چهل مقاله

از مقالات دینی، فقهی، عرفانی و اخلاقیِ

استاد

شیخ محمدسعید نقشبندی

چهل مقاله

از

مقالات دینی، فقهی، عرفانی و اخلاقیِ

استاد

شیخ محمّدسعید نقشبندی

گردآوری و تنظیم:

عثمان نقشبندی

انتشارات پرتوبیان

سنندج - ۱۳۸۱

چهل مقاله

از مقالات: دینی، فقهی، عرفانی و اخلاقی

نوشته: استاد شیخ محمّد سعید نقشبندی

گردآوری و تنظیم: عثمان نقشبندی

طرح جلد و صفحه آرایی: فرزاد محمّدی

حروفچینی: مؤسسهٔ خوش‌نگار - روانسر - (بهمن فتح‌الهی)

لیتوگرافی: آفرینش - **چاپخانه:** جباری - **صحافی:** مه‌کوثر

نوبت و سال چاپ: اوّل ۱۳۸۱ شمسی

تیراژ و قطع: ۳۰۰۰ جلد رقعی

بها: ۹۰۰ تومان

نقشبندی، محمّد سعید، ۱۳۱۰

چهل مقاله از مقالات دینی، فقهی، عرفانی و اخلاقی استاد شیخ محمّد سعید نقشبندی / گردآوری و تنظیم: عثمان نقشبندی. سنندج: پرتوبیان، ۱۳۸۱.

۱۹۵ ص

ISBN 964 - 94035 - 07 ۹۰۰ تومان

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. اسلام - مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. نقشبندی، عثمان، ۱۳۵۳ - گردآورنده. ب - عنوان.

BP ۱۰/۵/ن ۶۶ چ ۹ ۲۹۷۱۰۸

کتابخانه ملی ایران ۲۶۷۷۲ - ۸۱م

شابک: ۰۷ - ۹۴۰۳۵ - ۹۶۴ ISBN: 964 - 94035 - 07



(۲)

فلسفه و دین

سنندج - پاساژ عزّتی طبقهٔ سوّم صندوق پستی ۶۴۱ - ۶۶۱۳۵

تلفن: ۰۸۷۱-۲۲۶۷۲۶۶

E.mail: Partav Baian @Kordish.net

«... *"إِنَّ إِلى رَبِّكَ الرُّجْعى"* و *"فَإِيّايَ فَارْهَبُونِ"*؛ دل، باید به او داد، سرِ سجود، به خاکِ پاکِ او لازم است نهاد، خوشا کسی که سروکارش با او افتاد! که او را، بقاست وغیرِ او را، فنا و نفاد؛ ...؛ تباه آن دل که به رازِ او، نیاراسته! آه بر آن جان که به نیازِ وی، طراز نگرفته! کاسته آن تن که در طاعتِ وی، خسته نگشته! وای بر آن سر که خیالِ سگبانیِ درِ وی نپخته!، چه، هرکه وی را نشناخت، دین و دنیا را باخت و هرکس توشهٔ عرفان را نساخت و به جانفداییِ او و رسول و آل و یارانِ مقبول نپرداخت، نقدش، بی‌رواج ودردش، بی‌علاج وعمرش،بتاراج و سعیش، بی‌اثر ودرختش، بی‌ثمر وعملش، بی‌بر و به هرگامی، درخطر است».

ازمتنِ کتاب،ص. ۱۹۳.

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

شُکرِ نعمتهایِ حق،چندان که نعمتهایِ حق!

آنچه خوانندهٔ ارجمند درآغاز این پیشگفتار ملاحظه خواهد کرد، نمونه‌ای است از آن چیزی که علمای اسلامی - با استفاده از قرآن وحدیث -آن را"تحدّث به‌نعمت" می‌خواندند و - به امید خدای - از شائبه‌های خودنمایی وخودبرترنمایی - که منجر به برخیزاندن خوهای حسادت و تنفّر دردیگران می‌شود - بـه کُلّی، خالی است، چراکه کسی باید خود را بنمایاند و به خود افتخار کند که آنچه دارد، از خود داشته باشد نه از جای دیگر؛ آیا کسی که سالم و عاقل و زیبا ومتناسب و تندذهن و گویا وشنوا وبینا و . . . است، باید به خود بنازد که دارای این صفات است؟! آیا این اوصاف، از اوست؟ آیا او، در ایجادِ آنها، کمترین دخالتی داشته است؟ خیر، اینها، همه، از فضل پروردگارند و مسلّم است که هر که بامش بیش، برفش بیشتر؛ به قولِ"مولانای رومی"، ما، *الف* هستیم و ازخود چیزی نداریم:

مـا، کیـم انـدر جهانِ پیـچ‌پیـچ؟

چون"الف"،اوخودچه‌دارد؟هیچ،هیچ!

اینک، داستان پسری خام است که بر نوشته‌های پدرِ واصلِ خود، چیزهایی می‌نگارد. این پسر، از همان کودکی، به خوبی، دریافته است که "پدراو" به نوعی، متفاوت است؛ پدر او، غالب اوقاتش را در "مسجد" می گذراند؛ به خانه هم بیاید، یا در خدمت مهمانان و طلاّب است یا پیش کتابهایش؛ در جمعِ خانواده وجلساتِ خانوادگی هم، باهمهٔ مهربانی وتحمّل وتواضعش، صحبتش دربارهٔ چیزهای عادّی زندگی، هرگز به درازا نمی کشد، همه‌اش، ازخدا و قرآن و پیغمبر وخاصّان ورحمتِ حقّ و عشق به او بحث می کند؛وقتش را بسیار عزیز می‌دارد وهیچ گاه، به هدرنمی‌دهد، هیچ چیز، جز ذکر و قرآن و *نماز* و *دانش*، نظر او را به خود جلب نمی کند، ثروت و مقام و قدرت و چیزهایی از این‌دست، به هیچ وجه، نمی‌توانند دل از او ببرند یا پیش او ارزشی داشته باشند؛ مدح و ذمّ و تعریف و توهین، پیش او یکسانند و . . . .

پسر، دوروز را از یاد نمی‌برد، روزی راکه دردرسِ ورزش دبستان، نمرهٔ بالایی گرفت و پدر، فقط خندید ولی مثل خود پسر یا پدرهای دیگر برای بچه‌هایشان، خوشحال نشد، و روزی راکه "سورهٔحمد" را حفظ کرده و درحیاط، برای پدر خوانده بود؛ آن روز، پدر بسیار خوشحال شد، به پسر جایزه داد و قضیّه را در مسجد، برای همه تعریف کرد.

یکبار، پسر، از پدر خواست که وقتی به شهر رفت، برای او، یک دوچرخه بخرد؛ اکنون، پدر، پس ازچندروز، برگشته و دوچرخه‌ای خریده و همراهِ خود، آورده است؛ پسرِ خردسال، پس از روزها انتظار، به آرزوی خود رسیده، شادمانه، سوارِ دوچرخه می‌شود؛ پدر، لبخند می‌زند و می گوید: «مبارک باشد پسرم! امّا

چیزی هست که اگر آن را داشته باشی، هر چیزی را خواهی داشت...» پسر، باعجله، می‌پرسد: «چه چیزی؟» و پدر، پاسخ می‌دهد: «علم»....

روزی، پسر، درهنگام درس قرآن، از پدر می‌پرسد: «پدرجان! چرا اسم من، درقرآن نیامده است؟» و پدر، جواب می‌دهد: «اسمِ گروههای زیادی در قرآن هست که اگر خواسته باشی اسمت درقرآن باشد، ازآن گروهها می‌شوی: صادقین، مؤمنین، مسلمین، قانتین و... واسم گروههایی هست که بودن نام آنها در قرآن، فضیلتی برای ایشان نیست: کافرین، مشرکین، کاذبین و...!».

این همه و بسیار از این بیشتر، حکایت پدری است که خود، هنگامی که یکسال و نیم بیشتر سن نداشته است، درسال ۱۳۱۱ شمسی، پدرعارف خود (*شیخ حسن بن حاج شیخ احمدشمس الدّین بن قطبُ العارفین شیخ عثمان سراج الدّین تویلی*) را در "زندان رضاخان" از دست‌داده و روزهای کودکی و تحصیل را، به یتیمی، پشت سر نهاده است.

اکنون هم، پسر، در مقابل نوشته‌ها وآثار زیاد پدر قرارگرفته که از سالها پیش، با آنها آشنا بوده و هرکدام، فرزند زمان خویشند؛ سؤالهایی از پدر شده که بدانها جواب داده؛ چیزهایی به گوش او خورده که آنها را خوب نیافته و در اصلاحشان مطلب نوشته است؛ ذکر مسائلی را برای زمانی لازم دیده وآنها را نگاشته و یا این که: بحث از"عشق" و"معشوق" و"راه رسیدن به‌آنها" شده، که پدر، زمانهای زیادی را درطیّ آن، گمنامانه وسربلند، به سرآورده است.

واین کتاب، مجموعهٔ چهل‌مقاله ازمقالات ونوشته‌های زیادی است که ایشان، در خصوص موضوعات مختلف دینی- فقهی(۲۶مقاله درفصل اول) و عرفانی - اخلاقی(۱۳مقاله درفصل دوم) و درجواب یک نامهٔ عرفانی(فصل سوم)،

درطیّ سالهای طولانی(دراین کتاب، از ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۰شمسی)، به رشتهٔ تحریر کشیده است.

خوانندهٔ گرامی، درهمهٔ این مقالات، متوجّهِ حسّاسیّت حضرت اَبَوی نسبت به سنّت نَبَوی، کُتب فقهی و اقوال فقها و علمای پارسای گذشته و رعایت حال مخاطب و دوری ایشان از پیچیده‌گویی و مُغلَق‌نویسی می‌شود ونیز، مسائل مطرح درزمان نوشتن هر مقاله را خواهددید و درخواهدیافت که"جناب شیخ"، بیشتر، به سؤالاتی که از او شده جواب داده و به همین دلیل است که ما، مقالات را به ترتیب تاریخ آنها آورده‌ایم.

درپایان، از همهٔ عزیزانی که درکارِ آماده‌سازی، چاپ و نشر این کتاب سهمی داشته‌اند، از جمله، از خواهر مسلمانی‌که بخشی از هزینهٔ چاپ کتاب را تقبّل کرد وحاضر به افشای نام خود هم نشد، از ناشر ارجمند،"آقای یحیی پرتوی"و حروفچینی محترم، تشکّر وقدردانی فراوان می کنیم- جزاهُم‌الله. از خوانندگان عزیز نیز سپاس می‌داریم و ایشان را به مطالعهٔ «چهل مقاله» فرا می‌خوانیم.

عثمان نقشبندی

روانسر- اسفندِ۸۰

فهرست مطالب

۱- سالهایی که با علامت * معلوم شده‌اند، تقریبی هستند.

مقدّمهٔ مؤلّف

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

سپاس و ستایش، خداوند را شایان است که هستی کائنات را از تاریکی عدم به ساحت وجود آورده است و بشر را بر همهٔ کائنات برتری داده و از روحِ خویش به جسد او دمانیده و آثار و دلائل برای صاحبان خرد و هوش از انسان، آفریده، جان را از ظلمت کفر و عناد و خطا، به نورِ وصل و تسلیم و لقا رسانید، تا آنان، دیده را به سُرمهٔ درک لقای او، روشن سازند و در سایهٔ آن بیاسایند و درود بی‌پایان، به روح مهتر انسان و بهتر هر بشر و جان، رسول عالیقدر، حضرت خیر انبیاء و نور دل اتقیاء و چراغ قلب اولیاء، *محمّدبن عبدالله* و روان آل و اصحاب و یاران پاک او، جانفدایان دین و روش و دستور و پیروان او باد!

اما بعد؛ نبیّ اکرم ﷺ، در سخنان گهربار خویش، قدمهای خیر و کردار نیک را احسان جاری پس از مرگ امّت شمرده است و فقیر بی‌نام و همه خطا، به امید قبول و اجر روز فردا و قصد توشهٔ عاقبت، در جواب مسائل فقهی و دینی مسلمانان و مطالب دیگر، نوشته‌هایی را آماده کرده بودم به امید این که جای قبول گرفته، موجب عفو گناهانم گردیده، در دیوان خیراتم — گرچه هیچ از خیرات در خود گمان ندارم — درج گردد؛ اینک، به پیشنهاد دوستان و نزدیکان، اگر

خدا بخواهد، گزیده‌ای از آن نوشته‌ها، چاپ و منتشر می‌گردد؛ رجایم از ایزد توانا، آن است که آن را باعث رضایت خود و نفع برادران و خواهران دینی و همکیشان گرداند و ما ذالکَ عَلی الله بعزیزٍ انَّه یُجیبُ المضطرَّ اذا دعاهُ و یکشِفُ السّوءَ عنّا بکرمِهِ العَمیم.

خاکپای مسلمانان و طلّاب دینی،

محمّدسعید نقشبندی

۸۰/۱۲/۷

فصل اوّل



مقالات دینی - فقهی

(۱)

بحثی دربارهٔ بدعتهای طریقه

اَلحَمدُلِلّهِ رَبِّ العالَمینَ والصَّلوةُ والسَّلامُ عَلی سَیِّدنامُحَمَّدٍ وَعَلی آلِهِ وَصَحبِه أجمَعین.

در این اوراق، دربارهٔ بعضی اعمالِ اهل طریقِ امروز -که بعضی، حرام و بعضی مکروهند- با سندهایی که در کُتب شرع و تصوّف، درج است، به بحث می‌پردازیم.

این حقیرِ سراپا تقصیر، کمترینِ آستانِ درگاه نبی- علیه‌السّلام- و آلِ او (رض.)، بایکی از سادات و مشایخِ طریقه، به محض خیرخواهی، طرحِ حقّ و اطاعت از آیهٔ «. . .وَلاتَکْتُمُواالْحَقّ‌َوَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» وترس ازشمول حدیث:«أَلسّاکِتُ عَنِ الْحَقِّ،شَیْطانٌ أَخْرَسُ»، دربارهٔ بدعتهایی که امروزه، وارد طریقهٔ حقّ و سراسر سنّت و دور از بدعتِ مشایخِ عظام شده است، بحثی به میان آوردم؛ طریقه‌هایی که بر اساسِ دین و سبیلِ انبیا و اصحابِ کرام و اتباع سیّدالمرسلین (ص) بوده‌اند - شَکَرَاللهُ مَساعیهِمْ وَ نَفَعَنَا اللهُ بِبَرَکاتِهِمْ. شخص مشارٌالیه، از در انکار درآمده و حتّی، بعضی از آن مسائل را که حرام و به ادلّهٔ شرعی و طریقی، بدعت است، حلال قلمداد می‌کرد و مُصِرّاً، می‌گفت: حلال است؛ معلوم است که این کلمه، برای گویندهٔ آن، بسیار پرضرر و مطابق عقائد و اصول مذهب ما، استحلال (حلال دانستن حرام شرعی)، یا گناه است یا منجرّ به کفر.

لذا، اینجانب، چون خود را خاکپای سادات کرام می‌دانم و حتّی، می‌گویم:

سیّدم، گر پا نهد بر هر دو دیده، کور باد،

گر ز رنجه، گویمش: بنگر فلان! بردارپای!

و خویشتن را بندهٔ مشایخ طُرق حقّه می‌شمارم و عیب آنان و عیب روش ایشان را عیب چشم خویش، بلکه عیب دین و کیش خود می‌انگارم- که رسول (ص)، می‌فرماید: «لَنْ یُؤْمِنَ أحَدُکُمْ حَتّیٰ یُحِبَّ لِأخیهِ ما یُحِبُّ لِنَفْسِهِ» - در اینجا، به شرحِ اعمال حرام و مکروه و بدعتی می‌پردازم که جاهلان،درطریقهٔبزرگان وارد کرده‌اند و نسبت دادنش به حضرات و پیرانِ کبار، از شرع و عقل دور و پاک کردنش از ذَیْلِ بری از هر عیب آن بزرگواران، بر هر مؤمن و مسلمی لازم است تا چه رسد به کسانی که خود را مرید و ابسته و مسندنشین آنها می‌دانند؛ و به اقوال و کتب ایشان، استناد می کنم وچون هدیه‌ای ذی‌قیمت، به حضورشان می‌فرستم که در حدیث خیرالانام (ص) است که:«ما أهْدی مُسْلِمٌ لأخیه هَدِیَّةً أفْضَلَ مِنْ کَلِمَةِ حِکْمَةٍ یَزیدُهُ اللهُ بِها هُدیً أوْیَرُدُّهُ عَن ردیً».

امید که همهٔ ما، عالمانه و به دور از تعصّب و جهل، عیبها را عیب شمرده، از طرایق، پاک کرده، دامن آن سلاطین دین را از آن نقص مبرّا سازیم، شاید مردم -ما اَمکن- به روش رسول -علیه السّلام- و پیران کبار خویش رفته، به راه بی‌انحراف و پاک و بی گردِ نبی -ص- مشغول بندگی گشته، به ندای ربوبیِ « یا عِبادی فَاتَّقُونی»، گوشِ دل سپرده،شریفهٔ«. . .مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أطاعَ اللهَ. . .»را سند و دلیل خویش کنند و بی‌او وسنّت وی ویاران وپیروانش قدمی ننهند وبه مژدهٔ «تَرَکْتُ فیکُمْ ما إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِ، لَنْ تَضِلُّوا بَعْدی أبَداً، کِتابَ اللهِ وَسُنَّةَ نَبِیِّهِ»، عمل کنند و به راه اخلاص روند تا وقت اجابهٔ داعی، شادان، از توجّه شیران بیشهٔ توحید، امانت را بدون خیانت، به صاحب امانت تحویل نمایند. آمین وَ ماذٰلِکَ عَلَی اللهِ بِعَزیزٍ. رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إنَّکَ أنْتَ الْوَهّاب.

اینک، به آن اعمال مذکورهٔ مبتدعه، نگاه می کنیم؛ امیدواریم که خوانندگان، به دلائل و گفته‌ها بپردازند نه به گوینده و خدایمان، به قبول همهٔ آنچه پیامبر آورده، به دل و جان، وادار نموده و در امتثال و اطاعت کریمهٔ «ماجائَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» یاری دهد -بِالنَّبِیِّ وَ آلِهِ الْأمْجادِ.

اوّل- اصل جائز نبودن ارشاد به‌نام مشیخت و خود را کامل و مکمّل به بیچارگان معرّفی کردن بدون طی نمودن مقامات مقرّرهٔ طریقه و تصوّف و تکمیل و تزکیهٔ خودساختن که در علم تصوّف معتبر است، ؛ سندش قلائدُالجواهر، صحیفه ۱۳ الی ۱٤؛ رسالهٔ قشیری، صحیفهٔ ۱۸۵؛ الفتاوی الحدیثیه، شیخ ابن حجر -علیه‌الرّحمه- صحیفهٔ ٥٦؛ مرصاد العباد نجم‌الدّین رازی، صحیفهٔ ۱۳۸؛ تنبیه‌المغترّین قطب شعرانی، صحیفهٔ ۹؛ الغنیه‌لطالبی طریق الحق،جلد دوم، تألیف قطب ربّانی عبدالقادر گیلانی، صحیفهٔ ۱٦۲؛ مکتوباتِ امام ربّانی جلد اوّل صحیفهٔ ۲۹؛ مکاتیب شیخ عبدالله دهلوی، صحیفه ۷٦.

دوّم- سنگ بلعیدن و آتش خوردن و مارگرفتن و تیغ وسیخ زدن و باقی اعمال، که میان مردم عوام کرامت محسوب است وکرامت،آن نیست؛ سندش، شیروانی، جلد ۹، صحیفهٔ۱۸۱؛ فتاوای حدیثیه، صحیفهٔ ۸۷ و فتاوای فقهیّه، جلد ٤ صحیفهٔ ۳۵۲؛ یواقیت الجواهر، صحیفهٔ ۱٦۰؛ نفحات الأُنس صحیفهٔ ۲۱ تا ۲٦؛ بغیه المسترشدین، صحیفهٔ ۲۹۹؛ و غنیه، صحیفهٔ ۱۸۰؛ تنبیه المغترین قطب شعرانی، صحیفهٔ ۹؛ التَعرّف، جلد سوم، صحیفهٔ ۱۲ تا ۱۵؛ فتح‌المبین، تالیف ظهیرالدّین الحسنی الحسینی در مناقب پیر گیلان و شرح حال حضرت سیّداحمد رفّاعی، صحیفهٔ ۱۲۲ تا ۱۲٤؛ فجرالمنیر، صحیفهٔ ۲٤.

سوم- با خود داشتن زنگ چنانچه جماعتی، چوبی درست کرده و اطراف آن را پر از زنگوله کرده، با خود نگاه می‌دارند، که مکروه است و مطابق حدیث

شریف با هر زنگی، شیطانی است؛ سندش، تاج الأصول، جلد سوم، صحیفهٔ ۱۶۰، کتاب لباس و غنیه حضرت پیر گیلان، صحیفه ۲۰، جلد اوّل.

چهارم- ازدحام برای مردم فراهم‌آوردن و بدون دعوت، بر مسلمین اجتماع کردن که حرام و شهادت کسی که از او این عمل چند دفعه سر زند، مردود است؛ سندش، تحفه و شیروانی، جلد هفت، صحیفه ۳۴۶؛ نهایه، جلد ششم صحیفهٔ ۳۷۰ الی ۳۷۱؛ بجیرمی، جلد سوم، صحیفهٔ ۳۹۶ و غنیهٔ پیر گیلان -قدّس سرّه- جلد اوّل صحیفهٔ ۲۰؛ زواجر شیخ ابن حجر، جلد دوم، صحیفهٔ ۳۲ الی ۳۳.

پنجم- سر لخت کردن و جولان دادن میان زنان بیگانه و دراز کردن موی سر در حدّ تجاوز کردن از شانه و تراشیدن بعضی از موی سر و گذاشتن بعضی و جمع نمودن آن بالای سر در وقت نماز که حرام و مکروهند؛ سندش، آیات قرآنی: «قُلْ لِّلْمُؤمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذالِكَ أَزْكى لَهُمْ إنَّ اللهَ خَبيرٌ بما يَصْنَعُون»، سورهٔ نور آیهٔ، ۳۰ و احادیث رسول- علیه‌السّلام- و آیهٔ «إنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أولِئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْئُولاً»، سورهٔ اسرا، آیهٔ ۳۶ و حدیث رسول ﷺ «اَلْعَينانِ تَزنيان؛ و عن جابرٍ: سئلتُ رسول‌الله ﷺ عن نظرِ الفُجائةِ فأمرني أن أصرف بصري». و سایر احادیث در این باب که بسیارند و انوار، جلد ۲، صفحهٔ ۳۷ و تحفه، صفحهٔ ۱۶۳، ج ۳ و غنیه، ج ۱ و مغنی المحتاج، ج ٤ ص ٤۳۱ و در سایر کتب، چون نهایه و غیره.

ششم- استعمال نمودن طبل و جمع نمودن نی و دف و نواختن آنها خصوصا همراه با ذکر و به نیت تقرب؛ سندش، بغیه‌المسترشدین، صفحهٔ ۲۸٤؛ غنیهٔ حضرت پیر گیلان -قدس سره ونفعنا الله به- جلد اول، صفحهٔ ۲۰؛ شیروانی، جلد ۱۰، صحفهٔ، ۲۲۰، باب شهادت و مغنی المحتاج، جلد ٤ عین باب.

اگر به این کتابها و سایر کُتب معتبرهٔ فقهی و تصوّف، نظر و تحقیق کنیم، معلوم می‌شود که این اعمال را نه شرع اجازه می‌دهد، نـه طریقت و همه، بدعتند اعمّ از حرام و مکروه و خلاف اولی.

و نزد ارباب دین و دانش و انصاف، هویدا باد که کسانی که رییس و باعث و بانی این اعمالند، نه ارشاد می‌کنند و نه امر به معروف و نهی از منکر. چون همـهٔ این کارها، منکرند، به عـلاوه، مـردم -بـه اصطـلاح و نـام- اهـلِ طریـقِ امـروز، از واجبات و اصول و فروغ دین خویش- جز به ندرت- اطّلاع و خبر ندارنـد. از ایـن مقرّرات، روشن است که برجملهٔ مـا و اهـل دیـن اسـت کـه شـروع کنیـم و بَـدواً، واجبات را به مردم تعلیم کرده، بدعتهای مذکـوره و غـیر آن را برداشـته، سنّتهای پیامبر (ص) را جایگزین آنها کـرده، مـردم را بـه احیاء سُنن حضـرت خـیرالوری -علیه‌السّلام- آگاه و وادار کنیم تا آن حضرت نیز، بـه وعـدهٔ شادی‌بخشِ خویـش وفا کند آنجا کـه فرمـود: «مَنْ اَحْیـا سُنَّتی، فَقَـدْ اَحَبَّنـی وَ مَـنْ اَحَبَّنـی، کـانَ مَعـی فِی‌الْجَنَّةِ: هرکس سنّت مرا زنده کند، به تحقیق مرا دوست داشته است و هـر کـس مرا دوست داشته باشد، در بهشت، بـا مـن اسـت» و خـدای ناخواسـته، از مـردودان نباشیم به فرمودهٔ او (ص): «اَبَیَ اللهُ اَنْ یَقْبِلَ صاحِبَ بِدْعَةٍ حَتّی یَدَعَ بِدْعَتَهُ».

خداوند، به کرم عمیم خود، دلهای ما را به عشق و محبّـت خـود و پیـامبر و دین مختار خویش، منوّر کنـد و توفیقمـان دهـد کـه بـه ماسوای او پشـت‌پـا زده، "خلیل‌وار"، جز او را دشمن خود شماریم که: «إِنَّهُمْ عَدوٌّ لی اِلاّ ربّ‌العالَمین».

محمّدسعید نقشبندی

۱۳۵۰

(۲)
دربارهٔ حج

حج،رُکنِ پنجم از ارکان پنجگانهٔ دینِ اسلام و به حکم قرآن و حدیث نبوی، ثابت است؛ قرآن می‌فرماید: « وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً »؛ و یکی از فرایض فرد مسلمان است که مشروط به بلوغ و قدرت و استطاعت، در عُمر، یک مرتبه، باید به سوی مکّه بشتابد و آداب و شرائط زیادی دارد از اوّل سفر خیرحج تا وقتی که بر می‌گردد؛ از جمله: برای سفر، مالی را اختیار کند که قطعاً، حلال باشد و حقّ ذیحقّی درآن نباشد و از ته دل، به توبه و پشیمانی بپردازد و ردِّ مظالم نماید، یعنی آنچه از حقوق مردم که گمان دارد بر ذمّه و عهدهٔ اوست، از مال و آبرو و غیبت و دشنام و...،صاحبشان را پیدا کرده -اگر خودشان، نیستند، ورثه‌اشان را- از خود راضی ساخته و حَلالی بطلبد و نیز در دل، چنان اندیشه کند که اینک، در سَکَراتِ مرگ و سفر آخرت و آخرین سفر خویش است و اگر دیونی بر ذمّه دارد، به صاحبانش پس بدهد و فقط و محضاً ، برای ادای واجب خویش و امید مغفرت گناهان از درگاه پروردگار غفّار برود و دیگر، هیچ آرزو و آمال نفسانی و مادّی از سفرش، در خود نداشته باشد و اگر بنا بر طبیعت انسانی، از طرف نفس و شیطان، وسوسه‌ای به او روی‌آورد، از دل، به ایزدمتعال پناه برده، آن را ردّ کند و نیز، به غیر از کفایت سفرش، مالی با خود نبرد و نفقهٔ عیال را مطابقِ رفاهِ حالشان، به جا بگذارد و وقتی که از منزل بیرون رفت، مقداری صدقه دهد.

ارکان حج

رکنهای حج پنجند:

رکن اوّل، احرام، یعنی نیّت کردن حج یـا عمـره یـا هـر دو بـه دل، بـرای خدا. خلاصه‌اش، در آمدن در عبادت حج یا عمره یـا هـردو از واجـب یـا نفـل یـا مطلق؛ حاج، در دل می گوید: نیّت دارم احرام می‌بنـدم و در نُسُک حـج یـا عمـره داخـل می‌شـوم و نـیز تلّفـظ می کنـد، و ذکرِ تَلبیـه: "لبَّیـکَ اللّـهُمَّ لَبَّیـک، لبَّیـکَ لا شَریکَ لَکَ لَبیَّک إنَّ الْحَمْدَ و النِّعمَةَ لَکَ و الْمُلْک لاشریکَ لـکَ" را می‌خوانـد. برای مُحرِم، در هفت جا، غسل، سنّت اسـت:۱- در وقـت احـرام؛ بـه نیّـت احـرام، غسل می کند و بعد از غسل خود را پاک کرده، موی سر را شانه کـرده و نـاخن را می گیرد و جلو سبیل را همچنـان؛ ۲- در وقـت دخـول حـرم مکّـه؛ ۳- در وقـوف عرفه؛ ٤- وقت وقوف مُزْدَلِفه؛ ٥- روزهای ایّام تشریق؛ ٦- دخول حرم؛ ۷- وقـت دخول مدینه منوّره - زادها اللهُ شَرَفاً و تعظیمـاً؛ سنّتهای احـرام:۱- بـدن و لبـاس را پیش از احرام بوی خوش دادن،۲- پوشانیدن دو تکه لباس سفید و دو نعل دمپـایی برای مرد. و دو رکعت نماز بخواند و تلبیه را به صدای بلند شروع کند تا زمانی‌کـه در احرام است، خصوصاً در اوقات تغییر اوضاع و دیدن بعضـی احـوال. محرّمـات احرام؛ محرّمات احرام، چنداند:۱- پوشیدن سر برای مـرد و رو بـرای زن، مگـردر وقت حاجت؛ ۲- پوشیدن لباس دوخته یا بافتـه شـده در همـه بـدن و بـوی خـوش دادن بر لباس یا بدن و روغن زدن موی سر؛ ۳- ازالهٔ موی همهٔ بدن به هر وسـیله و

بر داشتن ناخنها؛ در برداشتن سه عدد ناخن یا سه تار مو، فدیه‌ای هست، یعنی گوسفندی داده می‌شود؛ ٤- عمل زناشوئی؛ ٥- شکار هر حیوان.

رکن دوم، طواف است. واجبات طواف، هشت هستند: ۱- ستر عورت، ۲- پاکی از حدث، یعنی داشتن وضو و پاکی از نجاست و نجسها در لباس و در بدن، ۳- طواف کننده، باید بیت را در طرف چپ خود قرار دهد، ٤- از حَجَرُالأسوَد طواف را شروع کند، ٥- هفت بار باید طواف کند، ٦- در داخل مسجد دور دهد، ۷- باید این طواف را به قصد انجام دادن واجب طواف حج یا عمره بکند، ۸- در حال طواف، آن را به کاری دیگر در نیّت خود مبدّل نسازد. سنّتهای طواف، نیز، هشت هستند: ۱- طواف را با پا انجام دهد، ۲- حجرالاسود را استلام کند، یعنی اگر توانست آن را بوسه دهد، و اگر نه، عصا یا چوبی را که در دست دارد به آن برساند یا لمس کند، اگر نه، کافی است به آن اشاره‌ای بکند به قصد اتّباع حضرت رسولﷺ در مرتبهٔ اوّل از طواف، ۳- در اوّل طوافش، بگوید: "بسمِ‌الله اللهُ أکبر"، اگر دانست، دعای منقوله از نبیّ‌اکرم را بخواند اگر نه، هرچه از دعاهای خود می‌داند، بخواند، ٤- رَمَل را در سه مرتبه اوّل انجام دهد و در باقی، آرام برود؛ رمل، راه‌رفتنی است میان رفتن عادی و دویدن و به اصطلاح کُردی، (لوّق). معلوم است که رمل، مخصوص طوافی است که سعی به دنبال آن نباشد. ٥- اضطباع، در هر طوافی که در آن رمل نباشد؛ اضطباع، آن است که حاج، یک لونگ را از وسط آن زیر بازوی راست انداخته، دو طرفش را بر سر شانهٔ چپ بگذارد؛ زن، رمل و اضطباع نمی کند، ٦- طواف را اگر در نزدیک بیت میسر شد، انجام دهد اگر نه، رمل را در حالی که دور است انجام دهد، خوبتر است، ۷- طواف را پشت سرهم انجام دهد، ۸- خواندن دو رکعت نماز در *مقام ابراهیم* سنت باشد یا فرض، کافی است.

رکن سوم،سعیِ بین *صفاومروه*؛صفا ومروه،از ارکان حج وعمره می‌باشد. بعد از طواف و نماز آن، در صفا که در مقابل ضلعِ رُکن *یمانی* و حجرالاسود واقع شده است، خارج می‌شود و به "سعی"، آمدن و رفتن بین دو قلعه می‌کند و این نیز، سه شرط دارد؛ یکی، این که از صفا-که سنگی است که‌در طرفِ کوه *ابی‌قبیس* واقع شده، شروع کند؛دوم، این که هفت بار این سعی را انجام دهد و هر بار رفتن و آمدن، یک مرتبه محسوب می‌شود؛شرط سومِ این که سعی را پس از طواف رکن یا طواف قدوم بکند و سنّت است به مقدار یک قامت بر صفا و مروه، در صورتی که حاج، مرد باشد، بالا رود و وقتی که بالا رفت سه دفعه می‌گوید: *اللهاکبر* و دعای مأثور را اگر می‌داند، بخواند؛ در اوّل سعی و آخرش، سیر او عادی است و در وسط، تندتر جای این دو نوع راه رفتن معلوم است.

رکن چهارم، وقوف در *عرفه*، واجب آن، حضور و بودن حاج است در جزئی از زمین عرفات پس از زوال روز عرفه به شرط این که اهل عبادت و مکلّف باشد و بیهوش نباشد و وقت وقوف، از زوالِ روزِ عرفه است و به قول صحیح، وقت آن می‌ماند تا صبح و فجر روز نَحر یعنی روز جشن، چون حضرت رسولﷺ، فرموده است: «صبحِ عرفه است، هر کس پیش از طلوع فجر،درک عرفه کند،حج را یافته و درک نموده است».

رکن پنجم حج، حَلق یا تقصیر (تراشیدن یا کوتاه کردن) موی‌سر است؛ و همهٔ این پنج رکنی که نام بردیم،جز رکن چهارمِ (وقوف در عرفه)، ارکان «عُمره» نیز هستند و این که گفتیم ارکان حج پنج است،در صورتی است که حلق را هم از «نُسُک» به شمار بیاوریم و باید گفت که: هیچ کدام از این ارکان، در صورت فوت شدن و انجامِ ندادنشان، با ریختن خون حیوان (ذبح یک حیوان) جبران نمی‌شوند.

واجبات حج هم -غیر از ارکان آن- پنجند:۱- احرام از میقات زمانی و مکانی؛ یعنی بستن لباس احرام از جایی که برای هر منطقه تعیین شده، اگر سفر، زمینی باشد و اگر سفر هوایی باشد، در فرودگاه یا «جدّه» - و نیز وقتی که برای آن تعیین شده، که در حج، ماههای شوّال و ذی‌القعده و ده شب از ماه ذی‌الحجّه و در عُمره،همهٔ سال است؛۲-رَمی جمرات(سه جمره) است؛یک-یک پرتاب-کردن هفت سنگ‌ریزه؛ اوّل: جمرهٔ مسجد خیف، دوم: جمرهٔ وسطی و میانه، سوم: جمرهٔ عقبه؛ در روزهای "ایّام تشریق" (جمرهٔ عقبه، فقط در روز قربانی کردن)؛ ۳- شب ماندن در محلّ مزدلفه؛٤- شب ماندن در محل مِنی؛۵- دوری کردن از چیزهایی که در زمان احرام،حرام است.

و از سنّتهای حج نیز، به چند سنّت اشاره می کنیم: ۱- تلبیه، لبّیک گفتن و تکرار بسیار آن؛ ۲- طواف قدوم، برای آن حاجی که قبل از وقوف در عرفه، وارد مکّه شده باشد؛۳- دو رکعت نماز طواف پس از پایان آن، در پشتِ مقام ابراهیم یا هرجای دیگر از حرم؛ ٤- نوشیدن از آب زمزم که در حدیث آمده است که: « ماءُ زَمْزَمَ لِما يُشْرَبُ لَهُ: آب زمزم برای آن چیزی است که نوشنده نیّت می کند»؛ سنّت است که از آن سیرآب شود و در هنگام آشامیدن به قبله رو کند؛ ۵- از سنّتهای بسیار مهّم حج است زیارت قبر (روضهٔ) شریف پیامبر(ص) که خودش فرموده است: « مَنْ زارَ قَبْری، وَجَبَتْ لَهُ شَفاعَتی: هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعتم برایش واجب است»، و همچنین می‌فرماید: « مَنْ حَجَّ وَلَمْ یَزُرْنی، فَقَدْ جَفانی: هر کس حج کند و مرا زیارت نکند، به من جفا روا داشته است». زائر، باید غُسل کند و لباس پاکیزه بپوشد و به نیّت تقرّب به خدا، وارد مسجد مدینه شود و نماز بگذارد ودرشهرمدینه،صلوات و سلام بسیار بر پیامبر بفرستد که شاعر، گوید:

أدِمِ الصَّلاةَ عَلَیَ النَّبیِّ مُحَمَّدٍ فَقَبُولُها، حَتْمٌ بِدوُنِ تَرَدُّدِ

أعْمـالُنا، بَینَ الْقَبُولِ وَ رَدِّهـا، إلاّ الصّلاةَ عَلَی النَّبیِّ مُحَمَّدٍ

ترجمه:

رو درودمصطفی،دایم‌فرُست، حتم، می‌گردد قبول ای دین‌درست!

بین ردّ است وقبول، اعمالِ‌ما، جز درود آن‌کسی کامّید اوست.

آن‌گاه، به مسجد نبوی وارد شود، دو رکعت نماز بگزارد، خدا را شکر کند و در برابر قبر شریف بایستد و در زیر لب، بگوید: «السَّلامُ علیكَ یا رَسُولَ الله صَلَّی‌اللهُ عَلَیكَ وَ سَلَّمَ». سپس به سوی راست گردیده، مقدار یک ذارع بر حضرت ابوبکر صدّیق -رضی‌الله‌عنه- سلام می‌کند، بعداً مقدار یک ذراع دیگر تأخرّ کرده، بر حضرت فاروق -رضی‌الله‌عنه- سلام می‌کند؛ و زیارت باقی مقبره‌های متبرّکه که سی محل مشهور است نیز سنّت است و مردم مدینه جای آنها را می‌دانند و از آنهایی که زیارتشان سنّت است "قبرستان بقیع و مسجد و بئر اریس" می‌باشد.حاج باید در هنگام زیارت، از دور دادن دور قبر شریف و خواندن نماز در حجرهٔ مطهّره به قصد تعظیم، خودداری کند و مالیدن شکم و پشت به دیوار قبر شریفش مکروه است از آن و از مالیدن دست و بوسیدن قبر، اجتناب ورزد و سنّت است تا در مدینه است، روزه باشد و بر همسایگان قبر شریف و معتکِفان و فقرا و غربای مدینه تصدّق دهد و اگر اراده سفر داشت، دو رکعت نماز بخواند و از مسجد نبی وداع کند و همانگونه که قبلاً رفت، سلام کند و بگوید: «یاربّ! این زیارت را آخرین روز شرف‌یابی من مگردان و راه بازگشت حرمیْن را برای من سهل گردان»، و طبق عادت از قبر شریف و مسجد نبوی باز گردد نه با رجوع قَهقری، یعنی عقب‌عقب چنانچه عادت عامّهٔ مردم است در اماکن متبرّکه و چیزی از بندقهایی که از گِلِ حرمین درست می‌شود و یا خاک و غیره را با خود نیاورد.

از خوبترین ادعیه و ابراز شوق که در این جا خوانده می‌شود، سه بیت زیر است:

یا خَیْرَ مَنْ دُفِنَتْ بِالْقاعِ، أَعْظُمُه! فَطابَ مِنْ طِیبِهِنَّ الْقاعُ و الأَکَمُ

:ای بهترین کسانی که در این دامنه، بدنش دفن شده است! و از بوی خوش جسم او،کوه و دشتها، خوشبو شده‌اند،

رُوحِی الْفِداءُ لِقَبْرٍ أَنْتَ ساکِنُهُ! فِیهِ العِفافُ وَ فِیهِ الْجُودُ وَ الْکَرَمُ

:جان‌من،بادا فدای‌قبری که تو در او هستی! که درآن عفت و بخشش و بزرگواری هست،

أَنْتَ الْحَبِیبُ الَّذِی تُرجیٰ شَفاعَتُهُ، یَوْمَ الْحِسابِ، إِذٰا مٰا زَلَّتِ الْقَدَمُ

:توآن حبیبی هستی که شفاعتش امید می‌رود، روز حساب، وقتی که پاها می‌لغزند.

یکی ازآداب حج و لازمهٔ هر بشر است که در عموم حال، چه در حضر و چه در سفر،زبان رااز فحش و غیبت و سب،باز گیرد و از لغزشهای برداران و همسفرانش عفو ومسامحه کند و تحمل بارآنها کرده، خود را به هدف جلب رضایت پروردگار، خدمتگزاری محض قلمداد کند و بکوشد بار آنها را بردارد نه این که خود، باری بر آنها شود و سبک و چالاک به‌کار خود و ایشان بپردازد و در هر حال، خدا را فراموش نکند.

در خاتمه،چون حضرت، گوید:«دُعٰاءُ الْأَخِ لِأَخِیهِ لاٰیُرَدُّ» و گفته‌اند:« لِلْأَرْضِ مِنْ کَأْسِ الْکِرٰامِ نَصِیبُ»، برادران و خواهران، ماهای خستهٔ دردمند را از دعای حسن عاقبت ویافت شفاعت مصدررسالت ﷺ-امیدواریم-که محروم و بی‌نصیب نگرداننده پاک و بی گناه،به‌وطن باز گردندوخداوند،توفیق دوام طاعت و ظفربردشمن‌سرسخت ونفسمان را نصیب کند-آمین وماذالک علی الله‌العزیزبعزیز.

محمدسعید نقشبندی

۱۳۶۲

(۳)

تفسیر بخشی از یک آیهٔ قرآن

در سورهٔ رعد، آیه‌ای هست که تفسیری که‌اخیراً،از بخشی ازآن می‌شود، تفسیربه‌رأی وبرخلاف تفسیرقاطبهٔ مفسّران گذشته‌است؛آن‌بخش‌ازآیه،چنین‌است: اَعُوذُبِاللهِ‌مِنَ‌الشَّیطانِ‌الرَّجیم.«. . .إنَّ اللهَ‌لایُغَیِّرُمابِقَومٍ‌حَتّی یُغَیِّروا ما بِأنفُسِهِمْ وَ إذا أرادَ اللهُ بِقَومٍ سُوءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُ مِن دُونِهِ مِنْ والٍ»[۱]. صَدقَ اللهُ الْعَظیمُ.

اینک،مادراینجا،به‌تفسیرچندمفسّرِمشهوراسلام‌ازآن‌بخشِ آیه،نگاه‌می‌کنیم:

۱ - از تفسیر "انوار التّنزیل شیخ بیضاوی": «(. . .إنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَومٍ) مِن العافیةِ وَ النِّعمةِ(حتی یُغَیِّروا ما بِأنْفُسِهِم) من الأحوال الجمیلةِ بالأحوال القبیحةِ»[۲].

---

[۱] -قرآن، سورهٔ رعد، بخشی از آیهٔ ۱۱: «. . .به تحقیق، خداوند آنچه را که قومی(از نعمت و تندرستی) دارند، تغییر نمی‌دهد (و به بلا و بدی تبدیل نمی‌کند) تا آن‌که خودآن قوم، احوال نیک و نیات پاک خود را (به گناه و احوال زشت) تغییر دهند(در آن‌صورت، نعمت ایشان، به سبب اعمالشان به نقمت بدل خواهد شد و آن‌گاه) اگر خدا، نسبت به قومی، ارادهٔ سوء کند، [اراده‌اش]، هیچ ردخور و مانعی ندارد و آن قوم، جز خود او، یاری دهنده‌ای نخواهند داشت».

[۲] -ص.۲۳۹: «. . .(خداوند، آنچه قومی دارند، تغییر نمی‌دهد) از تندرستی و نعمت (تا آن‌که تغییر دهند آنچه در درون دارند) از احوال خوب به احوال زشت ».

۲- از تفسیر "کبیر امام رازی": « أمّا قولُهُ تعالی: (إنَّ اللهَ لا یُغیِّرُ ما بِقَوم حتی یُغیرُوا ما بِأنفسِهِم)،فکلامِ جمیع المفسّرین، یدلُّ علی أنَّ المرادَ: لا یُغیِّر ما هم فیه من النِّعم بإنزال الانتقام إلاّ بأن یکونَ منهم المعاصی و الفساد؛ قال القاضی: "والظّاهر، لا یحتِملُ الاّ هذا المعنی..."»[1].

۳- از تفسیر "کشف الأسرارمیبدی": « (إنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَومٍ حتّی یُغَیِّرُوا ما بأنفُسِهم)،أی : لا یسلب قوماً نعمةً حتّی یعملوا بمعاصیه و مثلُه، قوله: (ذالِکَ بأنَّ اللهَ لَم یَکُ مُغَیِّراً نِعمَةً أنعَمَها عَلی قومٍ حَتی یُغیِّروا ما بِأنفُسِهم...)»[2].

---

[1]- ص.۲۰: « امّا این که خدا می‌فرماید: "إنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ..."،قول همهٔ مفسّران، بر این دلالت دارد که مراد این است که: خداوند، آنچه را از نعمت در میانشان است به فرو فرستادن انتقام، از آنان نمی‌گیرد مگر آن که عصیان و فساد از ایشان سربزنند؛ "قاضی"، می گوید: ظاهر آیه، احتمال غیر این معنی را ندارد...».

[2]- چاپ مرحوم حکمت- ۱۳۳۹ شمسی، ج.۵، ص.۱۷۲: « (إنَّ اللهَ...)،یعنی: خداوند، نعمتی را که قومی دارند، سلب نمی کند و از ایشان نمی گیرد تا آن که آنان، به معاصی و سرپیچی از او پردازند، و این آیه [۵۳. انفال] نیز، همین معنی را دارد: این، به خاطر آن است که خداوند، تغییر دهندهٔ نعمتی که به قومی داده است، نیست تا آن‌گاه که آنان خود، احوال و اعمال خویشان را تغییر دهند...). ترجمهٔ فارسی آیه، در کشف‌الاسرار چنین است: «(...أنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَومٍ): تغییر نکند و بنگرداند آنچ قومی دارند و در آن باشند از نیکوئی حال، (حَتی یُغَیِّروا ما بِأنفُسِهِم): تا ایشان ، تغییر کنند و بگردانند آنچ بر دست دارند از نیکونی افعال، (وَ اذا اراد اللهُ بِقَوْمٍ سوءاً): و چون خدا به قومی بدی خواهد، (فَلا مَرَدَّ لَهُ): بازداشت و بازپس‌برد نیست آن را، (و ما لَهُمْ مِنْ دونِهِ مِنْ والٍ): و ایشان را، جز ازو، خداوندگاری و کارسازی نیست؛ ص.۱۶۸)».

۴- از تفسیر "روح المعانیِ شیخ آلوسی": «...(إنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بقَومٍ) من النعمةِ و العافیةِ،(حَتی یُغَیِّروا ما بِأنفُسِهِم)، ما اتّصفت به ذواتُهم من الأحوال الجمیلة...»[1].

۵- از "حاشیهٔ شیخ صاوی بر تفسیر جلالین": «(إنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَومٍ) لا یسلبهم نعمتَه (حَتی یُغَیِّروا ما بِأنفُسِهِم) منَ الحالةِ الجمیلةِ بالمعصیةِ[حاشیه]: (قوله:من الحالةِ الجمیلةِ)...هی الطّاعةُ و المعنی، أنَّهُ جرت عادةُ اللهِ أنَّه لا یقطع نعمتَه عن قومٍ الاّ إذا بدّلوا أحوالَهم الجمیلةَ باحوالٍ قبیحةٍ و بمعنی هذه الآیةِ، قوله تعالی:"ذالِکَ بأنَّ اللهَ لَم یَکُ مُغَیِّراً نِّعمَةً أنعَمَها عَلی قَومٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأنفُسِهِم" وقوله -علیه‌الصّلاةُوالسّلام-:"إذا رَأیتَ قَسوَةً فِی قَلبِکَ وَ حِرماناً فِی رِزقِکَ وَ وَهناً فِی بَدَنِکَ، فَاعْلَم أنَّکَ تَکَلَّمتَ بِما لا یُعنیکَ"؛فالنِّعمُ، تأتی من اللهِ بلاسببٍ و سلبها، یکونُ بسبب المعاصی»[2].

---

[1] - جزء۱۳،ص. ۱۱۶:«...(خداوند، آنچه‌راقومی‌دارند، تغییرنمی‌دهد)از نعمت‌وتندرستی،(تاآن‌که آنچه‌رادردرون دارند،تغییر دهند)آنچه‌ذات‌ودرونهای‌آنان‌بدان‌موصوف‌شده است‌ازاحوال زیبا ونیکو...».

[2] - چاپ مکتبهٔ تجاریهٔ مصر-۱۳۷۵ق.،ج.۲،ص.۲۶۷:«(خداوند، آنچه را قومی دارند؛ تغییر نمی دهد): نعمت‌خود راازآنان‌سلب‌نمی‌کند(تاآن‌که آنچه‌رادردرون‌دارند،تغییردهند)ازحالت‌زیبابه‌گناه وعصیان؛ [حاشیه]:این که‌مفسّر،می گوید(ازحالت‌زیبا...)،این حالت،طاعت‌است‌ومعنی‌آن؛این‌است که:عادت‌خدا، چنان جاری شده‌است که‌نعمت‌خودش‌راازهیچ‌قومی‌قطع‌نمی‌کند،مگرآن که،احوال‌زیبای‌خودرابه‌احوال زشت تبدیل کنندونیز؛این آیه [انفال ،۵۳]،بدین‌معنی‌است:"این،به‌خاطرآن‌است که‌خداوند،تغییردهندهٔ‌نعمتی که‌به قومی داده‌است،نیست"ونیز،این حدیث‌پیامبر(ص)،همین‌معنی‌رادارد که‌می‌فرماید:"اگردردلت،قسوتی‌ودر روزیت،محرومیّتی‌ودربدنت،سستی‌دیدی‌ویافتی،بدان که‌زبانت،به‌گفتاربیهوده‌ونامقصودی‌چرخیده‌است؛ زیراکه‌نعمت،ازطرف‌خدا،بدون‌دلیل‌وسبب‌می‌آید،امّاسلب‌وبازگیری‌آن‌به‌سبب گناهان‌به‌وقوع‌می‌پیوندد».

۶- از تفسیر "صفوةُ التّفاسیرِشیخ صابونی": «(إنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَومٍ حتّی یُغَیِّرُوا ما بِأنفسِهم)، أی: لایزیل نعمتَه عن قومٍ و لا یسلبهم ایّاها، ألا إذا بدّلوا أحوالهم الجمیلةَ بأحوالٍ قبیحةٍ، وهذه، من سنن الله الأجتماعیّةِأنّه تعالی، لا یبدّل ما بقومٍ من عافیةٍ ونعمةٍ وأمنٍ وعزّةٍ إلاّ إذا کَفروا تلك النِّعَمَ و ارتکبوا المعاصی...»[۱].

با نقلهای فوق -که مشتی از خروار است- روشن می‌شود که تفسیر همهٔ مفسّران اسلام، تا پیش از یک قرن اخیر، یکی است و آن، این است که همگی، «مای اوّل» را در آیه، به *نعمت و امن و عافیت و تندرستی* و «مای دوم» آیه را به *احوال و نیّات زشت و گناه* معنی کرده‌اند و بعضی، آیه ۵۳ سورهٔ انفال و نیز دو حدیث از پیامبرﷺ را دلیل این تفسیر خود دانسته‌اند؛ اما معنی جدیدی که از آیه می‌شود و متأسّفانه، شایع و رایج هم هست، این است که "خداوند، سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر آن که ایشان، خود، آن را تغییر دهند" و «ما»های اوّل و دوم را، حال بد و زیریوغ ظلم و ستم بودن و «یُغیّروا = تغییر دهند» را، انقلاب و تحرّک و قیام و... معنی می‌دهند؛ که این معنی، مصداق تفسیر به رأی و نادرست و دور از معنی منطوق آیه می‌باشد و اگر کسی، بگوید: کلمهٔ «ما» عام و متحمّل و شامل این معنی نیز هست، می گوییم: اوّلاً، آیهٔ ۵۳ سورهٔ انفال، بر یکی از محتملات و معانی ممکن آیه —که نظر قُدما و سلف است- نصّ صریح دارد؛

۱- ج.۲، ص.۷۶: «(انَّ اللهَ ...)، یعنی: نعمتی را از قومی سلب و زایل نمی کند مگر آن‌که آنان، احوال زیبای خود را به احوال زشت تغییر دهند و این، از سنّتهای اجتماعی خداست که وی، آنچه را که قومی از سلامت و نعت و امنیّت و عزّت دارند، به ضدّ آن و بدی تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که آنها، آن نعمت را کفران و ناشکری کنند و مرتکب گناه شوند و به عصیان بپردازند...».

یعنی: تغییر و تبدیل در نعمت و امنیت و تندرستی یک قوم، به سبب گناه و احوال زشت خود ایشان؛ ثانیاً، احادیث منقول از رسولﷺ در تفاسیر، ذیل تفسیر این آیه، مبین این معنی است؛ ثالثاً، در خود همین آیه و بعد از «ما بأنفسهم»، جمله‌ای هست که معنی قدما را تأیید و معنی جدید را به کلی، رد می کند:«... و إذا أرادالله بقوم سوءا فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال: و اگر خداوند، نسبت به قومی، ارادهٔ سوء کند، [اراده‌ش]، هیچ ردخور و مانعی ندارد و آن قوم، جز خود او یاری دهنده‌ای نخواهند داشت»، اگر انسان، بدون اراده و امر خداوند و رضایت او ومستقلاً، می‌تواند حال و سرنوشت خود را تغییر دهد، چرا ادامهٔ آیه مبارکه، ضدّ آن (قسمت اوّل به تفسیر جدید) را می گوید؟!

به دلایل فوق- وچند دلیل دیگر که در این مقال مختصر نمی گنجد- و از آنجا که قرآن،در سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۹، می‌فرماید: «... فَإن تَنازَعتُم فِی شَیْءٍ، فَرُدُّوهُ إلیَ الله وَ الرَّسُولِ...: ... پس اگر در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا (کتاب خدا) و رسول (سنّت و حدیث وی) برگردانید»، جائز نیست که معنی دیگری به آن داده شود[1].

---

[1]- این مقاله، چنان که پیداست، در سال ۶۳ شمسی نوشته شده است؛ اما، اینجانب هنگام مطالعهٔ ترجمهٔ و تفسیر این آیه در (قرآن کریم، با ترجمه، توضیحات و واژه‌نامهٔ بهاءُالدّین خرّمشاهی، چاپ سوم، تهران ــ ۱۳۷٦، انتشارات جامی و نیلوفر)، متوجه مطالب مفیدی شدم که گزیده‌ای از آن را در اینجا نقل می کنیم: ...در عصر جدید، کمتر مصلح و متفکّر مسلمان هست که به این آیه استناد، آن هم استناد نادرست نکرده باشد. ... قریب به اتفاق مفسران قرن حاضر و سایر محققانی که دربارهٔ مسائل اجتماعی و فلسفهٔ تاریخ از نظر قرآن تحقیق کرده‌اند، معنای این آیه یا این بخش از این آیه را چنین گرفته‌اند که خداوند زندگی و سرنوشت قومی را ازبد به‌نیک تغییرنمی‌دهد مگر آنکه آن قوم به خودآیند و ›

در خاتمه، مراد این فقیر، بیان حقّی بوده است. وَصَلَّیَ اللهُ عَلَی النَّبِیِّ الأُمِّیِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ صَحبِهِ أَجْمَعِین.

خاکپای علمای دین، بی‌نام،

محمّدسعید نقشبندی

۶۳/۲/۳

(حال و آیندهٔ خودرا دگرگون سازندو کمرهمت به تغییرمحیط وحلّ مشکلات خویش بندند. ظاهراً این معنی و تفسیر، خیلی موجه و مترقّی و حتی انقلابی است و هیچ عیبی ندارد جز این که با روح تعالیم اسلام و توحید منافات دارد هرچند که این منافات در نظر اول، چندان آشکار نیست. محتوای این تفسیر، خیلی دنیوی واصالت اجتماعی و اومانیستی و مادّی وحتّی مارکسیستی است ، یعنی ارادهٔ یک قوم را سلسله جنبان می گیرد و خداوند را دنباله‌روی آن.اصولاًدرنگرش قدما،تغییر وتحوّل بیشترامری‌منفی‌تلقّی می شود تا مثبت و این تحول گرایی و تغییرپرستی جدید در اندیشهٔ قدما نیست، مؤیّد قول بنده، این است که تفسیر قدما،اجماعاً، برخلاف این است. . . . معدل آراء قدما و معنای مشروح آیه، چنین است که خداوند هر نعمتی - اعم از ایمان و طاعت و رونق و رفاه و راحت - که دراثر پیروی از فطرت وسنت الهی، به قومی بخشیده باشد، مادام که نیت خودرا نگردانند و در سررشته داری وسبب سازی او شک وشبهه نیاورند، وبالطبع. گرفتار ناسپاسی و غفلت وبطر(نعمت زدگی و سرمستی) و هوی پرستی نشوند، آن نعمت و نعیم را از نیک به بد(ونه از بد به نیک، چنانکه متجددان می گویند)، مبدل نمی گرداند، وچون در ازاء سوء نیت یا اعمال سوء یک قوم، پادافراهی [(= پاداشی)] برای آن مقرر داشت، آن پادافراه بد، هیچ برگردانی ندارد و در برابر خداوند، هیچ یار و یاوری نخواهند داشت. آری، سنت الهی چنین است که بخشیدن نعمت با او واز ارادهٔ او آغاز می‌شود، ولی مقرر است که از دست دادنش و تباه کردنش از اراده و عمل نادرست انسانها آغاز می‌شود. این تفسیر، با شکوری خداوند و کفوری انسان مناسب است، مؤید صحت این معنی، آیهٔ ۵۳ سورهٔ نفال است. . .».(ص.۲۵۰).

(۴)

مدّت زمان خلق زمین

اخیراً، نامه‌ای از برادری دریافت کردم که مضمون آن، سؤال از آفریدن زمین به دست خدای تعالی در دو روز یا طبق گفتهٔ "یهود"، در شش روز، بود و این که بعضی، گفته‌اند: -پناه بر خدا- شاید خداوند، قادر نبوده است که در زمانی کمتر درست کند و اینک، پاسخ آن:

اوّلاً، ایمان، با تمنّا و آرزو کردن و در لباس و شکل ظاهر نیست، بلکه نوری است که در دل جای دارد و عمل نیک، بر وجود آن گواه است و این نور، به هیچ وجه، قابل تردید و تزلزل نیست؛ ایزد متعال، همچنین ایمانی را نصیب همه کند!

ثانیاً، خداوند، در کلام آسمانی و وحی ربّانی، می‌فرماید: « إنَّما أمْرُهُ إذا أرادَشَيْئاً،أنْ يَقُولَ لَهُ: كُنْ،فَيَكُون»[1] و نیز،در بیان قیامت و روز رستاخیز و از بین بردنِ این نظم و این عالم، گوید:« وَما أمْرُنا إلاّ واحِدَةٌ كَلَمحٍ بِالبَصَر»[2]،حتّی در این جا، گفتنِ کلمه‌هم لازم نیست جز برای فهماندن به انسان ضعیف و ناتوان، چون که به محض اراده، هر چه او بخواهد می‌شود.

ثالثاً، این که خداوند، خود در قرآن چند جا به خلقت کائنات (آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است)درشش‌روز وخلق زمین دردوروز،اشاره کرده است؛

---

[1] -قرآن کریم، سورهٔ یس،آیهٔ ۸۲:« امر خداوند، وقتی که چیزی را اراده کند، جز آن نیست که بدان می گوید: بشو! و آن، می شود و به وجود می آید».

[2] -قرآن، قمر، ۵۰:« امر ما جز یک کلمه نیست، مانند یک چشم به هم زدن».

علت آن- والله أعلم- این است که: هر انسان عاقلی، می‌داند که قدرت و توانایی، هرچه قدر هم زیاد باشد، باز به امر محال و نشدنی تعلق نمی‌پذیرد و این به خاطر ضعف یا قصور در قدرت نیست، بلکه به دلیل خود امر محال است که «شدن و وقوع» نمی‌پذیرد و این که ماده، به علت محدودیت و نیازش به زمان، برای به وجودآمدن یا تغییر و تبدیل و تنوع، به درنگ و تأنی و گذشت زمان محتاج است و همین شش یا دو روز-که در معنی و اندازهٔ روز در اینجا هم اختلاف است- درسی برای هوشمندان است که درنگ کردن و آهستگی پیشه‌کردن در هر کار مطلوب و نیکو وعجله و شتابزدگی، بد و مذموم است، چنان که در حدیث رسولﷺآمده است :« أَلاِ نَائَهُ مِنَ الرَّحْمٰنِ وَ الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطٰانِ»[1].

رابعاً، این که هر موجود و پدیده‌ای، در ذات خود، آمادگی و نیازها و استعداداتی دارد غیر از آنچه دیگری دارد؛ مثلا، تولید نطفه از ماده‌های دیگر و تبدیل شدن آن به بچه و درست‌شدن یک موجود حیوانی کامل از آن، علاوه بر نیاز قطعی به زمان در هر حیوان، نسبت به حیوان دیگر تفاوت بسیار دارد، در انسان، درماکیان،درچهارپایان وغیره؛ یا مثلا برای روشن کردن آتش، به نفت و هیزم و وسیلهٔ احتراق و غیرآن نیاز است،که هرکدام، جدا از دیگری و نیازمند زمان مخصوص به خودش است و همچنان، چیزهای دیگر. . .؛پس، به‌وجود آمدن پدیده‌های گوناگون در طبیعت و آفرینش، به زمان -که لازمهٔ استعداد خود آنهاست- احتیاج دارد، نه این که خداوند، به استمرار زمان - به مقدار شش روز یا بیشتر و کمتر- نیاز داشته باشد: « سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا»[2].

---

[1]-فیض‌القدیر، ج.۳. ص.۱۸٤:« آرامش و درنگ، از رحمن و شتاب و عجله، از شیطان است».

[2]-قرآن، اسراء، ٤۳: « پاک و بلندمرتبه و منزه باد خداوند از آنچه آنان می گویند، به والایی بزرگ!».

و خلاصه، باید دانست که استناد بـه نظـرات یـهود و صهیونیـها-کـه بعـد از ارسال دو پیامبر و آمدن دو کتاب از جانب خدا، ایمان نیـاورده و بـر ضـلال خـود مانده‌اند و از اوّل تا حال، بر هر دو دین و هر دو پیغمبر قیام کرده و ریشهٔ هر فسـاد و ظلم و حیله‌گری بوده و هستند - از انسان مؤمن و متعهد وآگاه، دور و نارواست و دوست خواندن منکران خدا، دوستی با خدا و تعهد در دین قلمداد نمی‌شـود؛ بـه قول «شیخ سعدی» - علیه الرحمه-:

تا توانی، می گریـز ازیـار بـد یار بـد، بـدتر بـود از مار بد،
مار بد، تنهاتو را برجان زند، یاربد، برجان و هم ایمان زند

در خاتمه، خداوند، دل همهٔ ما را به نور علم و یقین، روشن و منور سـازد تـا دیگران را نیز چراغ راه باشیم- آمین.

بی‌نام،

محمدسعید نقشبندی

۶۴/۸/۵

(۵)

بحثی دربارهٔ طلاق ثلاثه

س: در موضوع طلاق سه‌گانه (ثلاثه)، آیا گفتن آن به یک لفظ، موجب وقوع هر سه عدد طلاق می‌شود یا خیر؟

ج: اگر بخواهیم تفصیل این مسأله را بنویسیم، به شرحی طولانی نیاز داریم و برای حذر از اطناب، ما، خلاصهٔ رأی چهار امام اهل سنت و مرجحین و مفتیان مذهبی آنها را به نظر طالبان می‌رسانیم.زبده‌ای از گفتهٔ"شیخ آلوسی"در تفسیر آیهٔ ۲۲۹سورهٔ البقره[1] وآیهٔ ۱سورهٔ الطلاق[2] و"تحفهٔ شیخ ابن حجر"بر"حاشیهٔ شیروانی"،ج.۸ص.۸٤ وهمچنین"مغنی المحتاج" ونیز"نهایه"از کتب فقهی"شافعی".

۱-آلوسی، درتفسیرآیهٔ ۲۲۹ سورهٔ البقره،بعد از نقل قول"مذهب امامیه" و "ابن تیمیه"در این مسأله، نوشته است: «آنچه امروز، اهل حقیقت بر آنند، خلاف آن است (یعنی حکم به عدم وقوع طلاق ثلاثه دروقت گُفتنِ آن، برلفظ *مجانی* یابه طریق *خلع*)...»،سپس، درذیل صحیفه،از"شیخ ابن حجر"، نقل می‌کند که: «...وجود ناسخ یا اجماع و سند آن، فقط از *نص* گرفته می‌شود و به همین دلیل،تأییدعلمای امت بر آن است...»وهمچنان، در صحیفهٔ مقابل،آن نوشته است: «..."حسن ابن علی(رض.)"...،گفته است:ازجد بزگوارم شنیدم یا پدرم، از او برایم نقل کردکه: "هرکس زن خود را سه طلاق دهد، التیامش برای او درست نیست. مگر آن که زن، شوهری دیگر اختیار کند؛ ونیز آنچه"ابن ماجه"، از "شعبی" روایت می‌کند که او، گفت: به" فاطمهٔ دختر قیس"،گفتم: ماجرای طلاقت

---

[1] -آلوسی بغدادی، علامه شیخ محمود، تفسیر روح‌المعانی،ج.۲،صص. ۱۳۹-۱۳۷.

[2] -همان کتاب، ج.۲۸، ص.۱۳۰.

را برایم بگو، او گفت: شوهرم،درحالی که به "یمن" می‌رفت،مرا *طلاق ثلاثه* داد و پیامبرﷺ،آن را اجازه فرمود...»؛و همچنان،آلوسی، در همان کتاب، ص.۱۳۹، می گوید:«"بیهقی" از"بسام صیرفی"روایت می کند که‌او، گفت:از" امام‌جعفر صادق "شنیدم که فرمود:هرکس،زن خود را-آگاهانه یا ناآگاهانه- طلاق ثلاثه بدهد، زنش از او بری است و از "مسلمه بن جعفراحمس" روایت می کند که گفت: به"امام جعفر" گفتم: از شما، *اهل بیت*، نقل می کنند هرکس، زن خود را طلاق ثلاثه بدهد، تنها یک طلاقش افتاده است،امام فرمود: پناه بر خدا! هرکس، زنش را طلاق ثلاثه بدهد، همچنان است که بر زبان آورده [(و هر سه طلاق واقع شده است)]». خلاصهٔ نوشتهٔ شیخ آلوسی درتفسیر آیهٔ۱ سورهٔ طلاق، آورده می‌شود: «...مذهب و مورد فتوی و تأیید جمهور صحابه وتابعین و امامان مسلمین پس از آنها و ائمهٔ چهارگانهٔ‌اهل سنت نیز- همگی، بر این استوار است که: سه‌طلاق، به یک لفظ واقع می‌شود و"امام بن همام"، وقوع *اجماعِ سکوتی صحابه* را بر آن، ذکرکرده‌وازبسیاری‌از مجتهدان صحابه، مانند"علی وابن‌عباس وابن‌مسعود وابوهریره وعثمان‌ابن‌عفان وعبدالله‌بن‌عمروبن‌عاص -رضی‌الله عنهم-"،فتوای صریح به‌آن‌را نقل کرده ونیز، گفته‌است: امضاء طلاق ثلاثه به‌دست" عمر"(رض.)و نیز عدم مخالفت صحابه‌بااو-گرچه می‌دانستندقبلا،یکی‌بوده-ممکن‌نیست‌جزآن‌که بگوییم: آنهادرزمانهای نزدیکتربه‌خود،بروجود *نسخ کننده‌ای*،اطلاع یافته‌بوده‌اند...؛ شیخ ابن حجر، بودن ناسخ را مستحسن دانسته...،هنگامی‌که اجماع-گرچه سکوتی هم باشد- به درجهٔ صحت رسید، هیچ چیز صحیح نیست جز موافقت با آن و سکوت برآن و تأویل آنچه از عمر(رض.) روایت شده است، و به همین دلیل،یکی‌ازائمه، گفته است:اگر یک نفرقاضی،به‌این که طلاق ثلاثه، در یک لفظ، تنها یکی را واقع می کند،حکم کند،حکمش نافذ و روانیست،زیرا اجماع پیشوایان

معتبردرآن است و اجتهاد درآن جایز نیست...،همانا این کار را گروهی از صحابه از جمله "عبدالرّحمن بن عوف (رض.)" و "حسن بن علی (رض.)"، انجام داده‌اند، [(یعنی، طلاق ثلاثه را به گفتن یک لفظ جاری کرده‌اند)]»[1] واین، دلیل است بر این که طلاق ثلاثه،در زمان رسولﷺ،دایر بوده،چنانچه قبلا نیز از "فاطمۀ دختر قیس". روایت شد.

۲-علاّمۀ ابن حجر، درتحفةُالمحتاج[2]،نوشته است:«...اما خلافی که معتبر و معتمد باشد،درواقع شدن هرسه‌طلاق به یک لفظ-تعلیقی‌یاتنجیزی-وجودندارد و پیشوایان مذاهب، بر شناعت خلاف آن، حمله کرده و گفته‌اند: خلاف را کسی که جای اعتبار نیست اختیار کرده و کسی که خداوند، او را گمراه و خوار کرده، فتوی به آن داده و ازآن پیروی کرده است.... و بهتر پیش من آن است که بگوییم: عمر(رض.)، وقتی که با مردم در آن مشورت کرد، ناسخی برای آنچه قبلا انجام می‌شد،یافت وبدان عمل کرد وآن ناسخ را،یا ازخبر(حدیث) پیداکرد یا از اجماع و بدیهی است که اجماع فقط از نص برداشت می‌شود». و خلاصۀ عبارت تحفه‌ونهایه ومغنی نیز،چنین است که:«حکم‌وقوع طلاق ثلاثه،چیزی است که پیشوایان مذاهب، برآن اتفاق کرده‌اند و اعتباری به طایفه‌ای از "امامیّه و ظاهریّه"-که گفته‌اند: به لفظ ثلاثه، یک طلاق واقع می‌شود- نداده‌اند».

۳- درکتاب "ذیل تذکرةُالحفّاظ امام ذهبی"،درپاورقی شرح حال یکی از محدثین به‌نام "محمدبن خلیل حنبلی منصفی"، ردی کافی بر فتوای امام ابن تیمیه، در طلاق نوشته است که مشتمل بر چند دلیل است؛ برای اتمام فایده، به یاری خدا،

---

[1] -همان، ص.۱۳.

[2] -هیتمی، احمدابن‌حجر، تحفه‌المحتاج بهامش‌الشیروانی،ج.۸،ص.۸۳.

چند مورد از آن را ترجمه می کنیم؛نوشته است:«...جمع کردهٔ ابن تیمیه در اطراف این فتوای خودش، نمونه‌ای از *روکشهای* اوست که فقط کوتاه‌نظران را بدان می‌فریبد[۱] و او براین مدعا، شبه‌دلیلی هم ندارد. وقوع ثلاثه به تبدیل شدن به یکی از جاهای اجماع صحابه، خیلی نزدیک است و حتی بنابر آنچه در دست است، پیش ابن‌عباس نیز و اما آنچه "امام مسلم"،تنها خودش و نه با "امام بخاری"، از او روایت کرده است مبنی بر این که طلاق ثلاثه یکی بوده، در آن، نظرها و اعتراضاتی هست، از جمله:۱- جای احتمال است و *نص* نیست وهرجا،لفظ *محتمل* باشد،استدلال، ساقط است؛۲-اگر فرض کنیم دلالتی داشته باشد، خلاف روایتی است که جماعتی از اوکرده‌اند، پس شاذ و مردود است؛ ۳- این مخالف مذهب متواتر خود او است و به همین علت، پیش عدهٔ بسیاری —که "امام احمد" هم از آنهاست- مردود شمرده شده است، چنان که "ابن رجب" در"شرح علل ترمذی"،مبسوطا،بیان کرده است؛٤-"طاووس"، گرچه‌ازملازمین‌ابن‌عباس‌بوده‌است، اما این حدیث را با غیر لفظی که بتوان از آن برداشت سماع و شنیدن کرد، روایت کرده است؛٥- واسطهٔ روایت، "ابوالصهبا"است واو اگر از بردگان آزاد شده باشد، ناشناخته واگر ازغیرآنها،درطبقهٔ اوباشد،ضعیف‌است؛...؛٦- اگر این را قبول کنیم که حکم پیامبرﷺ،قطعا همان است که ابن تیمیه گفته، پس باید نسبت بی اعتنایی به عمر و جمهور *صحابه* بدهیم[- اعاذناالله-]که معلوم است این، بی‌دانشی و جهل بزرگی است...،آیا پس از همهٔ اینها، ممکن و رواست که این روایت[ضعیف] بر روایتهای گروه بسیاری از مردم از بسیاری دیگر، ترجیح داده شود؟...»[۲].

---

[۱]-باید تذکر داده شود که این جمله، عینا، ترجمهٔ متن کتاب مذکور است و لا غیر.

[۲]-دمشقی،شمس‌الدّین محمّدابی‌المحاسن،ذیل تذکرةالحفّاظ،چاپ داراحیاء التراث العربی،ص۱۸٦.

۴-برای اتمام فایده و تأیید مسایل فوق، ترجمه عباراتی از کتاب "الامام ابن تیمیهٔ ابوالحسن ندوی" را می آوریم. "ندوی"، نوشته است: «. . .در مسألهٔ طلاق سه گانه، با همهٔ اینها، او مذاهب را بر "مذهب حنبلی" ترجیح می‌داد و از بند آن بیرون رفته بود و گاهی با امامان چهارگانهٔ اهل سنت مخالفت می کرد و مخالف آنان فتوی می‌داد؛ یکی از آن موارد مخالف، مسألهٔ طلاق ثلاثه بود. . .، این مذهب چهار امام و پیشوایان فقه و حدیث، " اوزاعی و نخعی و ثوری و اسحاق و ابن زاهویه و ابوثور و بخاری" و جمهور صحابه و تابعین است که سه طلاق، در یک مجلس به یک لفظ،حکم به وقوع هر سه کرده می‌شود. . . . همانا اختلاف است در بین علما در این مسأله که شخصی، به زنش بگوید: سه‌به‌سه، طلاقت افتاده باشد؛امامان "شافعی و مالك و ابوحنیفه و احمد" و همگی علمای سلف و خلف، گفته‌اند: این مرد، طلاقش واقع گشته و زن از او بری است تا جایی که "علاّمهٔ ابن رشد"، در "بدایةُالمجتهد"،می گوید: جمهور فقهای امصار و شهرها، برآنند که طلاق به لفظ ثلاثه، حکمش، حکم هرسه طلاق است، چنانچه "علامه ابن قیم"،شاگرد ابن تیمیه، درکتاب خود، "زادالمعاد"، می گوید که: این گفتهٔ امامان چهارگانه و جمهور تابعین و بسیاری از صحابه-که به *احادیث مرفوع* نسبت داده می‌شود، ثابت می کند که پیامبر -صلَّی‌اللهُ علیه وسلم- سه طلاق یا زیادتر را سه طلاق اعتبار کرده و دراین مسایل، امر به جدایی زن داده است».[1]

این بود، آنچه در این مورد، مختصراً، به نقل از کتب معتبر تفسیر و فقه و تاریخ بیان شد؛ هر انسان آگاه، اگر دنبال حق و حقیقت بگردد و نفس و هوی و

---

[1]-ندوی،استاد ابوالحسن،الامام ابن تیمیه،چاپ دارالقلم، صص ۱۳۰-۱۰۲.

تعصب را رها کند و روز جزا و حضور خداوند را پیش چشم خویـش بیـاورد، آن را قبول می کند.

والسَّلامُ عَلی مَن اتَّبع الحقَّ و الهُدی.

محمد سعید نقشبندی

مرادآباد- **۶۵/۳/۲۷**

(۶)

ابدی بودن کفار در دوزخ

. . .اخیراً، پس از چاپ کتابی از یکی از علمای منطقه، در مورد مسألهٔ ابدی ماندن و ابدی بودن کفار در دوزخ، از فقیر سؤال شد که: *آیا بنا بر مذهب اهل سنت، کافران، در دوزخ، ابدی هستند و یا - چنان که بعضی گفته‌اند - ابدی نیستند؟* که در این مقاله، به جواب آن می‌پردازیم و باللهِ العَون.

قرآن، در آیه‌های ۱۰۶ و ۱۰۷ سورهٔ هود، می‌فرماید: « فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ • خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ. . . »[1]، که بعضی، این آیه‌ها را دلیل بر عدم ابدیت کفار کرده‌اند و ما، تفسیر برخی مفسران مشهور اهل سنت را از این آیه، در اینجا نقل می‌کنیم.

"قاضی بیضاوی"، در تفسیر این آیه، می‌فرماید: « استثناء [در « إلاماشاء ربک »]، از خلود و ماندن همیشگی در آتش است، چون که بعضی از اهل دوزخ -که یکتاپرست ولی فاسق بوده‌اند- از آتش خارج می‌شوند و همین، برای درستی استثناء کافی است چرا که برای زوال یک حکم از یک *کل*، زوال آن حکم از بعضی *از آن کل*، کافی است؛ . . .، یا استثنا، از اصل حکم [(ابدی بودن)] است و آنچه که استثنا شده، زمان توقف آنان در موقف حشر، برای حساب و کتاب است؛ . . .، و یا مستثنی، مدت ماندن آنهاست در دنیا و برزخ [(یعنی اشقیاء، جز در زمانی که در دنیا و دوزخ هستند، در جهنم ابدیند)] . . .؛ و گفته شده که: استثناء، از

---

[1] - ترجمه: «اما آن کسانی که اهل شقاوت باشند، در آتشند و در آنجا، بر ایشان زفیر و شهیق (دو صدای بسیار بلند و وحشتناک) است • به دوام آسمان و زمین، در آتشند، غیر از آنچه پروردگار تو، اراده کند. . .».

این قسمت از آیه‌است که‌می فرماید: «. . .لَهُمْ فِیهٰا زَفِیرٌ وَ شَهِیق» - که دو صدا است که در دم و بازدم در تنفس پیدا می‌شود و اشاره به شدت بدحالی و تنگی نفس آنان از سختی عذاب و یا تشبیه صدایشان به صدای خر است- و نیز گفته شده که حرف *اِلّا*، در اینجا، به معنی سوی: *غیر* است؛ چنان که می گویی: هزار [تومان] بر ذمه دارم (غیر از) دو هزار [تومان] قبلی، و معنی آن، این چنین است که: اشقیاء، در دوزخ خواهند بودغیر از آن که پروردگار تو، از زمان اضافه بر مدت بقاء آسمان و زمین -که پایان ندارد- اراده کند»[1].

"امام فخر رازی"، در تفسیرش از آیه، می‌فرماید:«(خٰالِدِینَ فِیهٰا. . .). . .، بعضی، گفته‌اندکه عذاب کفار، منقطع و دارای نهایت است و بر این قول خود، به قرآن و عقل استناد کرده‌اند. . .،اما جمهور اعظم مسلمانان، بر این عقیده اتفاق کرده‌اند که عذاب کافر، دائم و ابدی است و به همین خاطر، احتیاج به پاسخ‌دادن به تمسک آن قوم به این آیه، پیدا کرده‌اند و برای این قسمت از آیه، دو جواب داده‌اند؛ اول، گفته‌اند: منظور از سماوات و ارض،آسمانها و زمین‌آخرت است و دلیل این ادعا،دو آیهٔ قرآن (سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ٤٨ و سورهٔ زمر، آیهٔ ٧٤) و این است که برای اهل آخرت، نگهدارنده و سایه ساری (سطح و سقفی) لازم است که همان،آسمان وزمین [آنجا]ست؛. . .؛ دوم، گفته‌اند:عرب،ازدوام‌وابدیت چیزی، با ترکیبات:"مادامت السموات و الارض" و نظایر آن، همچون: "مَا اخْتَلَفَ اللَّیْلُ وَ النَّهٰار" و "مٰا طَمأَ الْبَحْر" و "مٰا أَقٰام الْجَبل" تعبیر می کند و خدای متعال، آنان را به عرفشان در زبانشان مورد خطاب قرار داده است. . .،بدان که جواب حق، در این‌باره، نزد من، چیزی دیگر است و آن، این که: معهود از آیه، این است که

---

[1] -بیضاوی، ج.١، ص.١٤٩.

هرگاه آسمانها و زمین، دائم باشند، بودن کفار در دوزخ نیز دائم است و این، اقتضاء می کند که هروقت،شرط [(دوام آسمانها و زمین)]،حاصل شد، مشروط [(ابدیت کفار)] نیزحاصل شودومقتضی آن نیست که اگرشرط نباشد،مشروط هم نباشد؛ چنان که می گوییم: "اگر این، انسان باشد، پس حیوان است"، اگر در ادامه، گفتیم:" لکن انسان است"، نتیجه‌اش،آن می‌شود که :"او حیوان است"، اما اگر بگوییم:" لکن انسان نیست"، نتیجه نمی‌دهد که:" او حیوان نیز نیست" زیرا که در علم منطق، ثابت شده است که استثناء کردن *نقیض مقدم*، در *قیاس استثنائیه*، هیچ نتیجه‌ای نمی‌دهد و اینجا نیز چنان است، چه،که اگر بگوییم:"اگرآسمانها و زمین، دوام یافتند، عقاب کفار هم دوام خواهد یافت"ودر ادامه، بگوییم: "لکن آسمانها، دوام دارند"، حصول عقاب آنان، لازم خواهد آمد، ولی اگر بگوییم: "لکن آسمانها،باقی نماند"؛عدم عقاب آنان،لازم نخواهدآمد؛ اگر مخالفان این عقیده، در جواب بگویند:" وقتی که عقاب کفار حاصل و موجود است، چه آسمانها بماند، چه نماند، دیگر برای این تشبیه، فایده‌ای باقی نخواهد ماند"، خواهیم گفت: بلکه در آن، بزرگترین فایده است و آن، این است که این تشبیه، بربه وقوع پیوستن آن عذاب در روزگارهای مختلف و تا ابدالدهر و زمانی است که عقل، به درازا و امتداد آن احاطه ندارد و اما این مطلب که آیا این زمان، آخر دارد یا ندارد، از دلائل دیگر مستفاد می گردد. . .»[1].

قرآن، در آیهٔ ١٦٩-١٦٨سورهٔ نساء، می‌فرماید:«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا• إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ

[1]-تفسیر کبیر، ج. ٦، صص. ٤٠٢-٤٠٠.

ذٰلِکَ عَلی اللهِ یَسیراً»[۱] که مفهوم آن، عین مطلوب ماست. "شیخ آلوسی"، در تفسیر این آیه، در "روح‌المعانی"، می‌فرماید: «. . .ابدا، در آیه، به دلیل *ظرف* بودن، منصوب شده تا این احتمال را که منظور از *خلود* در "خٰالِدین فیهٰا"، مکث و ماندن طولانی است، رفع کند. . .»[۲] نیز، همین مفسر، در تفسیر آیهٔ ۴۷ سورهٔ نساء، می‌آورد: «. . .(ان الله لا یغفر أن یشرک به. . .): معنایش، آن است که خدای تعالی، کفر را بر موصوف بدان، بدون توبه و ایمان، نمی‌بخشد، زیرا که او، حکم قطعی بر جاویدانی عذاب کافر نهاده است و حکم او، تغییرپذیر نیست و نیز، برای آن که حکمت *تشریعیه*، مقتضی بستن در کفر و راه الحاد است و از این رو، هیچ پیغمبری، جز برای بستن باب کفر، مبعوث نشده است. . .»[۳].

خاتمهٔ این بحث را به نقلی از کتاب "شرح عقاید نسفی" از "شیخ سعدُالدّین تفتازانی" اختصاص می‌دهیم که از کتابهای مشهور و معتبر عقیده در میان اهل سنت است و دیگر، بیش از این، لازم به نقلی نیست، زیرا هر کس را گوش شنوا و دل بیدار و پرهوش و خوف عقاب روز جزا باشد و کس باشد، حرفی بس است.

این کتاب، چنین می گوید: «به اجماع مسلمین، خداوند، این را که برای او انباز گرفته یا شریک قرار داده شود، نمی‌بخشاید. . .، چون که داستان حکمت خداوند، فرق گذاشتن بین بدکار و نیکوکار است و کفر، نهایت بدی است و

---

[۱]-:« آنان که کافر شدند و ستم ورزیدند، خداوند، آنها را نخواهد بخشید و به هیچ راهی هدایتشان نخواهد کرد • جز راه جهنم که در آن برای ابد زنده‌اند و این، بر خدا، آسان است».

[۲]-تفسیر روح‌المعانی، ج۳، جزء۶، ص.۲۳.

۳-همان، ج.۳، جزء ۵، ص.۵۱.

اصلا،اباحه و رفع حرمت را برنمی‌تابد و بنابراین، بخشایش و رفع جریمه را نیز برنمی‌تابد و نیز این که کافر، کفرش را حق می‌داند[و فکر می کند حقی را عقیده ساخته است] و برای عملش، عفو و آمرزشی نمی‌طلبد،پس عفو آن،حکمت نیست و همچنان،کفر اعتقاد و نظام ابد است،[یعنی کافر، فکرمی کند کفرش همیشگی و ابدی است]،پس موجب جزای ابدی است و این، برخلاف گناههای دیگر است»[1].

این بود آنچه در جواب آن سؤال تحریر شد، امیدوارم باعث روشن شدن حق و محل استفاده و موجب دعای خیر شود[2].

وَصَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَّ عَلی آلِهِ وَ صَحْبِهِ أَجمعین.

محمدسعید نقشبندی

۶۶/۱/۱۳

---

[1] -شرح عقاید: ص.۱۹۲.

★[2] -این مقاله، به امضاء و تأیید علماء و اساتید زیر رسیده است:

۱-مرحوم استاد حاج مُلّا محمّد زاهد ضیایی، ۲-جناب استاد ملّا عبدالمجید موحّد نادری، ۳-مرحوم استاد حاج ملّا محمّدامین حسینی کلاشی،٤-مرحوم حاج ملّاسیّدعبداللّطیف حسینی، ٥-جناب حاج ملّاعزیز ویسی،٦ جناب حاج‌ملّا سیدعبدالجبّار فرجی،٧-جناب حاج‌ملاّ برهان باباخانی،٨- جناب ملّامحمود فتّاحی،٩ جناب حاج ملّا عبدالرّحمن بیرانی.

(۷)
جواب یک نامه

در مؤرخهٔ ۶۶/۱/۲، برگه‌ای بی‌امضـاء، مبنـی بـر نرسیدن ثـواب فاتحـه بـه مرده، محتوی یک حدیث و بعضی عبارت عربـی بـه دست اینجـانب رسید، کـه اینک، در این مقاله، به یاری خداوند، به جواب آن پرداخته، پاسـخش را بـه رشتهٔ تحریر در مـی‌آورم، شـاید مسـلمین، از آن نفع بگـیرند و بـاعث فروکـش کـردن تبلیغات بیهودهٔ اشخاص به ظاهر دلسوز اسلام در این مورد باشد.

موضوع رسیدن ثواب قرائـت قـرآن و خیرات دیگـران بـه مـرده، در میـان مسلمین چنان روشن و معلوم می‌باشد که سالهای مدیـدی است کـه انجـام اعمـال خیریه و خوانـدن قـرآن و بنـای مسـاجد و نـهادهای خـیر بـا استفاده از خـیرات و تبرعات مردم -کـه نیتشـان، کسـب اجـر و رسیدن ثـواب آن بـه مرده‌هـا و پـدر و مادرشان بوده است -پایدار و برقرار بوده و از هیچ یک از علماء، رد آن نقل نشده است. و معلوم است که دلیل عدم رد علماء هم، احادیث و فتاوای علمـای مشـهور و محل وثـوق بـوده اسـت؛ کـه اینجـا، مـا بـه نقـل و ترجمهٔ بعضـی از آن دلایـل می‌پردازیم.

نخست، به شرح و بسط آیهٔ ۳۹ سـورهٔ مبارکهٔ نجـم مـی‌پردازیـم کـه دلیـل کسانی است که رسیدن ثواب اعمال دیگران به مرده را منکرند؛ می‌فرمـاید: «وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلاّٰ مٰاسَعیٰ: برای انسان،(چیزی)جز آنچه خود کرده است، نیست»؛

«... "ابن عبّاس"، دربارهٔ این آیه، گفته است: این آیه، منسوخ اسـت بـه آیـهٔ ۲۱ سورهٔ طور که فرموده است:«وَالَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمٰانٍ أَلْحَقْنٰا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ :آنان که به خدا ایمان آوردنـد و فرزندانشـان هـم، در ایمـان، پـیرو ایشـان شدند، ما،آن فرزندان را به آنها مُلحق می کنیم»؛ و نیز بـه ایـن مسـأله کـه کسـی از

کردار کسی نفع نمی‌برد، این‌چنین جواب داده شده است که این موضوع، مخصوص امتهای "حضرت ابراهیم" و"حضرت موسی"- علیهماالسلام- است زیرا در آنجا، حکایت از *صحف ابراهیم و موسی* رفته است اما این امت (مسلمانان)، علاوه‌براعمال خود، از کردار دیگران نیز- اگر برایش انجام دهند — نفع می‌برد، زیرا معلوم است که هر پیامبر وفرد صالحی، در روز قیامت، شفاعت می کند و این، انتفاع به عمل غیر است و به دلایل دیگر؛ و هر کس در نصوص دینی تأمل و اندیشه کند، دلایلی بسیار بر *نفع مرده از عمل دیگران* می‌یابد که به شمار نمی‌آید،پس درست نیست که‌آیه، برخلاف قرآن و حدیث و اجماع امت تأویل و معنی شود، بنابراین، روشن می‌شودکه‌آیه، عام است و به اموری دیگر[چون احادیث و آیات وارده در این مطلب]اختصاص پیدا کرده است. . .و در دو حدیث دیگر، دلیل هست. بر این که صدقه، به مرده نفع می‌رساند و ثوابش به او می‌رسد و این مسأله، اجماع علماست[تا آنجا که می گوید:] . . .روایت شده است که زنی، در هنگام مراسم حج، بچهٔ خود را بلند کرد و گفت: ای فرستادهٔ خدا آیا این بچه را حج درست است؟فرمودند :آری و برای تو پاداشی[از عمل اوهست]؛ ومردی،عرض کرد:ای رسول!مادرم،به‌مرگ فوری مرده‌است،آیااگربرایش،خیرو صدقه‌انجام‌دهم،اوراا‌جرباشد؟فرمود:آری. "شیخ تقی‌الدین ابوالعباس احمدبن تیمیه"، می گوید: هرکس معتقد باشد که انسان، جز از عمل و کردار خود بهره نمی‌برد، *خرق اجماع* کرده[(یعنی:بارأی وعمل علمای امت مخالفت کرده است)]و این، باطل است به دلائل بسیار؛ اول، این که به انسان از دعای دیگری نفع می‌رسد و این، مصداق انتفاع به عمل غیر است؛ دوم و سوم، این که حضرت رسول (ص)، برای اهل موقف، در روز حساب و برای بهشتیان جهت دخول به بهشت و برای اهل گناهان کبیره جهت خروج از جهنم، شفاعت می کند و این، بهره گیری از

سعی دیگران محسوب می‌شود؛ چهارم،آن که ملائکه و فرشتگان برای اهـل زمیـن از خدا،آمرزش و مغفرت می‌طلبند. . .؛ هفتـم،آن که خداونـد،در[داستان حضرت موسی وخضر (ع)،درسورهٔ کهف]،در قصهٔ دوبچهٔ یتیم، فرمـوده اسـت:«. . .وکـان أبوهما صالحا. . .: . . .و پدرآن دو، صالح بود»،می گوید که:این دو بچـه،از صـلاح پدرشان، بهره بردند، در حالی که صلاح پـدر، از عمل آنـان نیسـت. . .»[1]؛همچنیـن، مفسر،بیست‌ویک دلیل از ابن تیمیـه بـرای اثبـات ایـن نظـر نقـل می کنـد کـه بـرای جلوگیری از اطناب، از نقل آنها خودداری می کنیم.

اینک،چکیده‌ای ازتفسیر"شیخ آلوسی"بـر همیـن آیـه را -کـه ایـن نظـر را تأیید می کند-نقل می کنیـم:«. . .و"احمدبـن حنبـل"وجمـاعتی از علمـا و *شافعیان*، گفته‌اند که:ثواب کردار دیگران به مرده می‌رسد،پس مختار، چنان است کـه قـاری بگوید:"أَللّٰهُمَّ أَوْصِلْ ثَوٰابَ مٰا قَرَأْتُهُ إِلیٰ فُلاٰنٍ: خداوندا! ثواب آنچه را خوانده‌ام، بـه فلانی[کسی‌راکه‌درنظردارد،اسم‌می‌برد]برسان"،وظاهر،چنـان اسـت که‌اگـر[بعـداز قرائت‌قرآن‌یابخشی‌ازآن]،این‌دعایامانندآن‌رابه‌دل‌هم‌بگوید،کافی‌اسـت[وثـواب آن قرائت‌برای‌مرده‌نوشته‌می‌شـود]»[2].احـادیثی دراین‌مورد،درکتـاب"تـاج‌الأصول"نـیز آمده‌است که‌به‌تحقیق‌ومراجعهٔ‌خوانندگان گرامی‌حواله می‌شود(ج. اول، ص. ۳۴۵).

دوم، به نقل سه عبارت از کتب فقهی می‌پردازیم؛۱- از حاشیهٔ"شیخ رملی" بر هامش"فتاوای کبری شیخ ابن‌حجر"ج. اول، صحیفهٔ ۱۶۰:«ازشیخ‌رملی،سؤال شـد که:آیا خوانـدن فاتحـه پـس از نمازهـای واجـب، اصـل و دلیلـی از سنّت دارد یا

[1]-حاشیة الجمل علی تفسیر الجلالین،ج.۴،صص.۶-۲۳۵.

[2]-روح‌المعانی،ج.۱۴،جزء۲۷،ص.۶۷.

محدثه و تازه ایجاد است و اگر جدید است، آیا بدعت حسنه است یا بدعت قبیحه؟ و اگر گفته شود مکروه است، آیا خوانندهٔ آن، ثواب می‌برد یا خیر؟ پاسخ فرمود: خواندن فاتحه پس از دعای دنبال نمازها، در سنت اصلی دارد و این، روشن است،زیرا فضائل زیادی دارد»؛۲- از "الفتاوی الکبری" شیخ ابن حجر، ج.۲ ص.٢٤: «از شیخ ابن حجر- که خداوند، به واسطهٔ او نفع رساند- دربارهٔ کسی که به قبرستانی گذر می‌کند و فاتحه‌ای می‌خواند و ثواب آن را به مردگان آن قبرستان هدیه می‌کند: آیا ثواب همین یک فاتحه، میان آن مردگان تقسیم می‌گردد یا هرکس، ثواب فاتحه‌ای کامل را دارا می‌شود؟پرسیده‌شد،که شیخ، این چنین پاسخ داد: گروهی از علما، به قسمت دوم (هریک، ثواب یک فاتحهٔ کامل را می‌برند) فتوا داده‌اند و این، شایان فضل ایزدی است»؛۳- از "بغیة‌المسترشدین"،ص. ۹۷: «...برای کسی که فاتحه را به هدف شخصی دیگر می‌خواند، بهتر،آن است که بگوید: ثواب این فاتحه، به روح فلان بن فلان، هدیه باد؛ چنان که عمل مردم هم، برآن است و شاید دلیل اختیار این از طرف علما،آن باشد که در گفتن نام، میان اسم و مُسمّی، اشتراک موجود است و در اینجا، فقط مسمّی مورد نظر است نه اسم، چون که روح، باقی و جسم، فانی است».

خداوند،به کرم خود،به‌مؤمنان، گوش‌وجانی دهد که‌درهر آن‌وهمه‌زمان، گوش به‌دنبال‌شنوایی آوازحق وجان‌به گیرایی حقیقت‌داده،به‌راه‌دین‌وروش سیدالمرسلین ﷺ روند.

مدرس و پیشنماز مسجد مرادآباد روانسر،

محمدسعید نقشبندی

۶۶/۱/۷

(۸)

مستنداتی از کتب مُعتبر دربارهٔ دو مسألهٔ اختلافی

رَبَّنا لا تَكِلْنا إلی أَنفُسِنا،طَرفَةَعَيْنٍ وَ أَصْلِحْ لَنا شَأنَنا كُلَّهُ لا إلهَ إلاّ أنتَ.

سپاس وستایش، خداونـدی را سزاست کـه درهربرهـهٔ زمـانی،درحالی کـ تاریکی جهل و کفر، روی کرهٔ زمین را گرفته و مردم، در منجلاب عصیان و ظلـم حیران بوده‌اند، نور و نبوّتی را ارزانی کرده و برای هدایت انسانها به سوی سعادت و دور کردنشان از شقاوت، فراراه آنان قرار داده اسـت و درود و سـلامِ فـراوان بـ آنان و به‌ویژه،برنورِ این انوار و گُلِ سرسبد ایشان، حضرت فخر بشر و شـافع محشـ و ناجی کاروان موحّدین از خطر،محمدبن عبدالله ﷺ باد وبریاران واهل بیت با ایمان و اخلاص وی و اتباع و پیروان و امّت آن حضرت.

مطابق آیات قرآنی و احادیث پیامبر ﷺ اطاعت از پیامبر و دستورات وی، بـ معتقدان ومؤمنان واجب مخالفت باوی، از روی عناد، کفر ودرغیرعناد، حرام است در این زمان -که به علت گسترش تعلیم و تعلم- میزان سواد و آگـاهی مـردم، بـا رفته است-متأسفانه،بعضی افرادباکسب اطلاعاتی کم از مسائل دینی،خود را اهـل نزدیک به علم و دانش و آزاد در اظهارنظر و فتوی می‌پندارند و به جای این که ا نور علم و دانـش، بـرای جستن راه حق و سـنت نبـوی و کسـب تقـوی و فضـا اخلاقی، استفاده کرده؛ این چراغ را جلو پای خـویش قـرار داده، بـه بیراهـه نرونـ مسائلی رادرمیان مردم مطرح می کنند که باعث تردید و اختلاف میان آنها می‌شو

فقیر، به یاری خداوند، در این مقالـه، بـا نقل آیـات و احادیث کـافی و بـرا جواب مدعیان وافی،به دو مسأله ازآن مسائل می پردازم؛خداوند،به کرم عمیم خو

آن را وسیلهٔ رفع وساوسِ مؤمنان گرداند، و آن کسان که این گونه مسأله‌ها را مطرح کرده، سبب تشویش دل مسلمین می شوند نیز به خود آمده، فردای قیامت را به نظر آورند.

مسألهٔ اوّل: دیدن مؤمنان و گرویدگان، خداوند را در سرای آخرت. این مسأله، یکی از مسائل محلّ اختلاف میان *اهل سنّت*، از یک طرف و *معتزله* و *اهل تشیّع*، از طرف دیگر می باشد.

علمای اهل سنّت و جماعت، در هر کتاب، اعمّ از تفسیری و کلامی و اصولی، در این باره، دادسخن داده و به ارائهٔ حجّت و دلیل در اثبات *رؤیت خدا* پرداخته‌اند که به یاری خدا، چند نقل از کتب تفسیر می کنیم؛ از آیهٔ ۲۳ سورهٔ قیامت: «إلی رَبِّها ناظِرَةٌ: به‌سوی پروردگار خود نظرکننده است (صورتهایی در روز قیامت)».

۱- "تفسیرِ کبیرِ امام فخر رازی"، می گوید: «. . بدان که جمهور اهلِ سنّت، بر آنند که اهل ایمان، خداوند را می‌بینند و سندشان، همین آیه [۲۳ سورهٔ قیامه] است و *معتزله*، آیه را تأویل می کنند. . .»، همچنان، می گوید: «. . مادّهٔ فعل *نَظَرَ* که به حرفِ *إلی* متعدّی شده و همراه با وجوه آمده باشد، اگر فرض کنیم به معنی *انتظار* آمده باشد، حمل این آیه، بر آن ممکن نیست، زیرا لذّت انتظار دیدار، به یقین پیوسته و وقوع آن، در دنیا بوده است، پس لازم است که در آخرت، چیزی بیشتر از انتظار حاصل شود تا ذکر آن در معرض تشویق و ترغیب، نیکو باشد و درست نیست که گفته شود: این انتظار، در حال نزدیک بودنِ حصول است، زیرا این، عقلاً، معلوم است و تأویلات آنها، باطل شد. . .». تفسیر کبیر، ج. ۱۰، صص. ۳۳-۷۳۰.

۲- "تفسیر روح المعانیِ شیخ محمود آلوسی"، می گوید: «. . . "ابو حیّان"، گفته‌است و قول درستی است که: معنی این که مؤمن، به سوی خدای خود ناظر است، این است که: او را می‌بیند در حال استغراق و فرورفتن در مطالعهٔ جمال و زیباییِ او، به نوعی که از غیر او غافل می گردد و آن چنان که لایق ذات بی‌عیب اوست، وی

را مشاهده می کند و برای خدا، منعی ندارد. . .»، آن گاه، مفسر، دلایل معتزلیان را نقل و ردکرده، چند حدیث را روایت می کند و می‌نویسد: «. . .وچیزی که اختلاف و حیرت و سراسیمگی را برطرف و دهن کسی را که در طلب و تحقیق این مسأله، سعی کافی و جدّ وافی نکرده است، می کوبد، حدیثی است که: " امام احمد و ترمذی ودارقطنی وابن جریر وطبرانی وبیهقی وعبدبن حمید وابن شیبه" و غیر اینها، از "عبدالله بن عمر" -خدا از آنها خوشنود باشد- روایت می کنند که رسول ﷺ فرمود: *«همانا کمترین اهل بهشت از حیث داشتن منزل وجاو مقام، کسی است که به باغها و همسران ونعمتها و خدمتگذاران وتختهایش -که مسافت هزار سال راه است- نگاه می کند وگرامیترین آنان نزد خدا، کسی است که صبح وشام، به سوی ذات او می نگرد»* و آن گاه، پیامبر ﷺ، پس ازاین فرموده، این آیه را برخواند؛ واین، تفسیری است ازرسول ﷺ، بر این آیه ومعلوم است که او، *عالمترین اول وآخر* بشر، به‌خصوص در آنچه از پروردگار عالم بر او نازل شده است، می‌باشد؛ و نیز، آنچه "دارقطنی و خطیب" (درتاریخ خود)از " انس" روایت کرده‌اند، در موضوع، مانند حدیث مذکوراست، که انس، می گوید: پیامبر ﷺ، این دو آیه: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ • إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» را بر من خواندند وفرمودند: «به‌خدا سوگند، خداوند، از روزی که این آیه را نازل فرموده است، آن را نسخ نکرده و به مؤمنان (در بهشت)، طعام شراب بهشتی داده و بدیشان، عطر زده می‌شود، آنان را به زینت می‌پوشانند، حجاب و پرده از بین خدا و آنها برداشته می‌شود وآن گاه، مؤمنان، به سوی خدا می‌نگرند و او، به جانب ایشان می‌نگرد»، و این حجاب، چنانچه بزرگان فرموده‌اند، از طرف بشر است نه از طرف خداوند؛[ترجمهٔ]شعر: « ما، می‌پنداشتیم که دوست، برروی‌خود، پرده پوشیده و پرده مانع از دیدن اوست، به خدا سوگند، اینک، روشن شد که پرده‌ای درآنجا نیست، جزاین که درچشم من، نابینایی و کوریی هست که او را نمی‌بینم» ؛

پس، معلوم شد که معتزله، نادانترین مردم هستند[حداقل در این مسأله] زیرا دیدن کسی را انکار کرده‌اند که ظاهر و موجودی حقیقی و واقعی جز اونیست». تفسیر روح المعانی، ج. ١٥، جزء ٢٩، صص٤٦-١٤٤.

٣-"تفسیر صفوة‌التفاسیر محمدعلی صابونی"،می گوید: « (إِلَىٰ رَبِّها ناظِرَة): به سوی جلال پروردگارخود می‌نگرد ودر جمال او،حیرتزده می گردد؛ بزرگترین نعمتهای اهل بهشت، دیدن مولی- جل و علا- ونگریستن به سوی ذات کریم او، بی‌حجاب و مانعی است؛"حسن بصری"، می گفت:" مؤمنان، به سوی پروردگار خویش می‌نگرند و شایسته و شایان آن هست که شادان و خوشحال باشند در آن حال که به‌پروردگارخود نظرمی کنند". ودراین مطلب، نصهای صحیح وارد است»؛ درپاورقی‌می‌نویسد:«این،مذهب اهل سنت است وآنچه‌درصحیحین‌آمده است نیز، آن را تأیید می کند که پیامبر، فرمود:"همانا شما، درآینده، پروردگارخویش را عیاناً،به چشم یاآشکار،می‌بینیدچنانچه این‌ماه‌رامی‌بینید. . ." الخ.در"صحیح مسلم"، آمده است:"پس حجاب برداشته می‌شود[و آنها، خدا را می‌بینند]وهیچ پاداش و نعمتی،عزیزتروبهترومحبوبتر از این که به خدا نگاه کنند، به آنها داده نشده است". صفوة‌التفاسیر، ج. ٣، صص. ٨٧-٤٨٦.

از آنجا که برای منصفان و حقیقتجویان، اشاره‌ای و نقلی بس و کافی است، بدین چند نقل در این مسأله اکتفا ورزیدیم و روشن است که هر تفسیری از تفاسیر اهل سنت را نگاه و مطالعه کنیم، از این بحث مشحون و مملو خواهد بود، وهمچنان است کتابهای *اصول الدّین وکلام*، که درآنجا، بحث، به صورت سنجیدن‌آراء و نقلها و محاجهٔ عقلی، مطرح می‌شود.

مسألهٔ دوم: موضوع *عدل و احسان* است. معنی این دو لفظ، این است که خداوند،آیا در محاسبهٔ بندگان خود، به قانون *عدل* رفتار می کند و در حساب

آنان، مناقشه وسختگیری می آورد یا این که به فضل واحسان خود، نعم ظاهر و باطن خویش بر آنان را نادیده گرفته، به محض خواست و معنای حدیث قدسی: «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي: رحمت من، برغضب من پیشی گرفته است»، مؤمنان را به نور ایمان می آمرزد؟ نهایت این بحث، به مسأله‌ای کلامی منجر می‌شود که در صورتی که به قسمت دوم معتقد باشیم، می گوییم: خداوند، مالكِ بلامنازع و قادر مطلق بر عباد و مخلوقات خود است تا جایی که می‌تواند مؤمن و اهل طاعت را بر سفرهٔ عذاب بنشاند و عاصی و اهل گناه را عفو کند و نعمت و ثواب جنت دهد، چنان که در کتاب مشهور "شرح تفتازانی" بر "عقایدنسفی"، می گوید: «. . .(وَ يَجُوزُ الْعِقَابُ عَلَى الصَّغِيرَةِ): وبه دليل سمعی، عذاب و عقاب انسان بر گناه صغیره و کوچك او، از کبیره پرهیز کند یاخیر، ازطرف خدا، جایز است، چنان که در قرآن است: «. . .وَ يَغْفِرُمٰادُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ. . . : . . .و خداوند،جز كفروشرك، هر گناه را برای هر کس که بخواهد، می آمرزد. . .»،سورهٔ نساء،آیهٔ۴۸ ودرسورهٔ کهف،آیهٔ ۴۹، می گوید: «. . .لاٰ يُغٰادِرُ صَغِيرَةً وَ لاٰ كَبِيرَةً إِلّٰا أَحْصٰاهٰا. . . : . . .هیچ گناهی از گناهان را از کوچك و بزرگ، (خداوندر نامهٔ عمل آدمی)، ترك نمی کند، مگر آن که آن را برشمرده و ضبط کرده است. . .»؛ ومعلوم است که شمردن و ضبط کردن، برای حساب ومحاسبه است، ولی معتزله، می گویند: اگر فرد،از گناه کبیره اجتناب ورزد، عذاب‌او(برصغیره‌هایش)جایزنیست ودلیل آنان نیز، سمعی و مبتنی بر این آیه است: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ. . . : اگرشما ازگناهان کبیره(کفر)-که ازآن نهی شده‌اید- اجتناب ورزید، ما، بقیهٔ گناهان شمارا کفارت کرده، می آمرزیم. . .»، اهل سنت، گویند: کبائر،در این آیه،به‌معنی کفر است ولفظ آن جمع است،چون همهٔانواع کفر،یکی محسوب هستند،(وَالْعَفْوُعَنِ الْكَبِيرَةِ):وعفو خدا از گناه کبیرهٔانسان،جائز ورواست،اگر

او، آن را از روی استحلال و حلال شمردن، انجام نداده باشد که این (حلال شمردن حرام وبرعکس وانجام آن، بدین عقیده)، کفر است. . .». شرح عقاید، صص. ۱۹۶-۱۹۵.

از سبک عبارات برادرانی که این عقیده[1] را مطرح کرده‌اند، چنان مفهوم می گردد که ایشان نیز، در این مسأله، دنباله‌رو معتزلیانند.

"شیخ آلوسی"، در تفسیر ارجمند خود، "روح المعانی"، در تفسیر آیات ۷ و ۸ سورهٔ انشقاق: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ● فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا: اما آن کس که نامهٔ عملش، به‌دست راستش داده شود، در آینده، حسابی سهل و آسان خواهد شد»، می گوید: «"شیخان (مسلم و بخاری) و ترمذی و ابو داوود"، از حضرت "أُمّ‌المؤمنین عایشه"، روایت کرده‌اند که رسول ﷺ فرمودند: "هیچ کس، مورد حساب قرار نمی گیرد، مگر آن که هلاک می‌شود، عرض کردم: ای رسول خدا! فدایت گردم! مگر خداوند نمی‌فرماید: فأمامن أوتی کتابه. . .؟ فرمودند: آن، مربوط به عرضه‌داشتن و نمایش اعمال مردم است در پیش خداوند که به او عرضه می‌شوند و هر کس، در کردار و حساب او سختگیری گردد، هلاک خواهد شد؛ و "احمد" و "عبدبن حمید" و "ابن مردویه" و "حاکم" - که این حدیث را صحیح دانسته - از "حضرت عایشه"، روایت کرده‌اند که فرمود: از پیامبر ﷺ می شنیدم که دربعضی نمازهایش، دعا می کند و می گویند: أَللّٰهُمَّ حَاسِبْنِي حِسَاباً يَسِيراً: خداوندا! مرا سهل و آسان محاسبه کن، هنگامی که از نماز فارغ شدند، عرض کردم: "حساب یسیر" کدام است؟ فرمود: آن است که در اعمال و کردار فرد نگاه کرده شده، از او گذشته شود و به روی او نیاورند. . .». تفسیر روح المعانی، ج. ۱۵، ص. ۸۰.

---

[1] - این عقیده که: برخداوند، واجب ولازم است که با بندگان، به عدل رفتار کند.

در تفسیر "صاوی" (ج . ٤.ص.۲:۲۰۳) هم، همین حدیث را نقل کرده است و"شیخ شهاب"، در حاشیه بر"تفسیر بیضاوی"، درتفسیرعین همین آیه، می گوید: «. . .(سَهْلاً لاٰ یُنٰاقَشُ فِیهِ): حساب سهل وآسانی که در آن مناقشه و سختگیری نباشد، زیرا هرکس درحسابش *مناقشه* شود، عذاب داده می‌شود چنانچه در حدیث آمده است واصل مناقشه، در.معنی، بیرون آوردن خار از بدن است با سوزن[1] که کاری سخت ودقیق است ودراینجا، مناقشه، حساب‌حقیقی است، یعنی نشان‌دادن و پیش‌آوردن همهٔ گناهان وشکر وپاداش‌خواستن در مقابل نعمتهای ظاهری و معنوی. . .». حاشیةُ الشّهاب، ج. ۸، ص. ۳٤۰.

"شیخ‌قرطبی" درتفسیرخود،زیرآیهٔ ۲۱سورهٔ *رعد*،نوشته‌است: «. . .سوء-الحساب (حساب بد) که در آیه آمده است، برشمردن همهٔ گناهان و سختگیری و مناقشه درآن است وهرکس، در کردارها و اعمالش، مناقشه صورت گیرد، معذب است». تفسیر قرطبی، ج. ۵، جزء۹، ص ۳۱۰.

"امام‌رازی"-رح.-در"تفسیرکبیر"،حدیثی‌راکه‌از"حضرت‌عایشه"نقل‌شد، مفصلاًآورده‌است‌ودرمعنی*حساب یسیر*،توضیحی‌داده‌است که‌نقلش،خالی‌ازفایده نیست:«. . .حساب‌سهل‌وآسان،آن است که‌کرداروا‌عمال‌انسان‌رابه‌اوعرضه کنندو دانسته‌شود که‌طاعات‌وکردارصالحه‌اش، کدام‌وگناه ومعاصیش، کدامندوسپس،بر طاعاتش،ثواب‌وپاداش‌نیک‌دهندوازخطاوگناهانش‌بگذرند،این حساب،سهل‌است، چون که‌درآن،سختگیری‌نیست‌ومناقشه‌نمی‌شودوبه‌اونمی گویند: چرافلان گناه‌را مرتکب‌شدی‌وچه‌عذرودلیلی‌داری؟ زیرا درصورتی که از اوعذرودلیل بخواهند، نداردو[-ألعیاذ بالله-]مفتضح گردیده،شرمسارمی‌ماند. . .».تفسیرکبیر،ج.۱، ص.۹۸.

---

[1] —به اصطلاح فارسی، مو را از ماست کشیدن.

از نقلها و تفصیلات پیش، روشن گردید که هیچکس، تنها به واسطهٔ کردار خود، نجات نمی‌یابد و رستگار نمی گردد وهمگان، به فضل و کرم بی کران وی رهایی خواهند یافت، زیرا او، مالک مطلق است و می تواند اهل طاعت را عذاب و اهل گناه را ثواب دهد واز عمل او، ایرادی گرفته‌نمی‌شود، چنانچه شیخ شهاب، در حاشیه‌اش بر تفسیر "قاضی بیضاوی"، درذیل آیهٔ ۱۸۲ از سورهٔآل عمران، نوشته است: «. . .نفی ظلم از خدا، عدلی را-که مقتضی پاداش نیکوکار و بازخواست بدکاراست- الزام می کند. . .»،آن گاه، تفصیلی در این مورد داده و در رد کسی که عذاب عاصی (وجزای محسن) را برحق، لازم دانسته است، می‌نویسد: «. . .این که‌به‌صاحب این‌عقیده بگوییم،رأیت،مخالف "مذهب‌حق" است،وارداست؛ عقیدهٔ مذهب حق، برآن است که خداوند، مالک حقیقی است و هرگونه که بخواهد، درملك خویش تصرف می کند، پس، برای او جائز است که مطیع را عقاب و اهل عصیان را ثواب دهد و به هر حال، ظلم، درکردار او نیست که او، فعال مایرید است[. . .تاآنجاکه‌می گوید :]بحث علمادراین‌است که‌آیا چنین چیزی، درست است یا خیر؟ یعنی: آیا عقلاً، می‌توان به جواز عقاب اهل طاعت و ثواب عاصیان حکم نمود یا خیر؟[طبق نظر"اشاعره"]، بله و[طبق نظر"معتزله"]، خیر؛ اما این که آیا این امر، در قیامت، واقع می‌شود یا نه و آیا می‌توان بروقوع آن، آن، درآن وقت، نص قطعی نهاد؟، هر دو جانب،"اهل حق"[(= اشعریان)] و "معتزله"، اتّفاق دارند که: خیر، چنین چیزی، در قیامت، واقع نمی‌شود؛ اشاعره، گویند: چون که خداوند، وعده[1] داده است که مسلمین و مجرمین را مساوی نگرداند و باآنها، همسان، عمل‌نکند،بلکه مسلمین و اهل طاعت را راهی به خیر و

---

[1]-نه آن‌که بر او، واجب و لازم و بایسته است.

ناجی و مجرمان و اهل عصیان را معاقب وگرفتار کند، این کار را انجام می‌دهد نه خلاف آنرا چون که خلف وعده نمی کند[1]؛ ولی معتزله، چنان که رفت، می گویند: چنین کاری، برخداوند، واجب است -[والله أعلم]». حاشیهٔ شهاب، ج. ، ص.۸٦.

این بود آنچه دراین دو مطلب، مناسب دانسته شد و تحریر گردید.

خداوند، همگان و همگنان را به شاهراه حقیقت هدایت کرده، به ما توفیق دهد که آنی، بی‌او و گامی، بی‌رضایت وی و یک لحظه، بی‌دستور همه نور و روش سراسر خیر و فیض رسولش، نرویم و نباشیم و به معارف الهی نائل آمده، فردای قیامت، به *دیدار حق و حساب سهل و آسان*، سرافراز گردیم - آمین.

محمدسعید نقشبندی

۱۳۶۷

---

[1]- گرچه اگر به دلیل خلف وعده نباشد، خلاف آن را هم می‌تواند بکند.

(۹)

مقام‌محمود یا شفاعت‌مأذون[1]

مقدمه

أَلْحَمْدُلِلّٰهِ حَمْداً یُوٰافِی نِعَمَهُ وَیُکٰافِیءُ مَزِیدَهُ وَالصَّلاٰةُ وَالسَّلاٰمُ عَلٰی خَیْرِ مَنْ أَنْذَرَ وَبَشَّرَ مُحَمَّدبن عبدالله وعلی آلِهِ و أَصْحٰابه و أَتْباعه الَّذینَ اتَّبَعوا الحقَّ الَّذی جٰاءَ بِهِ وَکُلِّ من وٰالاه و یَتولاّه، وبعد،

شکی نیست که کلیهٔ فرق و مذاهب اسلامی، اصل مسألهٔ شفاعت را جز برای کافر قبول دارند و در صحت اصل آن تردیدی به خود راه نمی‌دهند، آنچه موجب اختلاف آنان در این زمینه شده است، حدود و انواع شفاعت است که در آن، اقوال گوناگون و مختلفی وجود دارد.

ما، در این رسالهٔ مختصر، سعی کرده‌ایم به تبیین این مسأله بپردازیم و شفاعت را از دیدگاه قرآن و حدیث مورد بررسی قرار دهیم و کار ما در اینجا، چنان است که ابتدا سعی کرده‌ایم واژهٔ *شفاعت* را از نظر لغوی، مورد بررسی قرار دهیم، آن‌گاه آیات قرآنی و احادیث نبوی را دراین باره ذکر کنیم و هرجاهم که لازم‌بوده،اقوال‌علماء کرام آورده‌شده‌تابیان وتفسیری باشدبرآیات‌الهی‌و فرموده‌های نبی‌اکرمﷺ؛و باید عنوان کرد که مدعی کمال مطلب نیستیم. با امید آن که محل استفادهٔ خوانندگان عزیز واقع شود، بِعونِ اللهِ إِنَّهُ نِعم الْمَولی و نِعمَ النَّصیر.

شفاعت

---

[1]- ازجناب آقای "**عادل ضیایی**" که‌زحمت بازنویس این‌مقاله و مقالهٔ «تصوف‌و تزکیه»را تقبل کردند، سپاس فراوان داریم.

«شفاعت از شَفْع گرفته شده که به معنی زوج و جفت و نقطه‌مقابلِ فرد است. گویند که: فرد بود آن را زوج کردم، در تفسیر آیهٔ: "مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ الاّ بِإِذْنِه(: چه کسی جز به اذن او نزد وی شفاعت می‌کند؟)بقره،۲۵۵" از "مبرّد" و "ثعلبی" روایت شده است که فرموده‌اند: "شفاعت، دعاءاست"، همچنین در احادیث نبوی درذکردنیا وآخرت، شفاعت بسیار ذکر شده است که به معنی خواستن و طلب چیزی برای بخشش گناهان و جرائم است»[1].

"علاّمهٔ آلوسی"، در تفسیرش، "روح‌المعانی"، در ذیل آیهٔ ۴۸ سورهٔ بقره، آورده است که: «همان‌گونه که درکتاب *بحر* نوشت شده، شفاعت،...از شفع گرفته شده که ضدّ فرد و به معنای جفت می‌باشد و بدین خاطر به کسی شفیع می‌گویند که یار و یاور در به‌دست آوردن و رسیدن به مطلوبش می‌گردد و شخص، پس از آن که یکّه و تنها بوده، همدمی یافته و زوج می‌گردد».

در "تفسیربیضاوی"،در ذیل آیهٔ: «وَاتَّقوا یومًا لاّ تَجْزی نَفْسٌ عَنْ نَّفسٍ شَیئاً وَّلا یُقْبَلُ مِنهاشَفاعَةٌ وَلایُؤْخَذُ مِنهاعَدلٌ وَّلاهُمْ یُنْصَرُون(:و بترسید از روزی که هیچ کس دیگری را به کار نیاید و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نشود و از کسی عوضی نستانند و کسی‌را یاری نکنند)،بقره،۴۸»، آمده است که: «شفاعت، ازشفع گرفته شده و گویی آن کسی که برایش شفاعت می‌کنند، فرد و تنها بوده و شفیع، با همراه ساختن خویش با وی، او را جفت و زوج نموده است».

«شفاعت، مأخوذ از شفع است که به معنی دو(۲) می‌باشد،گویند: فرد بود زوجش گردانیدم، اصطلاح شفعه -که در فقه مورد بحث قرار می‌گیرد- هم، از شفع گرفته شده، چرا که شخص، ملک و دارایی شریک خود را به ملک خویش

---

[1] -لسان العرب، ابن منظور، چاپ ادب‌الحوزهٔ قم، ج.۸ (حرف عین)، ص.۱۸۴.

می‌افزاید، شفیع هم آن کسی است که شفاعت می کند. . .، رأی صواب در این مورد آن است که شفاعت، حق است، معتزله شفاعت را انکار کرده و مؤمنان گناهکار را مستحق عذاب ابدی جهنم می‌دانند، اما احادیث نبوی به صراحت بیان می‌دارند که شفاعت ملائک، انبیاء، شهدا و صلحا، شامل حال موحدین گناهکار می‌شود. قاضی "ابوبکر باقلانی"، در رد معتزله، به دو چیز استناد جسته است؛ اول، این که احادیث زیادی در این مورد وجود دارند که به تواتر معنایی رسیده‌اند [گرچه متواتر لفظی نیستند]؛ دوم، این که علمای سلف، در قبول این احادیث، اجماع دارند ودرهیچ دوره‌ای، کسی از آنان به‌انکار این احادیث نپرداخته است، بنابراین صراحت و وضوح احادیث واجماع علمای سلف برقبول وصحه‌نهادن براین احادیث، دلایلی قاطعندبراین مسأله که عقیدهٔ اهل سنت دراین مورد حق بوده وافکار وآراء معتزلیان باطل و فاسد می‌باشد»[1].

« شفاعت، مصدری است که‌ازشفع گرفته‌شده است، شافع وشفیع هم‌همچنین و شافع، آن کسی راگویند که‌خواهان برآورده‌شدن‌حاجت کس دیگری‌است و بدین خاطربه‌وی‌شفیع می گویند که‌خودرابامشفوع‌له(آن کسی که‌برایش شفاعت می‌شود)درطلب‌مقصوداو، جفت‌می‌سازدودرحقّ کفار، برخلاف مؤمنین، شفاعت وجودندارد. پیامبراکرمﷺ، فرموده‌است: "شَفَاعَتِي، لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي، فَمَنْ كَذَّبَ بِهَا لَمْ يَنَلْهَا"[1]: (شفاعت‌من‌مرتکبین گناهان کبیره‌ازامتم‌راشامل‌می‌شود، هرکس آن‌راانکار کند، بدان دست نخواهد یافت)وآیاتی که‌شفاعت را نفی می کنند، خاص کفار است»[2].

---

[1]- تفسیر قرطبی، ج.۱، ص.۳۷۹.

[2]- تفسیر روح‌البیان، شیخ اسماعیل حقی، ج.۱، ص.۱۲۷.

«باب شفاعت[۱]

"وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ(: آگاه‌سازبه این کتاب(قرآن)، کسانی راکه ازگردآمدن برآستان پروردگارشان هراسناکند که ایشان‌را جزاو هیچ یاوری وشفیعی نیست). انعام،۵۱"»؛

"قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا(:بگو شفاعت، سراسر، ازآن خداست). زمر،۴۴»؛

"مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؟(:چه کسی جزبه اذن او،نزد وی شفاعت می کند؟). بقره،۲۵۵"»؛

"كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمٰوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ (:چه بسیارفرشتگان درآسمانند که شفاعتشان،هیچ سود ندهد مگرپس از آن که خداوند،برای هر که بخواهد،رخصت دهدوخشنود باشد). نجم،۲۶»؛

"قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ(:بگوآنها راکه(جزخدا) می‌پندارید،بخوانید، مالک ذره‌ای درآسمانها وزمین نیستند).سبأ،۲۲».

ابوالعبّاس، می گوید: خداوند متعال، هرچیزی راکه مشرکان، به‌آن دستاویز کرده‌اند و این که غیر او را ملکی و یا سهمی از ملک باشد ویا غیر او،معاون وی گردد، نفی کرد و چیزی جز شفاعت باقی نماند که دربارهٔ آن هم، گفت: " شفاعت، جزبرای کسی که پروردگار به او اجازه داده باشد، وجودندارد"؛پس،آن شفاعتی که‌مشرکین،آن‌راگمان می‌برند،درواقع وهمان گونه که قرآن،بیان‌داشته،

---

[۱]-مطالب این قسمت،از صفحات ۱۰۲-۹۹کتاب *قرّةعیون‌الموحّدین*، تألیف *عبدالرّحمن‌بن‌حسن*، ازنوادگان **محمّد** *بن‌عبدالوهّاب* ونیز ازصفحات ۳۹ -۳۷ *کتاب‌التّوحید* خوداو، باب حقّ‌الله‌علی‌العبید، اقتباس شده است.

وجود ندارد. پیامبرﷺ، می‌فرماید: که وی، در روز قیامت، به نزد پروردگار آمده، مقابل او به سجده می‌افتد و سپاس او را می‌گوید، در ابتدا، در مورد شفاعت چیزی بر زبان نمی‌آورد تا این که به او می‌گویند که: سرت را بلند کن، بگو که شنیده می‌شود، بخواه که به تو اعطاء می‌شود، شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است. در حدیثی دیگر، "حضرت ابوهریره" -رَضیﷲعنه- از وی می‌پرسد: خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت تو کیانند؟ می‌فرمایند: آن‌کس که خالصانه و قلبا، کلمهٔ "لاإِلٰهَ إِلاَّ الله" را بگوید. این شفاعت، به اذن خدا، برای کسانی است که اخلاص داشته باشند و شامل مشرکان نمی‌شود، و در حقیقت، خداوند متعال، بدین‌گونه بر اهل اخلاص منّت نهاده که به واسطهٔ دعای کسی که مأذون در شفاعت است (حضرت محمدﷺ)، به‌وی، اجازه‌داده تاشفاعت کندوبدان‌وسیله‌خداوند اوراا کرام کرده، به *مقام محمود* برساند. بنابراین، شفاعتی که قرآن، آن‌رامنتفی دانسته، آن است که درآن شرکی وجود داشته باشد؛ پس، شفاعت به اذن خداوند، درچند مورد وجود دارد. . .»؛ این گفته، تحقیقی است در امر شفاعت و دلائل آن».

درحاشیهٔ کتاب‌التوحید، آمده است که: «شش نوع شفاعت درست است؛ نوع چهارم از اینها، شفاعت برای تبهکاران ذکرشده است وآمده که این نوع شفاعت، بنا براحادیث متواتراز پیامبرﷺ، به اثبات رسیده است وعامهٔ علماء، منکران این نوع شفاعت را از اهل بدعت می‌دانند»[1].

احادیثی در باب شفاعت

در این قسمت، چند حدیث پیامبر را دربارهٔ شفاعت، نقل می کنیم:

---

[1] -محمّدبن‌عبدالوّهاب، کتابُ التّوحید، صص.۳۹-۳۷۰

«شَفاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبائِرِ مِنْ أُمَّتِي»[1]؛ «شَفاعَتِي لِأَهْلِ الذُّنُوبِ مِنْ أُمَّتِي وَإِنْ زَنى وَإِنْ سَرَقَ عَلىٰ رَغْمِ أَنْفِ "أَبِي الدَّرْداءِ"»[2]؛ «شَفاعَتِي لِأُمَّتِي مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي»[3]؛ «شَفاعَتِي مُباحَةٌ إِلَّا لِمَنْ سَبَّ أَصْحابِي»[4]؛ «شَفاعَتِي، يَوْمَ الْقِيامَةِ حَقٌّ، فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِها لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِها»[5]. در کتاب "فیض القدیر"، در شرح حدیث «شَفاعَتِي يَوْمَ الْقِيامَةِ حَقٌّ»، آمده است که: «پروردگار متعال، به پیامبر ﷺ اکرم اجازۀ شفاعت داده است، آنجا که می فرماید: "يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلاً" (: در آن روز، شفاعت سود ندهد مگر برای آن که خدای رحمان او را اجازه دهد و سخنش را بپسندد). طه، ۱۰۹"؛ و نیز در آیۀ شریفۀ: "مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ". معتزله، در انکار شفاعت، به این آیه استدلال جسته‌اند: "وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ»، ولی این استدلال آنان، مردود است چرا که اوّلاً، آیه، بر تمام افراد و احوال، عمومیّت ندارد و درثانی، اگر هم برای جمع بین ادلّه پذیرفتیم که عمومیّت دارد، می گوییم: برای تمام کفار عمومیت دارد (و این آیه، در مورد مؤمنان نیست). در حدیثی دیگر

---

[1] -فیض القدیر، ج. ٤، حدیث شماره ٤٨٩٢: «شفاعت من شامل مرتکبین گناهان کبیره از امتم می‌شود».

[2] -همان، حدیث ٤٨٩٣: «شفاعت من اهل گناه امتم را فرامی گیرد، هر چند که زناکار و سارق باشند و هرچند که *ابودرداء* هم، خوشش نیاید».

[3] -همان، حدیث ٤٨٩٤: «شفاعت من کسانی از امتم را شامل می‌شود که اهل بیتم را دوست بدارند».

[4] -همان، حدیث ٤٨٩٥: «جز کسانی که به اصحابم ناسزا می گویند، شفاعتم مشمول حال همه می‌شود».

[5] -همان، حدیث ٤٨٩٦: «شفاعت من در روز قیامت حق است، هرکس به آن اعتقاد نداشته باشد، شامل وی نمی گردد».

از پیامبرﷺ که از "حضرت عثمان" -رضی‌الله‌عنه- روایت شده، آمده است که: "یَشْفَعُ یَوْمَ الْقِیامَةِ، ثَلاثَةٌ: أَلْأَنْبِیاءُ، ثُمَّ الْعُلَماءُ ثُمَّ الشُّهَداءُ(: روز قیامت، سه گروه شفاعت می کنند: پیامبران، سپس علماء، سپس شهیدان)».

حال، آنچه راکه تاکنون گفته‌ایم، به طور خلاصه بازگو می کنیم: شفاعت، در لغت، به معنی جفت کردن، زوج نمودن و دوتا کردن و در نزد مفسرین و محدثین، به معنی یاری کردن است، بدین صورت که شفیع، در روز رستاخیز برای ترفیع درجۀ افراد، نجات آنها از آتش جهنم، **تخفیف عذاب اهل جهنم** و سایر اموری که در قرآن و حدیث به اثبات رسیده، **نزد حق‌تعالی شفاعت می کند که این شافعان، می‌توانند انبیاء، ملائکه، علماء، شهداء، صالحین و نیکوکاران باشند.**

اکنون به طور اختصار، ادله‌ای را بیان می‌داریم که شفاعت هریک از گروههای شافع بالا را به اثبات می‌رساند:

الف-شفاعت انبیاء: چندآیه از قرآن در این باره: «وَ لَوْأَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا جٰاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ‌وَاسْتَغْفَرَلَهُمُ الرَّسُولُ‌،لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباًرَحِيماً(: واگر آن گاه که‌آنان مرتکب گناهی شده بودند، نزدتو می آمدند و ازخدا آمرزش می‌خواستند وپیامبرنیز،برایشان آمرزش می‌طلبید، البتّه،خدا را توبه‌پذیرو مهربان می یافتند).نساء،٦٤» ونیزآیۀ: «عَسىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً(:.. .باشد که پروردگارت،تورا به‌مقامی پسندیده برانگیزد).اسراء،٧٩»؛ تمام‌مفسّرین،و ازجمله، "شهیدسیّدقطب"، درتفسیرخودش،درمورد"مقام محمود"، اظهار می‌دارند که این، همان مقام شفاعت است؛ وآیۀ:«أَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ(: آنان که عرش را حمل می کنند وآنان که در اطراف ایشان هستند، به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند وازاو،

برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند و می گویند: ای پروردگار ما! رحمت و علم توهمه چیز را فرا گرفته است، پس،آنان را که توبه کرده و به راه توآمده‌اند، بیامرز و ازعذاب جهنم نگه‌دار!).غافر،٧» و نیز آیهٔ: «لَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضٰی وَهُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ(:وآنان جز برای کسانی که خداوند از ایشان خشنود است، شفاعت نمی کنند و از بیم خدا ترسانند).انبیاء، ٢٨».

ب-شفاعت علماء، شهداء وصالحین: دوحدیث:«عَنْ إِبْنِ منیعٍ عَنْ عُثمانَ بنِ عفّان،عنِ النَّبیِّ ﷺ قال: "یَشْفَعُ یَوْمَ الْقِیامَةِ ثَلاثَةٌ: أَلْأَنْبِیاءُ ثُمَّ الْعُلَماءُ ثُمَّ الشُّهَداءُ"»؛ واین حدیث:«دُعٰاءُ الْأَخِ لِأَخیهِ لٰا یُرَدُّ».درفیض القدیر،آمده‌است که:«انبیاءواولیاءواهل دین،چون‌عابدان‌وزاهدان‌وپارسایان وعلماءوغیرهم،هرکدام نصیب وسهم‌خودرا از شفاعت می‌برند ولی‌شفاعت *حضرت‌محمد*ﷺ، به‌شفاعت‌دیگران مشابه نیست»[1].

تا اینجا، ما بیشتر ازدیدگاه نقلی به اثبات شفاعت پرداختیم و حال، چند دلیل عقلی هم می‌آوریم.

موضوع شفاعت در کتب *اصول دین* یعنی در *عقاید و علم کلام*، به اثبات رسیده است و کسانی که خواهان دستیابی به حقایقند، می‌توانند مفصلا این موضوعات را از کتب مذکور بجویند. اینک، به رد یک شبهه می‌پردازیم: گروهی می‌خواهند عقلاً ثابت کنند که شفاعت وجود ندارد،آنها به این مطلب استناد می‌کنند که در شفاعت باید شفاعت‌کننده،گناه فرد مذنب و عاصی را بداند تا برای وی شفاعت کند و چون شفاعت کننده (مثلا پیامبر و یا علما و شهدا)، بر گناهان فرد آگاهی ندارد، چگونه می‌تواند برایش شفاعت و طلب مغفرت نماید؟

---

[1] -ج.٤، ص.١٦٢.

در جواب، باید گفت که: استدلال این آقایان، واهی است چراکه اصلاً ضرورتی ندارد که فرد شفاعت کننده، بر گناهان آگاهی داشته باشد؛ هدف شفاعت کنندّه، طلب آمرزش برای گناهکار است، او از خدا طلب مغفرت می کند و به هیچ وجه لزومی ندارد که بداند برای چه گناهی آمرزش می طلبد، به‌علاوه آن کسی که نزد او شفاعت می کنند (خداوند متعال) خود که به همه چیز آگاه است و دقیقاً و به‌طور کامل، از گناهان اطلاع دارد، او،آن خدایی است که بر افعال نهان و آشکار بندگانش آگاه‌است: «مٰا یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَلٰا فِی السَّمٰاءِ(: بر پروردگارتوحتی به مقدار ذره‌ای درآسمانها و زمین، پوشیده نیست).یونس،۶۱». و نیز: «یَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَمٰا تُخْفِی الصُّدُورُ(:خداوند، نگاه خائنانه وآنچه را دلها نهان‌داشته‌اند، می داند).غافر،۹۱»؛ به‌علاوه، اولین شفاعت کنندگان، حضرت محمد بن‌عبدالله ﷺ، می‌باشد که خداوند، وی راگواه وشاهد برامّت خودش و حتی سایر امتها قرار داده آنجا که می‌فرماید: «وَکَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَی النّٰاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً(:و این چنین است که شما را بهترین امتها قراردادیم تا بدینسان بر مردمان گواه باشید وپیامبربرشما گواه باشد). بقره،۱۴۳» و نیز این آیه: «إِنّٰا أَرْسَلْنٰا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شٰاهِداً عَلَیْکُمْ کَمٰا أَرْسَلْنٰا إِلیٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاً(:ما برشما پیامبری که براعمال شما گواه است فرستادیم همچنان که برفرعون پیامبری فروفرستادیم). مزمل،۱۵» و همچنین،آیهٔ: «یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِیراً وَدٰاعِیاً إِلَی اللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَسِرٰاجاً مُنِیراً(: ای پیامبر!ما،توراشاهدومژده‌دهنده وبیم‌دهنده ودعوت کننده‌به‌سوی خدا-به‌اجازهٔاو-وچراغی تابناک فرستادیم).احزاب،۴۵و۴۶».

این آیات، مطالب مورد ادّعای ما را از قرآن مجید اثبات کرد و حال، احادیث مربوطه: «سَلُوااللهَ لِیَ الْوَسِیلَةَ فَإِنَّهُ لٰا یَسْأَلُهٰا لِی عَبْدٌ فِی الدُّنْیٰا إِلّٰا کُنْتُ لَهُ شَهِیداً

وَشَفِيعاً يَوْمَ الْقِيامَةِ»؛[1] وحديث: «فِتنَةُ القَبْرِ فِيَّ فَإِذا سُئِلتُم فَلا تَشُكُّوا»[2]؛ علماء، برآنند که هنگامی که فرشتگان، در قبر، از میت در مورد پیامبر سئوال می کنند، روح آن حضرت، حاضر می گردد و فرشتگان از مرده می‌پرسند، که: نظر تو دربارهٔ این فرد چیست؟ اگر فرد مؤمن باشد، می گوید: آن مرد، حضرت محمد ﷺ است و پیامبر خداست و ما به او ایمان داریم و کتابش را باور داشتیم ولی اگر - معاذالله- فرد، کافر باشد، درحالت ترس وهراس، می گوید که: نمی‌دانم. بنابراین ثابت شد که پیامبر، شاهد اعمال امتش می‌باشد و وقتی ثابت شد پیامبر، شاهد اعمال امتش می‌باشد، در این صورت، جواب آن اشکال هم داده شد که می گفت: شفیع و شافع، باید عالم به گناه فرد باشد تا بتواند برای وی شفاعت کند؛ گرچه چنین چیزی برای شفاعت کننده، ضروری نیست، چنان که گفتیم.

در خاتمه، از خداوند متعال می‌خواهم که ما را از کسانی قرار دهد که در روز قیامت مورد لطف و رحمت خویش قرارشان داده و شفاعت مقربان درگاه خویش را شامل حال آنان می گرداند-آمین.

۲۳ رمضان المبارک۱۴۰۹ هجری قمری-

محمد سعید نقشبندی

---

[1]-فیض القدیر، ج.٤، حدیث شماره ٤٧٠٥: «از خداوند برای من "وسیله" بخواهید که هیچ بنده‌ای آن را نمی‌خواهد مگر این که من در روز قیامت، گواه و شفیع او خواهم بود».

[2]-همان، حدیث شماره ٥٨٥٠: «فتنه و مشکل سؤال قبر، دربارهٔ من است، پس هرگاه دربارهٔ من از شما پرسیده شد، شک و تردید به خود راه ندهید».

(۱۰)

پند من به جوانان

ترجمهٔ نوشته‌ای از *استاد محمدعلی صابونی*

مقدمهٔ مترجم

أَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ وَ الصَّلوٰةُ وَالسَّلاٰمُ عَلىٰ خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنٰا مُحَمَّدٍ وَّ عَلىٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ وَ تٰابِعِيهِ أَجْمَعِينَ؛ وبعد:

رساله‌ای که در پیش‌رو دارید، ترجمهٔ نصیحتی است که استاد دانشمند و شایان تقدیر، جناب آقای *محمدعلی صابونی* -وفّقه‌الله- به مردمان خیرخواه ترویج دین مبین و سنت سنیهٔ سیدالمرسلین (ص)، از مذاهب اهل سنت و جماعت و علماء راسخین و به‌ویژه، جوانان مسلمان، در اواخر کتابی از خودش به نام "ألهدی النَّبَوِيُّ الصَّحِيح فِي صلاة التَّراويح"، به‌رشتهٔ تحریر درآورده است؛ بی‌نام بی‌بضاعت، به امید این که خداوند آن را به عنایت خویش، تأیید کرده و به گوش دل طلاب و علاقه‌مندان پاک‌طینت دین برده، قبول فرمایند، تصمیم به ترجمه و -إن‌شاءالله- انتشار آن گرفتم. امیدوارم که خوانندگان عزیز، در خواندن هر مطلب، هدفشان فقط خواندن و ورق زدن نباشد، بلکه سعی و توان خود را در عمل به آن نیز به کار ببرند. والسَّلامُ علیکم و رحمةُ الله و برکاته.

و اینک، ترجمهٔ آن:

مصنّف -رحمه‌الله ووفّقه- می گوید:

«...پس از این توضیح مفصّل که در کتاب دربارهٔ تراویح داده شد، نصایح زیر را به برادران مسلمان و به خصوص جوانان، عرضه می‌دارم.

۱- لازم است که هر وقت، پیشوا و راهنما در هر کار، حق و غایت و امل رضایت خداوند باشد، نه پیروی هوا و شهرت بی‌ارزش، گرچه به حساب دین باشد، زیرا جب ظهور و شهرت، پشتها را می‌شکند.

۲- سعی در آن داشته باشیم که درخت اجماع را آب داشته و وحدت را زنده سازیم که خداوند، ما را از تفرقه ترسانیده و به وحدت خوانده است؛ چنانچه فرموده: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَّ لَا تَفَرَّقُوا(:همگی، به ریسمان خداوند-که در قرآن و اسلام است- دست بیاویزید و پراکنده نشوید)» وخطرتفرقه و نزاع را به ما گوشزد می کند: «وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(:ومباشید هم چون کسانی که پس ازآمدن قرآن و معجزات به سوی آنان متفرق و مختلف شدند،وآنان راست عذابی بزرگ و دردناک). آل‌عمران،۱۰۵» و می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ(:فرمان خدا و رسول (ص) را به جان و دل بپذیرید و نزاع را دور اندازید، زیرا نتیجهٔ آن شکست و از بین رفتن قوت و شوکت شماست و صبر و شکیبایی را پیشهٔ خود سازید، به تحقیق، عون خدا و یاری او با صابرین است).انفال،٤٦».

۳- این که در صف جماعت (گروه بیشتر از مسلمانان) باشید و کناره گیری و انحراف از جماعت مسلمین را ترک نمائید که خداوند، فرموده است: «وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدٰى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلّٰى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيراً(:هرکس از در خلاف و عصیان رسول(ص) درآید،

پس از این که راه هدایت و گمراهی برایش روشن گردیده و غیر راه گرویدگان را بپیماید، به همان راهی که رفته‌او را وا می‌داریم و به جهنمش می‌بریم و دوزخ بد سرانجامی است).نساء،۱۱۵». بیرون رفتن از جماعت، مهلکه است، و راهی بس خطرناک، زیرا گرگ به جز حیوان و گوسفند تاک و دور از گله را نمی‌خورد، همیشه ملازم جماعت و گروه مسلمین باشید،چون دست‌یاری‌خدا، با گروه مسلمین‌است،وهر که تنهاباشدو تنهایی گزیند،تنها،به‌سوی آتش جهنم روان‌می گردد.

۴- قیل و قال و جدال را کنار بگذارید، و دست از بحثهای خالی و بی‌ثمر بکشید، بحث کینه‌انگیز بی‌ثمر در امور دینی، برای امت مهلک است؛ چنانچه رسول-درود خدا بر روان پاکش باد- فرموده: «هیچ گروهی گمراه نشده‌اند، پس از این که هدایت را گرفته‌اند، مگرجدال و بحثهای بیهوده در میان آنها افتاده باشد» وادامه داد که خداوند درآیتی فرموده است: «مَاضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ(:این‌مثل‌راکفارمکه، برای‌تونزده‌اند مگراز روی‌جدال وعناد).زخرف،۵۸» و باز هم فرمود: «مردمان پیش ازشما به چیزی جز اختلاف در کتاب/کتابی که از سوی‌خدا برآنان و پیامبرشان نازل شده است/ هلاک نگردیده‌اند».

۵- ای جوانان! در دعوت مردم به سوی خداوند، راه حکمت و دانش را بپیمایید، و درهمهٔ کارها رفق و مهربانی پیشه کنید زیرا رفق و مهربانی در چیزی نیست، جز این که آن را زینت می‌بخشد، و ازچیزی فراگرفته نمی‌شود، مگرآن که آن را معیوب می‌سازد؛ چنانچه *خواجهٔ آفرینش*، فرموده است. و هدف شما در زندگی، کسب رضایت خداوند باشد و التیام دلها و جمع کردن خاطرآنان بر محبت و صفا و خویش را از تعمق و سختگیری در امور دینی دور کنید که رسول، فرموده: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ(:به راه هلاک رفتند کسانی که تعمق و سختگیری درکار دینی می کنند)» سه دفعه این را تکرار فرمود؛ و دنبال هدایت نبوی بروید

که او (ص)، هر گاه کسی از یاران خود را در بعضی از کارها به جایی می‌فرستاد، به او می‌فرمود: «بَشِّروا وَلا تُنَفِّرُوا وَيَسِّرُوا وَلا تُعَسِّرُوا(:به مردم بشارت دهید وآنان را متنفّر از اسلام نکنید و وسایل نفرت را از اسلام بر ایشان فراهم نیاورید و کارها را برای مردم سهل و آسان ساخته،گران مکنید)».

و بشنوید ای جوانان: آنچه را دوست و برگزیدهٔ خدا (ص)، در راه تعلیم و راهنمایی به یارانش(رض.) فرموده است: «إِنَّكُمْ فِي زَمانٍ مَنْ تَرَكَ فِيهِ عُشْرَما أُمِرَبِهِ، هَلَكَ، ثُمَّ يأْتي زَمانٌ مَن عَمِلَ فِيه بِعُشْرِما أُمِرَبِهِ، نَجا(:همانا شما در زمانی واقع شده‌اید، که هر کس درآن،یک‌دهمِ آنچه را به او دستور داده‌شده، ترک کند، هلاک می گردد؛ سپس زمانی می آید که هر کس درآن یک‌دهم آنچه را به او دستورداده شده‌ویک‌دهم وظایف محوّلهٔ خویش را انجام دهد، نجات یافته است». این حدیث را "امام ترمذی" در "بابُ‌الفِتَن" روایت کرده است.

۶- به گفته‌های علمای عاملین و پیشوایان مجتهدین، دست بیاویزید،که آنان متخصّص در امور دین می‌باشند، و از پیروی اهل هوا و آرزو-که مدّعیِ علم ودانشند- پرهیز کنید! آنان که شما را به سوی دورانداختن آرای مجتهدین می‌خوانند و می گویند که: دنبال مذهبها افتادن گمراهی است! تا دنبال رأیهای نادر آنان -که در آن مخالفت با جمهور علمای سلف کرده‌اند- بروید و هدفی را جز حبّ شهرت-که شکنندهٔ پشت است- دنبال نمی کنند؛ در حالی که خداوند، شما را امر به رجوع به اهل علم و متخصّصین دین کرده است؛ آنجاکه می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ إنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ(:پس از اهل ذکر/یعنی علمای راسخ در علم قرآن و حدیث/سؤال بنمایید -که شما را راهنمایی کنند- اگرنمی‌دانید). انبیاء،۷» وهم او فرموده: «وَلَوْ رُدُّوهُ إلَى الرَّسُولِ وَ إلى أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ(:و اگر آنان امور مختلفٌفیه را به رسول (ص)(در زمان ما، احادیث

ایشان) و صاحبان امر ازخودشان-که مجتهدین می‌باشند- ارجاع بنمایند، آن را می‌دانند کسانی که از قرآن به درک علم و دانش استنباط می کنند).نساء،۸۲»؛ پس مجتهدین، چراغ هدایت و مشعل نور و روشنی هستند و به‌خدا قسم من نمی‌دانم که اگر "مالک"،پیشوای دارالهجره (مدینه) و "شافعی"، دانشمند مکه و "احمد"، پیشوای اهل سنت و "ابوحنیفه"،آن‌که علم او شرق و غرب را گرفته و "ابن تیمیه"، شیخ‌الاسلام بدون نزاع[۱]، اگر این پیشواها-که‌کوه علم و دانش و تقوای و از صلحای سلف بوده‌اند- در امور شریعت و دین، امام ما نباشند، پس به چه کسی اقتدا کنیم؟! وکی را پیشوای خود سازیم؟! آیا به‌آن کسانی که به راه مخالفه و انحراف می روند،اقتداءبکنیم؟! [آن کسانی که] وقتی که مجتهدین و فقهای دین اجماع کردند براین که پوشیدن و استعمال زینت طلا برای زنان درست است، آنان گفتند: نه، حرام است، زیرا که بر تحریم *محلق* یعنی *سوار*، نص وارد است؛ وزمانی که فقها بر این که گرفتن وضو برای دست زدن به قرآن واجب است، اجماع کردند، آنان گفتند: نه،طهارت برای محدث(یعنی بی‌وضو) واجب نیست و دستورپیامبر (ص) را نسیان کرده و فراموش نموده‌اند که فرمود: «وَأَلاّ یَمَسَّ القُرآنَ إلاّطاهِرٌ(:ویکی ازاحکام، این‌است که به قرآن دست نزنند مگر دارندۀ وضو)»؛ و وقتی که فقها گویند: برای جنب خواندن قرآن درست نیست،آنان گویند: درست است، زیرا پیامبر(ص)-چنانچه عایشه(رض.) روایت کرده-در هرحال ذکرخدا کرده است؛ وفرق بزرگی را که میان ذکروخواندن قرآن هست، از یاد می‌برند، نیز دراین صورت وبنابرفهم فاسدآنان[وبا همین استناد] درست است که جنب، نماز جمعه را بخواند، چون خداوند، [درامربه‌نمازجمعه]،فرموده: «فَاْسْعَوا إلٰی ذِکْرِاللهِ: به

---

[۱]- مؤلّف، ابن تیمیه را در ردیف *صاحبان‌مذهب‌مدون* آورده است در حالی که او مذهب تدوین شده ندارد و خود، مفتی در مذهب امام احمد است - مترجم.

سوی ذکر خداوند بشتابید»! در حالی که طبق اجماع همهٔ مفسّرین، مراد از ذکر خدا در اینجا، گوش فرادادن به خطبه و انجام نماز جمعه است؛ و وقتی که علماء گفتند: ازجای برخاستن میزبان درپیش پای زائریامهمان وبه احترام او،درست است، آنان، گفتند: قیام برای زائر حرام است، زیرا قیام رکنی از ارکان نماز است، پس هرکس برای کسی به پا خیزد، چنان باشد که او را عبادت کرده است و چه غباوتی در فهم قاصرشان‌است! بنابراین باید خواندن قرآن و نشستن را هم حرام بدانیم چون از ارکان نماز هستند! چه مناسب و زیباست، این مثل که می گوید: عش رجبا، تری عجبا(:رجبی دیگر بمان، عجبی دیگرببین!)[هدف مؤلّف از این، سخنان درهم و برهم و دیگر کردار و گفتار دور از شرع و عقلی است که امروزه در میان مردم مشاهده می‌شود -مترجم].

ای جوانان! از شماها می خواهیم در اطلاق احکام شتاب نکنید، و علم و فقه را از دارندگان آن بگیرید، از کسانی که به علم ودین آنان اعتماد دارید، که "امام زهری "(رح.)، گفته است: «به درستی این علم (علم قرآن و حدیث)، همان دین است، اندیشه کنید که از چه کسی دین خودتان را فرا می گیرید».

ای جوانان! از علماء نمایان و مدعیان علم -که شهرت و برتری و ظهور را دوست می‌دارند- گرچه به قیمت طعن و جرح شرف و کرم امامان از سلف صالح -که چون کوهند- هم تمام‌شود، بپرهیزید! من،می ترسم که به‌همان‌زمانی‌رسیده باشیم که نادان بر مردم حکمفرما گردیده، سیادت کنند، عصری که مصطفی (ص) خبر داده، در حدیثی که "امام بخاری(رح.)" روایت نموده است: «إِنَّ اللهَ لاٰ يَقْبِضُ الْعِلْمَ إِنْتِزٰاعاً يَنْتَزِعُهُ مِنْ صُدُورِ الْعِبٰادِ وَلٰكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمٰاءِ، حَتّىٰ إِذٰا لَمْ يُبْقِ عٰالِماً، إِتَّخَذَ النّٰاسُ، رُؤُوساً جُهّٰالاً، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا(:به درستی که خداوند از سینهٔ عالمان علم را قبض نمی کند/ به نحوی که علم را از آنان

بگیرد/ ولی علم را ، به قبض کردن علماء قبض می کند/ با مرگ، آنـان را از مـردم می گیرد/ تا وقتی که عالمی واقعی (اهل علم و درک و تقوی)، در میان مردم باقی نمی‌ماند، مردم رؤسا و پیشوایان نادان را برای خود قرار می‌دهند، از آنان فتوی می‌طلبند و پیشوایان بدون علم جواب می‌دهند، خودشان از راه حق و دین گمراه می‌شوند، و مردم را نیز گمراه می کنند)».

نصیحت دیگرم به برادرانی است که بدون آگاهی، به «سَلَفیّت» گراییده‌اند، به‌آنان می گویم:

۱- آیا فتنه‌انگیزی و تردید و تشویش به میان مسلمین آوردن در امور جزئی، از اخلاق و خوی سلف صالح و مؤمنین گذشته بوده است، یا خیر؟!

۲- آیا به امت و علمای سلف و خلف، نسبت گمراهی و نادانی دادن و ایشان را مبتدع و مخالف سنت قلمداد نمودن، از کردارسلف صالح است، یا خیر؟!

۳- آیا به سوی آرای منحرفه گراییدن و بیرون‌رفتن از زمرهٔ جماعت و دستاویزی [تنها] به گفته‌های مشایخ عصر، راه وروش سلف صالح است، یا خیر؟!

خدا را، در شأن امور امت اسلام در نظر بگیرید و از عقاب او بترسید، و پیشواتان، اخلاص و راستی و دستاویزی به راه روشن و هدایت سلف صالح باشد، نه شهرت و پیروی هوا و علاقه و محبت به نام و ظهور؛ راههای غریب و منحرف را به کنار بگذارید، و سعی و کوشش خود را متوجه جنگیدن با ماده‌گرایان و ملحدین و مارکسیستها کنید؛ از خدا بترسید در شأن این امت، همین تفرقه و آرای گوناگون و ضایع‌شدن جوانان به تبلیغات دشمنان اسلام، برای ما کافی است؛ روبه‌رو شدن مسلمین با مبلغان بغی وطغیان، از مارکسیستها و مباحیها و ملحدین و ماده‌گرایان، برای ما کافی است، ما در عصری قرار گرفته‌ایم که از انواع فتنه‌ها

ی‌زند، زمان جنگ بین ایمان و کفر است، نه زمان جنگ و جدل و تفرقه بر
أله سنت و بدعت!

[چون مؤلّف، این کتاب را در رد کسانی نوشته است که تراویح را بدعت
و مردم را ازآن منع کرده‌اند،می گوید]:مردم را آزاد بگذارید تا تراویح
۸۰ یا۲۰ رکعت؛ وتا مشغول به‌تسبیح خداوند باشند،به‌تنهایی یایکی-یکی؛
بگذارید که در حلقه‌های ذکر و محافل بحث و یاد خداوند گردآیند، به
ن که به کاباره‌ها و محلهای لهو ورقص بروند، اگردر واقع کارتان برای
ت و در دل اخلاص دارید و می‌خواهید سلف صالح را پیروی کنید؛
ٔ را بر مردم مشوش نکنید، علمای مسلمین را متهم نسازید و برچسب بدعت
؛ را فقط به دلیل این که بر احکام اسلام اطلاع ندارید و یا دلائلی را که سند
ٔ پیشوایان دین -رضی‌الله عنهم- است، نمی‌دانید، به سلف صالح نزنید؛
ا کسی نماز تراویح را به کلی منع کند، جرم وگناه او سبکتر است از کسی
َمیان مردم وصف آنان، تفرقه ایجاد می کند، و دشمنی و عداوت، در میان
آپا می‌نماید، زیرا تراویح سنت است و وحدت صف وگردآمدن کلمهٔ
بر ایمانی، فرض و واجب می‌باشد: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»،
ج به خاطر سنت، تفرقه‌اندازی[حرا م] می کنید؟!

از خداوندﷻ می‌خواهیم، از خطا و لغزش ما را حفظ کند و به سوی رشد و
ه و دستاویزی به راه سلف صالح سوقمان دهد، و ما را از دین آگاه سازد، تا
اسما،بردلیل و بصیرت انجام‌شود، به‌درستی که او، راهنما و هدایت‌دهنده‌ای
نیسوی راه مستقیم[/درک معارف ذات بی‌چون وسنت رسولشﷺ /] است.

خاتمهٔ بحث

آنچه امروز، مسلمین در شرق و غرب ازبیست رکعت نمازتراویح انجام‌می‌دهند، حق ومسأله‌ای است که نصوص سراسر ارزش وکرامت اسلام، برآن دلالت می‌کند و چیزی است که سلف صالح برآن رفته‌اند واجماع پیشوایان برآن است و امت اسلامی، ازخلافت همه‌عدالت حضرت "عُمر فاروق"(رض.) تا این زمانی که ما در آن هستیم، برآن اتفاق کرده‌اند، و بیست رکعت نماز تراویح،چیزی است که با هدایت نبوی(ص) اتفاق دارد و مخالف سنت شریفه نبوی نیست؛ زیرا پیروی از دستور پیامبر(ص) است که فرمود: «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّةِالْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ(:برشما باد مواظبت و مراقبت از سنت و روش من و خلفای راشدین بعد از من)»؛[راشد، کسی است که: در صلاح دینی و دنیوی می‌رود ومهدیین، کسانی هستندکه به‌سوی حق وحقیقت راهنمایی گردیده وبه راه صواب وحق و درست می‌روند-مترجم]، بلکه این تراویح، خلل تفرقه را جبران می‌سازد و مسلمین را به سوی وحدت فرا می‌خواند و مخصوصا آن‌که پیشوایان و اهل علم از قدیم و جدید برآن گردآمده‌اند.

وَصَلَّى اللهُ عَلىٰ عَبدِهِ ورسولِهِ سيِّدنامحمَّدٍ وآلِهِ وصحبِهِ أجمعين والحمدُللهِ ربِّ العالمين.

نویسنده، خدمتگزار قرآن و سنّت: **محمّد علی صابونی**

مکّهٔ مکرمه، اول شعبان سال ۱٤۰۳هـ. ق.».

محمدسعید نقشبندی

اتمام ترجمه: **۶۹/۱/۲۸ مطابق با ۲۱ رمضان المبارک ۱۴۱۰**

(۱۱)

دربارهٔ روزه

روزه، یکی از فروع عبادات و یک رکـن بسیار مـهم از ارکـان دیـن مبیـن اسلام است؛ این فرع، در ماه شعبان سال دوم هجرت، بر مسلمانان واجب شد.

اثر روزه در پاک کردن روزه‌دار، بسیار است و برای تزکیـهٔ نفـس، بـهترین عمل و بزرگترین عبادت اسـت و منـافع و مزایـای آن، بـه عـلاوهٔ منـافع جسـمی و سلامت، از حد تحریر گذشته و قابل حصر نیست، ولی، در ایـن مختصـر، بـه چنـد فایدهٔ آن اشاره می‌شود:

۱- یکی از بزرگان، گفته است: «روزه‌دار، همیشه، با خدا در حالت حضـور است، زیرا هرگاه گرسنگی یا تشنگی، به او فشار بیـاورد، [چـون عمـل نخـوردن و نیاشامیدن به خاطرخداسـت]، امـید عفـو و رحمـت پـروردگـار و طمـع در ثـواب اخروی و ترس از عذاب، وی را از آشامیدن و خوردن باز می‌دارد»؛

۲- رقت قلب و رحم به حال تنگدستان و درماندگان و ضعیفـان را خـوی و اخلاق انسان می‌سازد؛

۳- گرسنگی و زجرهای بینوایان را عملاً لمس می‌کند و بـه حـال تنگشـان آشنا می‌شود؛

٤- غریـزهٔ صبر و شـکیبایی و تحمـل فـرد را تقویـت می‌کنـد و محکـم می‌سازد؛

۵- درخت تعهد و وفاداری را در درون انسان می‌نشاند؛

و البته، باید اضافه کرد کـه روزه، تنـها نخوردن و نیاشـامیدن نیسـت، بلکـه انسان‌روزه‌دار، باید اعضای بدن را از گناهان مخصوص به خودشان، از جمله، زبان

را از غیبت و تهمت و دروغ و. . . و چشم را از نظر و خیانت و گوش را از شنیدن حرام و استراق و دل را از کینه و حسد و خودخواهی و خیال را از غفلت و افکار بیهوده باز دارد و در معنی عرفانی آن، از همهٔ تعلقات حرام و حلال، برای به سوی خدا رفتن دست بکشد و بدین وسیله، در یک ماه، تمرین کند تا به همهٔ این عادات و اخلاق خوب، انس بگیرد؛ زیرا پیامبر(ص)، فرموده‌اند: «کسی که خود را از دروغ و غیبت در حال روزه‌داری منع نکند، خداوند، هیچ احتیاجی به نخوردن و نیاشامیدن او ندارد»؛ و در"حدیث قدسی"،آمده است: «همهٔ کردار و اعمال انسان برای او و از آن خود اوست، جز روزه‌اش که برای من و از آن من است ومن(خداوند)، آن را پاداش می‌دهم».

والسّلام.

رمضان ۱۴۱۲ هجری.

(۱۲)

مقام یاران رسول (ص) در نزد خدا و وصفشان در کلام او

«هٰذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ أَنْزَلْناهُ، أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ»؟! قرآن کریم. آیهٔ ۵ سورهٔ انبیاء.

در قرآن مجید، به مردان و زنان مؤمن (برادران و خواهران همکیش) نسبت به مقام صحابه، هشدار داده شده و در کلام آسمانی و وحی ربانی، در جاهای بسیار و آیات متعدد، خداوند، رضایت خویش را از آنان اعلام و ابلاغ کرده و به قبول توبه و درجات بهشت، ایشان را مژده داده و وظیفهٔ گرویدگان و مؤمنان پس از آنان را، دعای مغفرت و زدودن کینه از ایشان در دلهایشان، قرار داده و وصفشان را نازل فرموده و در کلام جاوید خویش درج فرموده است. پس، هر مؤمنی، طعن و اهانت و بی‌ادبی به هر کدام از صحابه را ابراز و کلمات موجب بغضشان را اظهار کند و جزء عقیده و کیش خود بداند، خلاف قرآن رفتار کرده و کردارش، دور از شرع و عقل است.

اینک، اینجا، آیاتی چند ازقرآن‌را با تعیین سوره وشمارهٔ آیه وترجمه‌اشان، به نظرخوانندگان گرامی می‌رسانیم، خدا کند مورد استفادهٔ جوانان و حقجویان واقع گردد.

۱- «إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِینَ أَلَنْ یَکْفِیَکُمْ أَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلٰثَةِ آلٰافٍ مِنَ الْمَلٰائِکَةِ مُنْزَلِینَ»، آل عمران، ۱۲٤. ۲- «أَلَّذِینَ قٰالَ لَهُمُ النّٰاسُ إِنَّ النّٰاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزٰادَهُمْ إِیمٰاناً...»، آل عمران، ۱۷۳. ۳- «یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّٰهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»، انفال، ٦٤. ٤- «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَ الَّذِینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ»، انفال، ۷٤. ۵- «أَلَّذِینَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ

دَرَجَةً عِنْدَاللهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْفٰائِزُونَ• يُبَشِّرُهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ لَهُمْ فِيهٰا نَعِيمٌ مُقِيمٌ• خٰلِدِينَ فِيهٰا أَبَدًا إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»،توبه،۲۲- ۲۰. ۶- «ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ. . .»،توبه،۲۶. ۷-«لَقَدْ تٰابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهٰاجِرِينَ وَ الْأَنْصٰارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سٰاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مٰا كٰادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»،توبه،۱۱۷. ۸- «لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبٰايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مٰا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثٰبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»،فتح،۱۸. ۹- «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدّٰاءُ عَلَى الْكُفّٰارِ رُحَمٰاءُ بَيْنَهُمْ تَرٰاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللهِ وَ رِضْوٰانًا. . .[إِلىٰ قَولِهِ تَعٰالىٰ]:وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجرًا عَظِيمًا»،فتح،۹.

صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ.

اینک، ترجمهٔ آیات، به ترتیب شماره‌ها:

۱-:«[ای محمد!] به یادآور وقتی را که به مؤمنین می گفتی: آیا این که خداوند، سه هزار ملائکه را از آسمان به یاری و امداد شما انزال کند و بفرستد، کافی نیست [در روز بدر] ؟»؛ بزرگترین مؤمنان و یاران صادق رسول(ص) در این روز، خلفاء، جانفدایان پیامبر بودند.

۲-:«آنان که مردم، به ایشان می گفتند:[بدانید] که مردم، برای جنگیدن باشما گردهم آمده‌اند، از ایشان بترسید؛آن گاه، خداوند، ایمان آنها را زیاد کرد وثبات در دین به ایشان عطا فرمود. . .»؛ معلوم است که این مؤمنین،مهاجرین و انصار بودند.

۳-:«ای پیامبر! خداوند وآنان که تابع تو گردیدند از مؤمنین، برای تو کافی و بس است»؛"ابن عبّاس"، می گوید: این آیه، روزی نازل گردید که "حضرت

فاروق"(رض)،ایمان آورد وپیش از او، حدود سی‌وسه نفر دیگر ایمان آورده- بودند که‌ازجملهٔ آنها، حضرات" ابوبکر" و"عثمان" و" علی" —رضی‌الله عنهم-بود.

٤-:«آنان که ایمان آوردند وهجرت کردندودرراه‌خداجهاد کردندو آنان که مهاجران‌راپناه‌دادندویاری کردندودرمحل خویش،جایدادندوبر ایشان ایثار کردند، آنان،به‌راستی مؤمنند و آمرزش خدا وروزیی‌بس‌فراخ دربهشت برای‌ایشان است».

۵-:«آنان که ایمان آوردند وهجرت کردند و درراه خداوند، با مال و جان، جهاد کردند، پیش خداوند، درجهٔ ایشان بس بزرگ است و ایشان، اهل رستگارند؛ پروردگارشان، آنان را به رحمت و رضا و خشنودی خود و بهشتهایی که در آن نعمت ابدی و اقامت همیشگی دارند، مژده می‌دهد؛ همانا، نزد خداوند، اجر و پاداش بزرگ است»؛ کاملاً روشن است که این آیه، شامل همهٔ صحابهٔ مشهور به"عشرهٔ مبشره" می‌شود.

٦- این آیه، در"غزوهٔ حنین" نازل شد که در آن، ابتدا مسلمانان شکست خوردند؛ خداوند می‌فرماید: «آن گاه، خداوند آرامش وسکون خود را بر رسول(ص) و مؤمنان نازل فرمود. . .»؛ خلفاء اربعه، از این گروه بودند و" براء‌بن عاذب"،می گوید: شهادت می‌دهم که رسول خدا (ص)، فرار نکرد و "ابوسفیان"، افسار اشتر رسول را گرفته بود و می کشید؛ مطابق این قول، ابوسفیان نیز از مؤمنینی است که خداوند، بر او سکون نازل کرده است.

۷-:«همانا خداوند، توبهٔ نبی و مهاجرین و انصاری‌را که او را در ساعت و زمان سختی[غزای عسره،"غزای تبوک" که وصف سختی و شدت آن در کتب تفسیر و تاریخ ذکر شده است]یاری دادند، پذیرفت بعد از آن که نزدیک بود که [از شدت تشنگی و گرسنگی و سرما]، قلبهای گروهی ازآنان بلغزد و از حق کناره گیرد، سپس، خداوند، آنان را برتوبه موفق کرد که به راستی او، نسبت به آنها

مهربان و دارای رحمت زیاد بود»؛ توبهٔ نبی(ص)، از اجازهٔ وی به منافقین در تخلف از غزا و نشستن در منزل و توبهٔ بعضی از مخلفین اصحاب باز،از نرفتن به جهاد بود؛ مخفی نماند این که خداوند، عموم مهاجرین و انصار و حتی پیامبر -علیه السلام- را مشمول توبه ذکر کرده، به دودلیل بوده است: یکی، برای دلخوشی و تقویت و پاکی قلب کسانی که تخلف کرده‌اند و عذرشان موجه بوده و رسول (ص)، عذرشان را قبول کرده و دیگر، این که دانسته شود که هر کس، به توبه و انابه به سوی خدا محتاج است، هرچند پیامبر یا اصحاب کرام او باشد.

۸-:«همانا، خداوند از آن گرویدگانی که درزیرآن درخت، با تو بیعت کردند، راضی شد و آنچه را در دل ایشان بود، [از صدق واخلاص ووفا]،دانست وآرامش وسکون را بر دلهایشان نازل کرد و پاداش آنان را به فتحی نزدیک داد»؛ یعنی"فتح خیبر"، وقتی که از"صلح حدیبیه"برگشتند. این جمع، چنان که مفسران و مورخان می گویند، حدود ۵۰۰ —۱٤۰۰ نفر بودند و حضرات"ابوبکر"و"عمر"و "علی" و بقیهٔ عشره در جمع آنان بودند و"حضرت عثمان" را-که حضور نداشت و برای کار پیامبر به"مکه" رفته بود- خود پیامبر نیابت کرد. خداوند، خود، گفته است که از همهٔ اینان خشنود و راضی شده است،نتیجتاً، هر کس ایشان را دوست داشته باشد، به قول و فعل خدا عمل کرده است.

۹-:«[این شخص که خداوند اورا به‌دین حق وهدایت فرستاده است]، محمد، پیامبرخداست، وآنان که با او هستند، نسبت به کفار، شدید و سختگیر و در میان خود و با هم، بارحم و مهربانند، آنان را در رکوع و سجود می‌بینی، به طلب فضل و رضایت خدا هستند و به دنبال آن می‌شتابند. . .[تا آخرآیه که در بیان وصفشان، می‌فرماید:] تاکافران، از آنان، خشمناک گردند[ودرپایان‌آیه، می‌فرماید:]خداوند، به آن گروه از ایشان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعدهٔ آمرزش و

بخشش و اجری بزرگ داده است»، و به خوبی معلوم است که وعدهٔ خداوند، بی‌خلاف و درست و علم او، بی‌خطا و کرم و رحمش، بی‌کران و بی‌قیاس است.

از آیات فوق و دهها آیهٔ دیگر از قرآن، مقام و فضایل یاران پیامبر، به خوبی و روشنی دانسته می‌شود، اما، وظفیهٔ ما در مورد اصحاب و یاران رسول (ص) چیست؟ مؤمنان، همگی و اهل اسلام، مؤظفیم امر ایشان را به خدا واگذاریم و خود حق قضاوت و جسارت در مورد آنان ندهیم، برایشان از خداوند طلب مغفرت کنیم و ازاوبخواهیم که بغض و کینهٔ آنان را ازدل ما، دوروتبدیل به علاقه‌و محبت کند، زیراکه‌خداوند، درآیات ۸ تا ۱۰سورهٔ "حشر"،امت پیامبررابه سه قسمت تقسیم کرده است؛ به‌ترتیب، اوّل، مهاجرین (آیه ۸)؛ دوم، انصار(آیهٔ ۹)و در قسمت سوم(آیهٔ ۱۰)، از کسانی که‌بعدازایشان آمدندومی آیند،بحث کرده، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»؛ یعنی: «وآنان که پس از ایشان (مهاجرین و انصار)می آیند،می گویند: پروردگارا! مارابیامرز وآن برادران مارا نیز بیامرز که به‌ایمان، ازماپیشی گرفتند وباایمان‌رفتند ودردلهایمان،کینه‌وبغض وغرضی را نسبت به‌کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده که تو مهربان و بخشنده‌ای».

خداوندا! بـه جـاه قـرآن و کرامـت انبیـاء کرامت، محبت همهٔ *اهل بیت و اصحاب وخانواده و یاران پیامبربزرگوار را، پس از* محبت خود و پیـامبرت، در دل همهٔ مسلمانان جـای ده و نصیب همـهٔ مؤمنـان گـردان و فـردای رسـتاخیز، ماهـا و گذشتگان وپدران ومادرانمان را زیرپرچم ایشان حشرکن -آمین یاربَّ‌العالمین- و ماراازهرچیزی که‌موجب‌ناخشنودی‌وقهرتومی‌شود،دوردار- یاعالِمَ‌الغیبِ‌والشَّهادة!

بی‌نشان،

محمدسعید نقشبندی -۱۳۷۱

(۱۳)

جلسات فاتحه‌خوانی

«مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ، فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ...(:هر کس، از پیامبر اطاعت کند، همانا خدا را اطاعت کرده‌است...).نساء، ۸۰»؛«مَنْ أَحْيَاسُنَّةً مِنْ سُنَّتي -قَدْ أُمِيتَتْ مِنْ بَعْدِي- كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ مَنْ عَمِلَ بِهَا(:هر کس، سنتی از سنتهای مرا-که بعد از من، به‌فراموشی سپرده‌شده- زنده کند، اجرش، برابر پاداش عاملان آن خواهد بود). حدیث شریف، اعانة الطّالبین، ج.۲، ص.۱٤٦».

پیش ارباب علم و دین پوشیده نیست که در مرگ اشخاص- طبق شریعت اسلامی-اموری برمؤمنان وورثه‌او لازم است که بعضی واجب وبرخی سنت هستند.

از قسمت اوّل(واجبات): شستن(غسل)، کفن، دفن(به خاک سپاری) و نماز و از قسمت دوم(سنتها): تسلیت و دلداری دادن به وارثان مرده است و این قسمت در سر مزار به حاضران از بازماندگان و سپس در هرجاکه کسی متعلقان مرده را ببیند، سنت است. و نیز از همین قسمت سنتها، تلقین میّت است، چنانچه درکتب معتبر فقهی به آن تصریح شده و محل اتّفاق علمای *شافعی و مالکی* است. و دیگر، مسائلی چون: تشکیل مجلس سوگواری در منزل و به خصوص در مسجد و اشغال مساجد و چاپ اعلامیه و پخش نوار قرآن در مراسم، هنگامی که مردم، سرگرم ادای مراسم تعزیه و جواب آن هستند؛ این همه زحمت وخرج برای عموم مردم، اعم ازصاحب مرده ودیگران ازجامعه، مکروه وگاهی، حرام وبدعت است.

از برادران ایمانی و کسانی که لاف دوستی خدا و رسول(ص) می‌زنند، انتظار می‌رود که: با جان و دل بشتابند و دستور خدا و پیامبر را عملی کنند تا مورد محبت خدا و پیامبرش قرار گیرند؛ نه این که اگر کسی بخواهد قدمی رو به احیای

روش پاک نبی(ص) بردارد، به باد انتقادش بگیرند و او را بی‌شخصیت و بی‌تفاوت قلم بدهند.

وَصَلَّی الله عَلیٰ سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وآله و صَحبِهِ أجمعین.

محمدسعید نقشبندی

۷۲/۱۰/۲۳

(۱۴)

سلامِ امام‌جمعه و اذان دوم جمعه

برادر محترم...، امام‌جمعهٔ محترم روستای...!

خواستم درموضوع سلامِ امام جمعه و اذان دوم درحضور وجلوی دست او از طرف یکی از مأمومان یا مؤذن، سندها و صفحاتی را از کتبی که این موضوع درآن درج است، به عرض برسانم، شاید این عمل فقهی بدون دلیل ترک نشود: عبارات کتابهای "مغنی‌المحتاج" و "نهایه" و "منهج" -که "قاضی زکریا" مؤلف و شارح آن است- به این حکم، تصریح می کنند ونیز اسناد زیر:

-مغنی، ج.۱،ص. ۲۸۹.

-فقه السنه، سیدسابق، ج.۱، ص. ۲٦۰.

-الفقهُ الأسلامی وادلّته، دکترزحیلی، ج. ۲، صص. ۲٦٤ و ۲۹۲.

در پایان، دلسوازنه و برادرانه و ناصحانه، از برادران مبلغین و دوستداران پیاده‌شدن سنت و روش رسول(ص)، انتظار می‌رود که از گفتار و کرداری که موجب تفرقه و جدایی است، به کمال جد و جهد، دست بکشند و خودداری کنند و دیوار محکم اجتماع رابا ایجاد تفرقه و مسائل جزئی، متزلزل نسازند تا فردای قیامت، جزای تبلیغ و کوشش در راه دین را دریابند-إن‌شاءالله.

کمترین خاکپای علمای دین،

محمدسعید نقشبندی

۷۳/۱۱/۲۲

(۱۵)
جواب مسائل متفرّقهٔ یکی از برادران

چند مطلب

خوانندهٔ عزیز!

پیش از آن که پاسخهای پدرم را مطالعه بفرمایید، توجهتان را به چند مطلب دربارهٔ این پرسش و پاسخ، جلب می کنم.

الف- دربارهٔ سؤالات؛

در نگاه اول به برگهٔ پرسشها، خواننده، متوجّهِ انبوهی از اغلاط املائی و انشائی نگارندهٔ آن می‌شود؛ اختلاف درموضوعات سؤالها، که باتوجه به گفتهٔ نگارنده، بایدحول یک محور(اشکالات وایرادهای وارد برعلمای دین)، بچرخد در حالی که گاهی به مسائل "تحلیل وحمل و...!» می کشد؛ عدمِ نظم منطقی مقاله و نیز یکدست نبودن روش نوشتاری آن؛ به هم خوردن نظم شمارهٔ مطالب، پس از شماره ۷ که شمارهٔ ۸ از قلم افتاده است؛ نگارنده، می گوید که: صاحب هریک از بندهای برگه‌اش را، در صورت لزوم، معرفی می کند، امّا نگفته است صاحبِ بندِ شمارهٔ ۶، «حدّاکثرحمل...» را چگونه معرفی می کند؟!؛ و خلاصه، رعایت نکردن قواعد وعلایم نگارش که متأسّفانه همه گیری خطرناکی میان قلم به دستان ماست که نه فقط در میان ملاهای طبقهٔ سوم و دوم، بلکه در میان باسوادان و عامهٔ مردم شیوع و رواج دارد و هیچکس متوجه این مطلب نیست که دانشمندان واقعی، دانش هرکس را با توجه زیاد به فصاحت و بلاغت و درستنویسی وی، ارزیابی می کنند. اما از حق نباید گذشت که وسواس و کنجکاوی نگارندهٔ سؤالات -در

صورتی که درمسیر حقجویی و حق‌طلبی باشد-که إن‌شاءالله، هست- قابل تقدیر و تحسین است.

ب- دربارهٔ جوابها:

دربارهٔ جوابها باید بگویم که پدرم، علیرغم مشغلهٔ زیاد، آنها را در طول یک هفته، تهیه کرده است، در مدت این چند روز، گاهی، به من می گفت: «چه خوب است که انسان، چنان که حق می گوید- به نظر خود- حق را هم پذیرا باشد!»

ما، . .، در نوشتن دوبارهٔ سؤالات در پاسخها، اغلاط را اصلاح کرده‌ایم، اگر درجایی کلمه‌ای کم بوده، درکروشه[ ] قرارداده‌ایم وگاهی، با علامت (!)، تعجب خود را از چیزی نشان داده‌ایم و خداوند، نامحدود است و علمش، بر همه چیز، محیط. والسلام.

عثمان نقشبندی (عثمانی)

روانسر- ماه شهریور ۷٤

اَلْحَمْدُلِله وَ الصَّلٰوةُ عَلی رَسُولِ‌اللهِ وَ آلِهِ وَصحبه.

یکی از برداران، جواب مسائلی را خواسته است، فقیر- به امید خدا- به‌آنها پاسخ می‌دهم؛ خداکند مورد قبول واستفاده قرارگیرد.

۱ و ۲- علمای دین، به نفع خود و یک‌طرفه قضاوت می کنند. جواب: اولا عالم، اگر درواقع، عالم و عامل باشد، آنچنان قضاوت نمی کند؛ ثانیا، معلوم نیست این فرد که‌چنین کاری می کند، کیست-وفرضا،اگرمعلوم‌شود-ما،قدرت‌آن‌رانداریم که‌وی‌را از این‌عمل بازداریم، مگراین که‌خودش، به راه حق بیاید وکوتاهی کند.

۳- نحوهٔ أخذ زکات از مردم، به حیله. . . . جواب: این سؤال را از حضرت "شیخ ابن‌حجر-قدس‌سره-" پرسیده‌اند واو، پاسخ را درکتاب"فتاوای کبری"(ج.

٤،ص.۷۷)، تحریر کرده است؛ اینک،گزیدهٔ آن: «فردی، زکات بر گردن دارد و مستحقی را اختیار می کند و زکات را به او می‌دهد، مستحق، زکات را قبول می کند و همه یا بعضی از آن را به شخص اول برمی گرداند؛ این کار، اگر به شرط رد باشد، درست نیست و شخص اول، هنوز زکاتش پرداخت نشده و معاقب و مهدد به تهدیدهای قرآن و حدیث است؛ اما اگر بدون شرط باشد، ظاهراً، زکات را داده ولی بازپس گرفتن آن؛ مکروه به کراهت شدید است»، امام، سپس اختلاف علما را در حیلهٔ اسقاط، چنین ذکر می کند: «"مالك" و"احمد" و"اسحاق"، فرموده‌اند: به‌این حیله،زکات،ساقط نمی گردد،بلکه بر گردن‌فرد لازم و ثابت می‌ماند و"شافعی" و"ابوحنیفه"،فرموده‌اند:حیله،به‌قصدفرارازز کات، مکروه‌است به کراهت شدید»؛خلاصه،نکردن آن،به‌حق‌نزدیکترواحتیاطیتراست-همان کتاب، پایین صفحه.

٤- بیعُ العینه‌حرام است،اما [علماء]،جواز آن‌راصادرفرموده‌اند. . . . جواب: "شیخ خطیب" درمغنی، ج.۲، ص.۳۹، دربارهٔ این نوع معامله می گوید: «این بیع، چنان است که فروشنده، جنسی را درمقابل پولی زیاد، به خریدار می‌فروشد وآن را با پولی اندك، از او باز می‌خرد و این، مکروه است» وهمچنین درکتاب تحفه و شیروانی، ج.٤، ص.۳۲۲؛"دکتروهبه‌زحیلی"، درکتاب‌خویش،"ألفقه الاسلامی و ادلته"،ج ٤، ص۵۰۸، در این مورد، می گوید: «بیع عینه، آن است که طرفین معامله، عمل درستی انجام دهند که منجر به عملی نادرست شود و این، در نظر "مالکیان و حنبلیان وحنفیان" — در صورتی که شخص سومی درمیان نباشد- ممنوع و باطل است و در نظر "شافعیان"، صحیح و مکروه است. این نوع معامله، سه گونه است: ۱- شخصی- مثلا- به دیگری می گوید: فلان جنس را با ۱۰هزارتومان برایم بخر، در ظرف فلان مدت، ۱۵هراز تومان به تو خواهم داد؛این عمل، در رأی "امام مالك"، به ربا می کشد و جنسی که در میان است، لغو و چنان است که فرد

خریدار، ۱۰هزار تومان داده و ۱۵ هزار تومان گرفته باشد؛۲- فرد بگوید: بـرای مـن جنسی بخر، من پولی به تو می‌دهم و مبلغ پول را تعیین نکند، ایـن، مکـروه است؛ ۳- این که کسی جنسی‌را از کسی بخواهد و او، نداشته باشد و بعداً خریـدار، همـان جنس را -بدون دستور و اذن فروشنده- بخرد و فروشنده، بگوید: جنسی که از مـن خواستی، خریدی، اگر می‌خواهی، آن را به من بفروش؛ دراینجا، درست اسـت که شخص دوم(خریدار)، جنس را به اولی(فروشنده)، با پول نقـد یـا نسیه، بـه قیمت خرید آن یا کمتر یا بیشتر،بفروشد.

۵- «تحلیل و تَیس مستعار»، ملعون است. . . . جـواب: "مسـألهٔ تحلیـل"، ایـن موضوع، درکتب شافعی ومذاهب دیگر، درج و درباب طلاق و وقوع طلاق ثلاثه، تفصیل آن مذکور است؛ خلاصهٔ آن: دربارهٔ تحلیل، در مذاهـب، اختلاف وجـود دارد؛ مالکیها و حنبلیها، می‌گویند: این نوع نکاح و تحلیل، جایز نیست و حنفیها و شافعیها، می‌گویند: به شروطی-که همهٔ آن ذکر شده —درست است ولعنی کـه در حدیث شریف بر محلل و محلل‌له وارد شده و *محلل* را *تیس مستعار* نامیده اسـت، حمل برآن می‌شودکه درعقد، شرط طلاق‌دادن زن ویا *وطأنکردن* وی،گرفته شـود. اینك، صفحات چند کتاب فقهی، بـرای مراجعـه: تحفـةالمحتاج، ج.۷، ص. ۳۱۲ و مغنی‌المحتاج، ج.۳، ص.۱۸۳ و ألفقه علی‌المذاهب الأربعه، ج.٤، صـص. ۸۰-۷۷ و روائع‌البیان، ج.۱، صص. ۳٤۲-۳٤۰.

٦- حداکثرحمل، بدون دلیل، چهارسال است[درحالی که]آیت و احـادیث نـدارد وخـلاف علـم است. جـواب: ایـن موضـوع؛ در کتـب معتـبر شـافعی، مغنی‌المحتاج، ج.۳، ص.۳۹۰ و تحفه و سایر مراجع فقهی، درج است و سنـد آن را *استقراء* نوشته‌اند ودیگراین که مغنی، درشرح قول"منـهاج‌امام‌نووی"-علیه‌الرحـمه-، «. . .وَلَوبانَها، فولدت لأربعِ سنین، لَحِقه»، نوشته است: «دلیل آن، استقراء اسـت و از

"حضرت امام مالك" حکایت می کند که وی گفته است: زن و مردی -که نام مرد، محمد بوده و هردو، راستگو بوده‌اند- در ظرف دوازده سال، از آنها، سه بچه به دنیا آمده است، به این معنی که هریک، چهار سال در شکم مادر مانده‌اند و این موضوع را از غیر آن زن و مرد نیز حکایت کرده و گفته‌اند: «"ابوحنیفه"-رحمه‌الله-، سه‌سال درشکم مادرش مانده است»؛ تحفه، در شرح همان عبارت، درج. ۸ ص. ۲٤۳، نوشته است: «. . .إِذْأَكْثَرُ مُدَّةِالْحَملِ، أَربعُ سنين، بِالإِسْتِقراءِ» و"حضرت شافعی"، درکتاب" ألأم"، ج.۵، ص.۲۳۷، نوشته است: «اگرمرد، زن خود را طلاق بدهد، خواه بر او حق رجعت داشته باشد خواه نداشته باشد وخواه زن، اقرار به انقضای عده بکند خواه نکند، از ساعت وقوع طلاق، تا وقتی که بچه را-که در هنگام طلاق، در شکم داشته است- در مدت کمتر از ٤ سال، به دنیابیاورد، بچه، ابدا (= قطعاً)، مال پدر و ملحق به او است.

برادر! علمای دین از حضرت شافعی و مالك و غیرآنان، این مسأله را قبول دارند و دربارهٔ آن، احکامی مانند الحاق ولد و اثبات نسبیت، صادرکرده ونفقهٔ چهارسال را بر زوج لازم دانسته‌اند وانگهی، بسیاری از امور فقهی و حتی علمی را- امروز هم- به استقراء اثبات کرده‌اند ومی کنند، اما عجیب است که نزد بعضی از *مد عیان دانش*، قبول چنین چیزی، دشوار است؛ چه نیکوست که آدم، حرف دیگران را نیز بپذیرد و تنها بر قول خویش، متکی نباشد! نوشته‌اید: «. . .خلاف علم است»، مگر نمی‌دانید که علمی-که شما دراینجا مدعی آن هستید- استقراء منطقی ودانش پزشکی است که می گوید: «. . .قاعدهٔ کلی این است که وضع حمل، ۲۸۰ روز، پس از آخرین قاعده‌شدن یا ۲٦۷ روز پس از زمان آخرین تخمکریزی اتفاق می‌افتد؛ ولی طول مدت بارداری بسیار متغیر است و از ۲۵۰ تا ۳۱۰ روز، پس ازآخرین دورهٔ قاعدگی، تغییرمی کند و شاید تنها یک نوزاد از هر ده‌هزار نوازد،

در تاریخ مورد انتظار وضع حمل، به دنیا بیاید. . .ولی قاعده‌ای کلی وجود ندارد و استثناها، فراوان است»؛ به نقل ازکتاب "راهنمای پزشکی خانواده، دکتر رابرت لندسمن آمریکایی"، ترجمهٔ "احمد آرام"، ج.۱، ص.۳٦٤، فصل دهم، بارداری.

۷- درتعیین قیمت اشیاء متقوم که چند سال پیش اتلاف شده است، عادلانه فتوی نمی‌دهند[درحالی که‌باید] با توجه به تفاوت فاحش قیمتها و رسمیت شرعی نقدین، قیمت‌گذاری شود. جواب: معلوم است که دربارهٔ اشیاء متقوم متلف، باید به سال تلف شدن آن حکم کرد، اگر معلوم باشد و اگرنه، تخمیناً به تراضی طرفین، کار درست می‌شود و به فیصله می کشد. گفته‌اید: «. . .رسمیت شرعی [= مقرّر ومصطلح شرعی] نقدین قیمت گذاری شود» خیر، چنین نیست؛ قیمت به ثمن اشیاء درآن وقت تلف، بر می گردد و ثمن اشیاء، حتی نقدین هم، اسکناس و مسکوکات است، زیرا نقدین، امروز، مثمن هستند نه ثمن- والله‌اعلم.

۸- رجال دینی و مذهبی، نباید سیگار را مصرف نمایند و فتوی [به]مجازی ومباحی[(!!)] سیگار بدهند. جواب: خوب است در اینجا، نظر شریعت را دربارهٔ سیگار-به امید استفادهٔ مسلمانان- بنویسیم. کتاب "بغیةالمسترشدین"، ص.۲٦۰، دربارهٔ آن، دو مسأله نوشته است که نقل می‌شود؛ در مسألهٔ اول، نوشته است: «بعد از ائمهٔ چهارگانه رضی‌الله‌عنهم- درحرمت وحل آن، اختلاف وجود دارد؛ حرام است برای کسانی که برایشان مضر باشد و برای کسانی که به قول پزشک حاذق و تجربهٔ خودآنها، نافع است یا ضرر چندانی ندارد[-گرچه چنین چیزی کمتر ممکن است-]رواست»؛ خلاصه‌اش: «در هرجایی خلاف باشد، نتیجه‌اش کراهت است»؛ و درمسألهٔ دوم، نوشته است: «از اقبح حلالهاست زیرا موجب رفتن حال و مال[مصرف کننده]می‌شود ومصرف آن، خلاف مروت است. . .» سپس، تهدیدات و حکایتی در ذم آن نوشته است؛

کتاب "وصایا الرّسول فی الوعظ و الارشاد و..."،إعداد وتخریج: محمّد إدریس، ص.۳۱"،آن را در شمار افیون وتریاک ذکرکرده و مضارّ و عیوب زیادی را برایش، درضمن یازده‌بیت شعر، توضیح داده است و نیز نویسندگان کشورهای اسلامی امروز و رسانه‌ها و تبلیغات بشری، آن را منع می‌کنند. مطلب دیگر، «رجال دینی آن را می‌کشند وفرضاً، فتوی به مباح‌بودن آن می‌دهند»-که گمان نمی‌رودچنین باشد-؛ کشیدن‌آن، مسأله‌ای‌شخصی‌است ودرقدرت *فقیر* نیست، زیرا مسؤولیّت اجرای آن را نداریم و فتوی به حلّ‌آن دادن را ما، از کسی نشنیده‌ایم.

۹- تفرقه درعیدرمضان[ورؤیت هلال]. جواب: واقعیّت این است که‌خود ما باعث ایجاد این اختلاف و تفرقه هستیم-وشاید بتوان گفت احساسات و تعصّب عدّه‌ای از ما- زیرا ما، مسلمانان اهلِ‌سنّت غرب ایران، همگی، *شافعی مذهب* هستیم و*علمای شافعیّه*، رأی برآن دارندکه: درهرمنطقه‌ای هلال دیده شود، حکمش، وجوب -روزه یا افطار- است برخودآن منطقه ونزدیکان‌آن و این نزدیکی، به اتّحاد مطلع، حاصل می‌گردد بدین گونه که بین‌آن دو محل، کمتر از ۲٤ فرسخ (حدود ۱٤٤ کیلومتر) باشد و بقیّهٔ ائمّه، برآنندکه: هرجا هلال رؤیت شود، گرفتن روزه یا افطار وعید، بر همهٔ مردم واجب است؛ و چون ما، به رأی علمای شافعی عقیده‌داریم ومردم ما نیز،سالهاست که شافعیند وشافعی‌خواهندماند، بگذاریم آنان متحّد باشند و تفرقه میان آنان ایجاد نکنیم تا مردم، یکدل و یکزبان و یک‌نهج، روزه بگیرند یا عید کنند.

۱۰- عدم کوشش جهت جذب علمای لایق و کاردان. جواب: این موضوع، توضیح زیادی لازم دارد: «علمای لایق...»، چه کسانی هستند و چه کسانی هستندکه آنان را جذب نمی‌کنند؟ اگر*علمای لایق*-به تعبیر شما-، کسانی هستندکه راه سلف و علمای پیشین را قبول ندارند و تنها رأی خودشان راملاک

کار قرار می‌هند، اینها که برای کسی جذب نمی‌شوند، بلکه خود، می‌خواهند به قهر واجبار تبلیغات خویش، مردم را از راه درست سلف و مسائل مسنون و مستدل شرعی، دور و هرچه خودشان به نظرشان بیاید، در مردم پیاده کنند؛ خدارا، بیابیم‌به مفاد این حدیث شریف: «لَنْ تَجْتَمِعَ عُلَمَاءُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلاَلَةِ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ، فَعَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ»، همه‌ما، به سواد اعظم وسنت پاک رسول(ص)، برگردیم ودست به‌دست هم بدهیم تا به‌یاری خدا، دشمنان ظاهری و باطنی را نابود کنیم- إن‌شاءالله.

۱۱- پول گرفتن درعوض خواندن قرآن وختم قرآن که هیچ مجوزی ندارد.

جواب: "ابن القیم جوزی"،در کتابش "زادالمعاد"، ج.۱، ص.۱۲۱،از "صحیح مسلم و بخاری"، نقل کرده ونوشته است:«از "ابی سعیدخدری"،روایت شده‌است که‌او، گفت: عده‌ای ازصحابه، درسفری به روستایی از روستاهای قبایل عرب رفتند واز آنها خواستند که آنان را به منزل راه بدهند ولقمه‌نانی بدیشان بخورانند، اهل قبیله، خواستهٔ آنان را رد کردند؛ از قضا، [مار یا عقرب]،رئیس قبلیه را نیش زد، یکی از افراد قبیله، گفت: کاش پیش‌این مهمانها می‌رفتید، شاید برای این مسأله، راه چاره‌ای داشته باشند؛ پیش میهمانان رفتند و ماجرا را توضیح دادند و گفتند: آیا تدبیری سراغ دارید، یکی از یاران، گفت: من *رقیّه‌ای* دارم و به‌خدا سوگندآن را انجام نمی‌دهم مگر این که چند رأس از حیوانها را برای ما معلوم کنید، افراد قبیله، چند رأس حیوان را معلوم کردند، فرد صحابی نیز رقیه را انجام داد و شخص شفایاب گردید و آنان برگشتند، اصحاب خواستند حیوانها را تقسیم کنند، یکی از آنها، گفت: خیر، پیش پیامبر(ص) برویم وموضوع را عرض کنیم تا بدانیم ایشان، چه امرمی‌فرمایند، آمدند و واقعه را به عرض پیامبر رساندند، وی، فرمود: کار درست و صوابی کرده‌اید، حیوانها را تقسیم و سهمی برای من هم تعیین کنید؛ رقیه‌ای که آن صحابی خواند، "سورهٔ فاتحه(الحمد)" بود؛ در این کتاب وکتابهای

دیگر، نقل فضایل سورهٔ فاتحه ودیگرسوره‌ها، زیاد است، ازجمله،تحفه وشیروانی، ج.٦، صص. ۱۵۹-۱۵۷، صحت اجاره برخواندن و ختم قرآن را تأیید کرده‌اند و نهایه نیزهمچنین، ج.٥، ص. ۲۹ و بقیهٔ کتب معتبر مانند فتاوای کبیر، شیخ ابن حجر، ج.۳، ص. ١٤٧، هرکس، کتابهای‌مذکورازعلمای برجستهٔدین‌را قبول نداشته‌باشد، ما اگربه‌او بگوییم: تورا قبول نداریم، کاری ازکار او بدترنکرده‌ایم!

۱۲- تضعیف وتحقیرعلمای معاصرکه واجد شرایط اجتهاد ومستوجب تقدیرند.جواب: معلوم است که تضعیف وتحقیر هرمؤمنی را آیهٔ۱۱سوره حجرات: «. . .لا یسخرقوم‌من‌قوم. . .»، تحریم وممنوع کرده تا چه رسد به علماء یا نویسندگان اسلامی که واجد شرایط اجتهاد هم نباشند؛ امّا اولاً، باید بدانیم که چه‌کسی و به چه سببی،آنها را تضعیف می کند؟ در"اصول فقه" ما درج است که حتی مجتهد واجد شرایط هم، اگرفتوای مخالف "کتاب وسنت واجماع" بدهد، عملش، *خارم اجماع* و حتی *مفسق* و قولش مردود است؛ و اگر یکی از علمای این منطقه یا هرجا و منطقهٔ دیگری، فتوایی از فتاوای آنها را درکتابهایشان، خلاف کتاب سنت وغیره دید، اعلام و رد فوری آن بر او وهمکاری دیگران با او-دراین نظر ودلیل- لازم و واجب است؛ دیگر این که اجتهاد، امروز، کمیاب است چون شرط بزرگ آن برای تلقید دیگران، *عدالت* است وصفت عدالت، خیلی نادرالوجود است و این که: اگر علمای امروز تألیفی داشته‌باشند، هیچکدام تازه نیست[1] بلکه دربسیاری از کتب پیشینیان درج و درواقع نظریات و زحمات آنهاست با زبانی دیگرکه درآنجا (کتابهای خودشان)، مبسوطاً، ذکرگردیده است و چون برای هرکس که باشد، ما

---

[1] -مگرآن‌که درمسائل جدید، فتوی صادرکرده باشند که آن، بحثی دیگر و برخورد با آن، متفاوت است.

مقلدی بیش نیستیم، تقلید علما ودانشمندان قرون خـالی از بدعـت وپـر از زهـد و عدالت،خاصه،امامانچهارگانه وعلمایمذاهبشان، برایما بیخطرترومطمئنتر است.

۱۳-کوتاهی ملاهای جوان عمر(!) وطبقـهٔ دوم، دراحتـرام اسـاتید وارتبـاط باآنها و زیارتآنان. جواب: آنچه روشن و واضح است، ایـن اسـت که احتـرام هـر فرد از مؤمنان و رعـایت حیثیـت و مقـام هریـک ازآنـان، لازم و وظیفـهٔ اسـلامی و وجدانی و اجتماعی بشر است؛ پیامبر(ص)، میفرماید: «من لمیرحم صغیرنا و لمیو قرکبیرنا، لیس منا: هرکس بهکوچکان ما، رحم و بهبزرگان ما احـترام نکنـد، از مـا نیست»؛ احترام کوچک به بزرگ و بزرگ به خرد و فرد از جمـع و جمـع از فـرد، جزءآداب وسنّتحضرت- علیه الصَّلوٰةُوالسَّلام- است تابرسدبهاساتید که طبق قـول مأثور(ظاهراً ازحضرت علی(رض.)): «مَنْعَلَّمَنِي حَرْفاً، فَقَدْصَيَّرَنِي عَبْداً»: لکاتبه:

هرکسی، حرفی به من آموختـه، نـور علمی در دلم افروخته،
بندهٔ خود را من دلداده ساخت، تـوشهٔ فردای خود اندوخته.

اساتید- کثّرالله أمثالَهم وأدام بقاءَهمعَلیالمسلمین- ساداتند؛ امـا ایـن مطلـب راکه چرا ملاهـای -بـه قـول شـما، جـوان عمـر(!)- و غیرملاهـا، اسـاتید بـزرگ و علمای طراز اول را احترام و زیارت نمیکنند؟ باید از دسـت پـروردگـان اسـتعمار پرسید که میخواهند تیشه بر ریشهٔ اسلام بزنند.

در خاتمـه، خداونـد همگـی را مشـمول رحمـت خویـش و شـفاعت پیـامبر نیکوییها، قرار دهد-آمین.

وَصَلَّى الله عَلی النَّبِیِّ محمَّدٍ وَّ آله و صَحبِهِ أجمعین.

گمنام خام،

محمدسعید نقشبندی

روانسر-**شهریورماه ۱۳۷۴**

(۱۶)

قضاء نماز فائت(گذشته)

گاهی شنیده ودیده می‌شود که عده‌ای از افراد، بدون توجه به شرایط و لوازم فتوای شرعی و با اتکاء محض بر دانسته‌های ناقص خویش، فتوی می‌دهند و حکم شرعی صادر می‌کنند؛ من، در دلسوزی بر آن گونه افراد و دیگرناشایستگان جامعهٔ سرگردانمان، فقط، "خدا" را، با "قدرت وبزرگی نامحدودش"، به‌یاد خود و آنها می‌آورم ودر این مقالهٔ کوتاه، به بحثی دربارهٔ "قضاء نماز"، می‌پردازم.

تمام مذاهب مدوّن اسلامی، برصحت قضاء و وجوب آن -در مواقعی- اتفاق‌نظر دارند؛ منابع زیر، مدارکی از کتب مذهب شافعی (=مذهب سنیان غرب ایران) ودیگرمذاهب اهل سنت است.

۱-«. . .(وَيُبادِرُ بِالْفائِتِ) نَدباً، إنْ فاته بعُذرٍ، كَنومٍ ونسيانٍ ووُجوباً، إنْ فاتَه بِغَيرعُذرٍ-علَى الأصَحِّ فيهما- تَعجيلاً. . .»؛ مغنی‌المحتاج، ج.۱، ص.۱۲۷.

۲-«. . .(قوله:وللإتِّباع)، فإنّه ﷺ، فاتَتْه‌صلاةُ‌العصر يومَ‌الخندق، فصلّاها‌بعد-الغروب،ثم‌صلَّى المغربَ. . .؛مغنی‌ونهايه».حاشيةُالشِّيروانی علی‌التحفه،ج.۱، ص۴۳۹.

۳-«إتَّفقَ الْعلماءُ عَلى أنَّ قضاءَ الصَّلاةِ، واجبٌ عَلى النّاسي وَ النّائِم، لِما تَقدَّمَ من قولِ رسولِ الله ﷺ :"إنَّهُ لَيْسَ فی النَّومِ تفريط، إنَّما التَّفريط، فی الْيَقظة، فإذا نَسى أحَدٌ صلاةً أونام‌عنها، فَلْيصلِّها إذاذَكرها". . . وأما التّارِكُ‌للصَّلاةِ- عَمدا- فمذهبُ الجُمهور،أنّهُ يأثِم وأنَّ‌القَضاءَ‌عليه،واجِبٌ»؛فقه‌السنه،سيدسابق،ج.۱،صص.۲۳۲ -۲۳۱.

۴-«وَمن‌عَليه فائِتةٌ، فعليه أن يُبادرَ إلیٰ قَضائها، علَى الْفور، سواءً فاتَتْه عمدا أوسهوا، عند جمهور العلماء، كـ"مالكَ وَ أحمد و أَبی‌حنيفة وغيرهم" وكذالك

الرّاجح فی مذهب "الشّافِعیّ"، أنّها إذا فاتَتْ-عمداً- کان قضاؤها واجباً، علی الفور».
فقه الصّلاة، امام ابن تیمیه ، چاپ بیروت، ص.۵۳۶.

۵- «قَضاءُ الصَّلاةِ الْمَفْرُوضةِ الَّتی فاتَت، واجِبُ عَلی الفور، سواءٌ فاتَت بعُذرٍ غیر مُسقطٍ لها أوفاتَت بغیرِ عذر أَصلا، بإتّفاقِ ثلاثةٍ مَن الْأئِمَّةِ...». الفقه علی المذاهب الأربعه، عبدالرّحمن الجزیری، ج. ۱، ص. ۴۹۱.

ترجمهٔ موارد نقل شده، به فارسی، به ترتیب شماره:

۱-«...[کسی که نمازش قضاء شده]،(به قضاء آن مبادرت می‌ورزد)، اگر نماز، باعذری مانند خواب یا فراموشی، قضا شده باشد، تصمیم به‌قضاء آن، سنت‌و اگر بدون عذری بوده باشد (عمدی)، قضای آن براو واجب است؛ مطابق *گفتهٔ‌اصح*، درهردو، باید عجله کند...»، ویعنی قضا در هردو، واجب است.

۲-«...قول امام که‌می گوید: قضاءنماز،به‌خاطرودلیل اتباع وپیروی پیامبراست، ازآنجاست که‌روایت شده که‌حضرت‌رسول(ص)،نمازعصرشان‌درروزخندق‌قضاء- شد وایشان، آن‌را بعد ازغروب قضاء کردند وآن گاه، نماز مغرب را خواندند...».

۳-«علماء، اتفاق‌نظر کرده‌اند که قضای نماز، بر فراموش کرده و خوابیده، واجب است، به دلیل فرمایش پیامبر(ص)که فرمود: «تفریط(بازماندن از انجام عبادات) درهنگام خواب، گناه محسوب نمی‌شود اما، در هنگام بیداری، گناه است، پس اگر کسی، ادای نمازی را فراموش کرد یا نمازش در خواب، قضا شد، هر گاه آن را به‌یادآورد،آن را قضاء کند...واما آن کس که نماز را- عمداً-ترک کند و به قضا بیاندازد، مذهب جمهور(اکثر علماء)، آن است که او مرتکب گناه شده و قضا بر او واجب است».

۴-«نظرجمهور علماء مانند"مالك واحمد وابوحنیفه"، چنان است که اگر کسی نماز قضا شده‌ای داشت، بر اوست که فوراً، آن را قضا کند، همچنان، قول

راجح مذهب "شافعی"، آن است که اگـر عمـداً، نمـازش را ترک کـرده و بـه قضـا انداخته باشد، قضای آن، فوراً، بر او واجب است».

۵-«قضای نماز فرضی که نخوانده شده وفوت شده باشد، فوراً، واجب است، این حکم در این که نخواندن آن نمـاز، بـا عذر مسـقط (سـاقط کنندهٔ حکـم قضـا) یـا اصولاً، بدون عذر بوده باشد، به اتفاق سه نفر از امامان، مساوی اسـت»؛ "مذاهـب"، در پاورقی، می گوید: «ابوحنیفه، در این که: اگر کسی نماز قضا بر گردن داشته باشد و در آن حال، نماز سنت بخواند، چه حکـم دارد؟ می فرمـاید: «خوانـدن آن دو (نمـاز قضا و سنت) با هم، منافاتی ندارد اما بهتر آن است که شخص، ابتدا، نماز گذشـته را قضا کند».

آنچه نقل شد، زبده‌ای از نظر همهٔ علماء اهل سنت و امامان مذاهب آنهاست و دیگر، هر که طالب و تابع حقیقت است در امور و نه غیرحقیقت، در ایـن مـورد، این، حقیقت.

والسَّلامُ عَلی تابعي الْهُدی.

محمدسعید نقشبندی

بیستم آذر ۷۴

(۱۷)

حکم«قتل عمد»

«فیما یثبت موجب القصاص.الحنفیّةُ والشافعیَّةُ والحنابلةُ-رحمـهـمُ الله تعـالی- قالوا: یثبت موجب القصاص، من قتلٍ أُوجرح عمد، بإقرارٍ أو شهادةٍ رجلیـن، قـال - تعالی:"وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِّجالِكُمْ..."،الآیة ۲۸۲ من البقرة؛ وقال الله-تعالی:"و أَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِّنْكُمْ..."،الآیة ۲ من سورة الطلاق؛ وقال- علیه الصَّلاةُ والسَّلام: "شاهِداكَ أَوْيَمينُهُ..."»؛ألفقه علی المذاهب الأربعه، ج.۵، ص. ۳۲۶، چاپ اول.

«وَ لمّا کان من البدهی، الّذی لا ریب فیه أنَّ القتل یحدث عنـد أولیاءِ الـدَّم حقداً شدیداً و یترک فی أنفسهم لوعةً لا تنطفی إلا بالتّشفی من القاتل و تحکّمـهم فیه، فَقدجعل الشارع لأولیاءِ الدَّم، سُلطانا علی القاتلِ الّـذی یثبت علیه القتـل، فـان شاءوا، عفوا عنه...»؛ همان کتاب، ج.۵، ص.۲۶۲.

«إتّفقَ الأئمة-رحمـهـمُ الله تعالی- عَلی أنَّ قـاتلَ النّفس المؤمنـة، متعمّـداً، یَجِب علیه ثلاثةُ أمور؛ ألأوّل، ألإثمُ العظیم، لقوله- تعالی:"وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّلَهُ عَذاباً عَظِيماً"، وقـد وردَت به احادیث کثیرة وَ انعقد علیه اجماع الأُمَّة؛ الثّانی، یجب علیه القِـود، لقولـه- تعـالی: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلَى..."، إلاّ انـّه تقیـد بوصـف العمدّیّه، لقولهﷺ :"أَلْعَمْدُ قَوَدٌ" أی: موجب له؛...»؛ همان کتاب، ص.۲۵۶.

« حُکمُ القصاص. والقصاص، ثابت فی الشرع، بالکتاب والسنةوفعل الرسـول ﷺ وإجماع الأُمّة؛أما الکتاب،فقوله-تعالی- فی آیتی ۱۷۹-۱۷۸، من البقـرة وفی آیـة ۴۵، من المائدة...؛ وأما السنة، فقوله-صلوات الله وسلامه علیه:"مَنْ قَتَلَ قَتَلْناهُ" و

قولـه-علیـه الصـلاةو السـلام: "کِتَابُ اللهِ، اَلْقِصَاصُ" وقولـه-علیـه‌الصلاة والسـلام: "لَایَحِلُّ دَمُ إمْرِءٍ یَّشْهَدُ أَلاَّ إِلٰهَ إلَّا الله وَأَنِّی رَسُولُ اللهِ، إِلاَّ بِإِحْدَی ثَلَاثٍ: اَلثَّیِّبُ الزَّانِي وَ النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَالتَّارِكُ لِدِینِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ" واتُّفق علیـه. . .؛ وعلیـه إجماع الأُمَّة، من غیرمخالفٍ منه. . .»؛همان کتاب، باتلخیص، ص. ۸-۲٤٦

«. . .(موجب)بفتح الجیم،(العمد)المضمون فی نفسٍ أوغیرها(لقـود) بعینـه، و هو، بفتـح الـواو، القصـاص، سـمی بـه،لأنـَّهم یقـودون الجـانی بحبـل أونحـوه. . .»؛ حواشی الشیروانی علی التحفة -ج.۸، ص.٤٤٥، چاپ احیاء.

از عبارات تحریرشده و منقول و باقی کتب از اصول وفروع دین‌مبین اسـلام، دانشمندان و علمای اعلام پاك دینی که «لَایَخَافُونَ لَوْمَـةَلَائِمٍ وَلَایَکْتُمُونَ الْحَقَّ»، اطلاع دارند که حکم *قتل عمد*، دردرجهٔ اول، برای تشـفی خـاطر اولیـای دم و نـیز آرامش دل آنها، قصاص و قود است و بعداً، به رضـایت همـهٔ اولیـاء، بـدون هیـچ جبر واکراهی ورضایت درونی خالی از هر موجب و عواملی، *دیه یا عفو* اسـت و همچنان، معلوم نظر دانشمندان است که موجب و مثبت قتـل عمـد، اقـرار شـخص قاتل یا دو نفر شاهد مرد می‌باشد.

امید است که همهٔ مسؤولین، خویش را مسؤول فـردای قیـامت نـیز بداننـد و *از همان تحقیقات و بازجویی از متهمان، بازجویی و ایستادن خـود را پیـش خـدای قادر سبحان، در نظر بیاورند* و آنچه حق وواقعی است، برای طرفین در نظر گرفتـه، حکم کنند، تا فرادی رستاخیز، پیش خدا ورسول، سربلند وشادمان باشند.

خداوند، همگنان را، علم و عمل و عـدل و تقـوی نصیـب کنـد و فـردا، بـه چشم رحم ورضا، به‌سوی ما بنگرد-آمین. وَالسَّلَامُ عَلَی تَابِعِي الْحَقِّ وَالْهُدَی.

محمدسعید نقشبندی

روانسر-**۷۵/۱/۲۳**

(۱۸)

مختصری دربارهٔ قضیهٔ «إفک»[۱]

یکی از برادران، تفصیل *قضیهٔ افک* وتهمت زدن به مادر مؤمنین،"حضرت عایشهٔصدیقهٔ طاهره" را خواسته بود؛ اینک فقیر، به امیدخداوند، مختصری از آن موضوع را توضیح داده و همراه با ترجمهٔ چند آیه‌که در مورد پاکی حضرت صدیقه نازل گردیده، می‌نویسم و دراختیار خوانندگان می گذارم؛ خدا، به‌کرم عمیم خویش، آن را موجب اجر اُخروی ورفع اشتباهات از ذهن افراد و آگاه شدن هرچه بیشتر حقیقتجویان به حق گرداند.

"بخاری" و دیگر راویان حدیث، از"عروه" روایت می کنند که: حضرت صدیقه، مادر مؤمنین، فرمود:«حضرت رسول(ص)، هروقت به جهادی تشریف می‌بردند، میان همسران خویش قرعه‌کشی می‌کردند و هر کدام از زنان را که قرعه به نام او می‌افتاد، با خود می‌بردند؛ در سفر غزای "بنی مُصطَلق"[۲] [قرعه، به نام من افتاد]، پیامبر، مرا با خودبردند ودرخدمت ایشان بودم. این سفر، بعد از نزول آیهٔ حجاب بود و من در میان هَودَجی[۳] برشتری سوار بودم. عایشهٔ صدیقه، ادامه داد: رفتیم تاحضرت، از این جهاد فارغ شدند و به سوی"مدینه" حرکت فرمودند، به نزدیکی مدینه رسیدیم،[ودرجایی،برای استراحت منزل گرفتیم] آخر شب،[حضرت]،اعلام کوچ از منزلی[که گرفته بودیم]کردند، من، برای رفع

۱ـبازنویسی و پاورقیها از:"**عبدالستار نقشبندی**".

۲ـغزوه‌ای بوده است با طایفه‌ای به همین نام، در سال پنجم هجری.

۳ـصندوقی چوبی رو باز یا دارای سایبان که دو تای آن را درطرفین شتر یا قاطرمی‌اندازند و برآن سوار می‌شوند- فرهنگ معین.

حاجت رفتم و برگشتم دیدم که گردنبندم پاره شده است و به دنبال آن رفتم و تا گردنبند را یافتم کسانی که مسؤول هودج من بودند، آن را برده بودند و چون آن زمان وضع اقتصادی خوب نبود و مردم کم خوراک بودند و خودم نیز کم سن بودم[آ نها]، گمان نبودن من را نداشتند[(برنبودنم شک نکرده بودند)]، پس به‌جای خود برگشتم و منتظر بودم به دنبالم بیایند که خواب چشمانم را گرفت و به خواب فرو رفتم. . . . "صفوان بن معطل سلمی"، شخصی بود که پیامبر به او دستور داده بودند که همیشه از عقب لشکر بیاید تا اگر ضعیفی یا کسی بازمانده و یا مالی در راه افتاده است، آن را به لشکر برساند؛ او خیلی با شجاعت بود، آمد و به محلی که من در آنجا بودم رسید، شبح انسانی خوابیده را دید و من را شناخت - چون قبل از نزول آیهٔ حجاب مرا دیده بود- و استرجاع (=گفتن إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رٰاجِعُون) کرد و من با شنیدن صدای او بیدار شدم، با چادرم خودم را پوشاندم، حضرت عایشه فرمود: به خدا سوگند غیر از استرجاع، کلمه‌ای دیگر از او نشنیدم، شترش را[پیش پایم]خواباند، با زانویش مرا برآن سوار کرد و افسارش را کشید، هنگام ظهر به محلی که لشکر در آنجا منزل گرفته بود، رسیدیم. در این واقعه، [منافقان ومفتریان رسوا و]هلاک شدند. . .، قریب به یک ماه از شیوع این موضوع گذشت و در طول این مدت وحی بر پیامبر نازل نشد، [ومن درخانهٔ پدرم به سرمی‌بردم وغصه وگریه وزاری باعث شده بود در بستر بیماری بیفتم]. حضرت عایشه، ادامه داد: [عاقبت]، پیامبر(ص) برروی منبرمسجد تشریف بردند و به مسلمین فرمودند: "چه کسی عذر مرا قبول می کند، دربارهٔ کسی[1] که به اهل بیت من تهمت زده، مرا آزار داده و شخصیت مردی را زیر سؤال برده است که من،

---

[1]-منظور: سرگروه منافقان، "عبدالله ابن سلول یهودی" است که در ظاهر مسلمان شده بود.

غیر از نیکی از او چیزی ندیده‌ام و هرگز به منزلم نیامده، مگر همراه با خودم؟" "سعد ابن معاذ انصاری"، بلند شد و گفت: ای رسول خدا! من عذر شما را می‌پذیرم و اگر [آن کس] از "أوس" باشد، او را می کشم».

حضرت عایشه فرمود: «درحالی که پدر و مادرم با چشمهای تر و غمناک کنار بستر من نشسته بودند، رسول، تشریف آوردند و سلام کردند -از زمان شیوع آن مطلب، پیش من ننشسته بودند وهنوز وحی بر او نازل نشده بود-؛ پیامبر، شهادتین بر زبان مبارک جاری ساخته، رو به من کرده، فرمودند: "ای عایشه! سخنی دربارهٔ تو به من رسیده است، اگر [از آنچه می گویند] پاکی، خداوند ترا بری و پاک می‌سازد واگر مرتکب گناهی شده‌ای، خداوند در صورت توبه،آن گناه را می‌بخشاید وازآن چشمپوشی می کند"؛[من-که درآن مدت، مدام، گریان بودم-]، با شنیدن این فرمودهٔ پیامبر، اشک از چشمانم خشکید[وگریه‌رافراموش کردم] وبه پدرم، گفتم: به رسول(ص) پاسخ بده! پدرم، گفت: چیزی برای گفتن ندارم؛ به مادرم، گفتم، او هم پاسخم را چنین داد؛ خودم زبان به سخن گشودم و گفتم:[من] دخترنوجوانی هستم وقرآن زیادی هم نخوانده‌ام، اگربگویم پاکم-که خدا می‌داند پاکم-، شما باورنمی کنید واگربگویم گناهی مرتکب شده‌ام —که خدا می‌داند گناهبار نیستم- باورمی کنید، پس به این گفتهٔ "حضرت یعقوب"(ع)، اکتفا می کنم که فرمود: "فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ"[1]، و درجایم دراز کشیدم و ادامه دادم: من می‌دانم که پاکم وخداوند من را[پیش چشم شما هم] پاک می گرداند وخود را لایق آن نمی‌دانستم که خداوند، دربارهٔ پاکیم بررسول

---

[1]-یوسف،۱۸: «پس صبرنیکو بدون شکایت برای‌من بهتر و خدا یار ویاور من‌است درآنچه شما می گویید».

وحی نازل کند، [با خود] می گفتم: شاید پیامبر درباره‌ام خوابی ببیند. عایشهٔ صدیقه ادامه داد که: به خدا سوگند حضرت، هنوز از سرجایش بر نخواسته بودند که حالت وحی بر او ظاهر گردید و وقتی به حالت خود بازگشتند، شهادتین به زبان مبارک آورده و با تبسم و لبخند، فرمودند: "ای عایشه! آگاه باش که خداوند تو را مبرا ساخت"؛ مادرم، با شنیدن این سخن [خوشحال شد] و به من گفت: بلند شو دست حضرت را ببوس! گفتم: به‌خدا، بلند نمی‌شوم و کسی جز خدا را ستایش نمی کنم، [پیامبر (ص)، بعد از این سخن من]، ده آیهٔ مربوطه را از اول آیهٔ "إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُوا بِٱلْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ..."[1] برایمان خواند».

"طبرانی" و "ابن مردویه"، از "عبدالله‌ابن‌عمر" روایت می کنند: «پس از این که آن آیات دربرائت حضرت عایشه نازل گردید، رسول (ص) به‌مسجد تشریف بردند، "ابوعبیدة‌بن‌جراح" را فراخواندند و فرمودند تا مردم درمسجد جمع شوند و بعد آیات را بر آنها تلاوت کردند و در حضور آنان بر "عبدالله‌ابن‌ابی‌ابن‌سلول" دو حد [-بعضی یک حد هم گفته‌اند-] اجرا کردند و به دیگرانی که دردرست کردن شایعه دست داشتند؛ مانند "مسطح"، "حسان شاعر" و "حمنه (زن)" [یک] حد زدند.

آشکار وعیان و اجماع صحابه ومفسرین بر آن است که ۱۶ آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ «نور» - بعضی ۱۸ آیه هم گفته‌اند- در برائت حضرت ام‌المؤمنین صدیقهٔ کبری نازل شده است. "علامه سیدحسین طباطبایی" —که یکی ازمفسرین بزرگ برادران اهل تشیع است- درتفسیرخود به‌نام "المیزان"، دربارهٔ این مطلب می‌نویسد: «عَلی أَنَّ تَسَرُّبَ الْفحشاءِ إلیٰ أَهل النَّبِیِّ ﷺ یُنفِّرالقلوب عنه فمن الواجب أن یُطَهر الله سبحانه ساحَة أزواجِ الأنبیاء عن لوثِ الزِّنـاء و الفحشاء و إلاّ لَغت الدَّعوةُ و تثبّتَ

---

[1] -نور، ۱۱: «آنان که این تهمت را درست کردند، گروهی از شمایند...».

بهذهِ الحُجَّةِ العقلیة عِفَّتهُنَّ واقعـاً لاَ ظـاهرا فحسـب»[۱]؛ از نوشـتهٔ مفسـر برمی آید کـه خود پیامبر(ص) حتی به این مسأله مظنون هم نشده است، زیرا قبـل از نوشـتن ایـن عبارت آیاتی نقل کرده است که طبق آن، پیـامبر بـاید از ظـن بـد بـه مؤمنیـن پـاک باشد: «قوله-تعالی: "لَوْلاٰ جاءُوا عَلَیْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَداٰءَ فَإِذْ لَمْ یَأْتُوا بِالشُّهَداٰءِ فَأُولٰئِکَ عِنْـدَ اللهِ هُمُ الْکاٰذِبُونَ"؛ أی لو کانوا صادقین فیمایقولون ویرمون، لَأقاموا علیـه الشَّهادةَ وهـی فی الزّناء بأربعة شهداء، فإذلم یأتوا بالشـهداء، فـهُم محکومـون شـرعاً بـالکذب لأن الدَّعوی من غیربَیِّنةٍ، کذب وإفک»[۲].

پوشیده نماند که خداوند، تهمت‌زنندگان را درنُـه آیـهٔ سـورهٔ نـور، توبیـخ و سرزنش ومنع وزجر فرموده‌است که آن آیات را برای اطلاع خوانندگـان در اینجـا می آوریم؛ ۱. «لَوْلاٰ إِذْسَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنٰاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَیْراً وَ قـالُوا هٰـذٰا إِفْکٌ مُبِینٌ»؛ ۲. «لَوْلاٰ جاءُوا عَلَیْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَداٰءَ...» تـا آخر، کـه دربـالا آمـده اسـت؛ ۳. «وَلَوْلاٰفَضْلُ اللهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ فِی الدُّنْیٰا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّکُمْ فِیمٰا أَفَضْتُمْ فِیـهِ عَذٰابٌ عَظِیمٌ»؛ ٤. «إِذْتَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِکُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِکُمْ مٰا لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَعِنْدَاللهِ عَظِیمٌ»؛ ٥. «وَلَوْلاٰ إِذْسَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مٰایَکُونُ لَنٰا أَنْ نَتَکَلَّمَ بِـهٰذٰا سُبْحٰانَکَ هٰذٰا بُهْتٰانٌ عَظِیمٌ»؛ ٦. «یَعِظُکُمُ اللهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»؛ ۷. «إِنَّ الَّذِینَ

---

[۱] -طباطبایی، سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان، ج.۱۵،ص.۱۰۲: «نسبت‌عمل زشت دادن بـه اهـل بیـت پیامبر، هرقلبی را متنفر می کند، زیرا که واجب است خداوند، همسران پیـامبران را از عیـب و تـهمت پـاک کند وگرنه، رسالت آنان به بیهودگی می‌انجامد و به همین دلیل عقلی، عفت زنان پیامبر، در واقع و نـه فقـط در ظاهر، ثابت می‌شود».

[۲] -همان،۹۱: «(آیهٔ ۱۳سورهٔ نور): یعنـی اگـر درآنچـه کـه مـی گوینـد وتـهمتی کـه می‌زننـد، راستگو می‌بودند، برآن اقامهٔ شهادت می کردند که درزنا، چهار شـاهد اسـت؛ و وقتی کـه شـاهدی نیـاوردند، شـرعا محکوم به دروغ هستند زیرا که ادعای بدون دلیل، دروغ و بهتان است».

يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَاللهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»؛ ۸. «وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»؛ ۹. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُو لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مازَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَلكِنَّ اللهَ يُزَكّى مَنْ يَشاءُ وَاللهُ سَميعٌ عَليمٌ».

خوانندگان محترم، برای ترجمهٔ آیات و تفسیر آنها می‌توانند به ترجمه‌ها و تفاسیر معتبر سنی وشیعه مراجعه کنند و همچنین مراجعه شود به کتاب تفسیر "کشف الحقائق" از "میرمحمد کریم علوی حسینی موسوی"، ترجمهٔ "حاج عبدالمجید-صادق نوبری" (از برادران اهل تشیع)، جلد۲، صفحهٔ ۵۵۳ تا ۵۵۶، که شرح بسیط و کافی در بحث پاکی حضرت صدّیقه در آن آمده است.

محمدسعید نقشبندی

۷۶/۹/۸

(۱۹)

سکوت در هنگام قرائت قرآن

ما مؤمنین و گرویدگان به خدا و کلام آسمانی و رسول او، برای جداشدن از غیرمؤمن، لازم است ظاهراً وباطناً و دردل وجان، تابع قرآن و گوش برآوازآن هدایت و نور ربانی باشیم و بدون تردید و شک و درنگ آن‌را قبول کنیم تا از دیگران تمیز گردیده، نشانهٔ ایمان را از خودآشکار نماییم؛ قرآن، در سورهٔ اعراف آیهٔ ۲۰٤، می فرماید: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ(: هر گاه قرآن خوانده شد، به‌آن گوش فرادهید وسکوت را رعایت کنید، شاید محل رحم خداوند قرار بگیرید)»، *علمای شافعی* و برخی از علما و مفسرین *حنفیه*، برآننـد در وقت قرآن خواندن، در هروقت و هرمکان که باشد، گوش‌دادن و سکوت واجب است. به عبارات ذیل از چند تفسیر معتبر نظر انداخته، بنگریم: «أی إذا تُلیت آیات القرآنِ فاستمعوها بتدبُّرٍ و اسکتوا عندَ تلاوته إعظاماً للقرآن و إجلالاً لَه(:یعنی هرگاه آیات قرآن خوانده‌شد، به آن گوش‌دهید و ساکت‌باشید، محض رعایت عظمت و جلال آن)» -"صفوةُالتَّفاسیرللصّابونی"؛ «. . .وفی کلامِ أصحابِنا مایدلُّ علی وجوبِ الأستماع فی الجهرِمطلقاً، قالَ فی الخلاصةِ: رجلٌ یکتب الفقه و بجنبه رجل یقرءُ القرآن فلایمکنه استماع القرآن فالأثْمُ علی القاری و علی هذا لو قرأَ علی السَّطح فی اللّیْل جَهراً و النّاسُ نِیامٌ، یأثم(:. . .در گفتهٔ یاران ما[/علمای حنفیّه/]،قولی هست که بروجوب گوش‌دادن وسکوت دروقت خواندن قرآن‌مجید درهروقت وهرجاکه باشد، دلالت‌می کند، درکتاب *خلاصه*، گفته است: مردی، فقه می‌نویسد وشخصی دیگر، قرآن می‌خواند ومردنویسنده نمی‌تواند به آن قرائت گوش فرادهدچون فکرش با نوشتن فقه‌است، گناه نویسنده، برخوانندهٔ قرآن

است، بنابراین، اگر کسی قرآن‌را بالای منزل بخواند درحالی که مردم‌خوابیده‌اند و نمی‌توانند گوش بدهند، گناهبار می‌شود)» - "تفسیر روح‌المعانی"، جزءنهم، ص. ۱۵۳؛ «. . . اَلقَولُ الأوَّل وهوقول *الحسن وأهل الظّاهر*، على أنَّ فحوى هذهِ الآيةِ على العموم، فَفي أيّ وقتٍ وفي أيّ موقعٍ قُرئَ القرآن، يجب على كلٍ الأستماع و السّكوت(:. . .درمعنی و تفسیر این آیهٔ شریفه، چندقول‌وجود دارد، قول‌اول - که‌قول *حسن و اهل ظاهر* است - چنان‌است که فحوا ودلالت این آیه، براین‌است که در وقت خواندن قرآن، گوش‌دادن و سکوت برهمه‌کس، واجب‌است)» - "حاشیة الجمل على الجلالين"، جلددوم، ص. ۲۳۲؛ «وبعضهم، يَرى أنَّ هذا كانَ توجيهاً لِلمُسلمين أنْ لايكونوا كالمشركين، كانوا يأتونَ رسولَ الله ﷺ إذاصلّى، فيقول بعضُهم لبعض بمكة: "لاتَسْتَمِعُوا لِهٰذَا الْقُرآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ"، فأنزل‌الله ﷻ جواباً لهم: "وَإِذَا قُرِئَ الْقُرآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا(:بعضی از علماء، برآنند که این آیه، توجیه و تعلیم مسلمین‌است که مانند مشرکین نباشند که‌آنان، هرگاه پیش‌رسول می‌آمدند، در وقتی که نماز می‌خواند، درمکه، بعضی‌ازمشرکین، به‌بعضی دیگرمی گفتند: "به‌این قرآن گوش ندهید ودروقت خواندن‌آن به‌سخنهای‌لغو وپراکنده و گپها بپردازید، شاید شما، برقول محمد وقرآن واسلام، غالب‌آیید"، خداوند، این‌آیه را نازل فرمود تا مسلمین، مثل کفار ومشرکین نباشند وفرمود: در وقت خواندن قرآن، ساکت‌باشید وبه‌آن، گوش‌فرادهید)» - "تفسیر فی ظلال القرآن"،ج.۳، ص.۷۲۶.

این بود مطالب وعبارات وترجمهٔ آنها درمورد گذاشتن نوارقرآن وخواندن آن درهرجا وخصوصاً، در *مجالس تعزیه‌خوانی* که هرمؤمن ومسلمانی می‌داند در این وقت، نه کسی، گوش می‌دهد،نه سکوت رعایت می‌شود. هرکس را دل وجان و آرزو،به‌سوی قول قرآن ورسول است، همین مقدار کافی وموجب قبول‌حق است.

بی‌نام وخاکپای هرمؤمن، **محمدسعید نقشبندی - ۷۶/۱۲/۵**

(۲۰)

دربارهٔ تلقین میت

أَللّٰهُمّ! أَرِنَاالحَقَّ حقّاً حتَّیَ نَتَبَعه وَأَعِنّٰاعلی إتّبٰاعِه وأَرناالباطلَ باطلاً حتّٰی نجتنبه وأَعِنَّا علی إجتنٰابِه.

چندی پیش، رساله‌ای دررد تلقین به دستم رسید؛ بعد ازمطالعهٔ مقداری از آن، معلوم گردید که گرچه -انصافاً- مفاهیم بدیع وعبارات رشیق و دلپذیر درآن هست و به آب وتاب زیادی بیان شده، ولی- در حقیقت- اگر نگریسته شود، نویسنده، خود را زحمت داده وحاصلی جزعاملی دیگر برای تفرقه در میان برادران همکیش، نیاورده است، به چند دلیل:

۱- مسألهٔ تلقین، یکی از مسائل اختلافی فقهی است و بسیاری از علماء و فقهای اهل سنت، از قدیم و جدید، آن را آورده و از آن بحث کرده‌اند؛ از جمله: درکتابهایی‌از قبیل: -ألتّاج‌الجامع‌للأصول، شیخ‌منصورعلی‌ناصف، ج.۱، ص. ۳٤۱، (درحدیث) ونیزدیگر کتابهای حدیث؛ و-تحفةالمحتاج بشرح المنهاج، امام احمد ابن حجرهیتمی، -مغنی‌المحتاج‌إلی‌معرفةمعانی‌ألفاظ‌المنهاج،شیخ‌محمد خطیب شربینی، -نهایةالمحتاج‌إلی‌شرح‌المنهاج، شیخ‌شمس‌الدین‌محمدرملی، -إعانة الطالبین‌علی‌حلّ‌ألفاظ‌فتح المعین،سیدابوبکربکری‌مصری، -فقه السنه،سید سابق، -ألفقه‌الإسلامی وأدلّته، دکتروهبةالزحیلی،(همه، در فقه) وکتابهای فقهی دیگر؛

۲- اگربناباشد درهرمسألهٔ‌اختلافی‌دربین‌امامان‌دین -علیهم‌الرحمه-، رساله‌ای تألیف شود، بایدپیروان مذاهب چهارگانهٔ مشهور ومعتبراسلامی، هرجا به هم برسند، برهم‌شوریده، سروگردن یکدیگررا بشکنند! واین، خلاف قرآن وحدیث و دستوراسلام وامرمؤکدآن، به همبستگی وبرادری وبرابری ومودت و محبت است؛

۳- نهایت امر درمسألهٔ تلقین ورد واثبات آن، شاید به "بدعت‌حسنه" برسد و خلاف واقع وعقل است که ما، چندها مسألهٔ حرام ومکروه راکه درمیان مردم پیاده‌شده وازآن استقبال می‌شود وگاهی، خودمان هم به‌آن متلبس وقایل به جوازشان هستیم، رهاکنیم‌واین‌چنین به گرمی‌وشتاب، به‌مسأله‌ای‌مثل تلقین،رو کنیم.

در خاتمه، برادرانه وعاجزانه، از برادران وهمکیشان، مستدعی وطلبکارم که بیایید که آیات و احادیث آمره به اعتصام و اجتماع و ناهیه از افتراق را امتثال و قبول کنیم و از هرگونه تفرقه،اجتناب کرده، گریزان باشیم تا به‌آیهٔ‌کریمهٔ:« ما آتاکم الرسول، فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا»، عمل‌کنیم وصادق باشد که مجیب خدا ورسول (ص) وگوش به فرمان آنان هستیم- إن شاءالله.

رَبَّنا! لاتُزِغْ قُلُوبَنابعدإِذْهَدیتناوهَبْ لَنامِنْ لَدُنْکَ رحمةً إِنَّکَ أَنْتَ الوَهّاب -آمین

افتادهٔ راه شکسته پا از گناه، بی‌نام،

محمدسعید نقشبندی

۷۸/۵/۶

(۲۱)

معجزات پیامبر(ص)

فَالصِّدْقُ فِی الْغٰارِ وَالصِّدّیقُ لَمْ یَرِمٰا، وَهُمْ، یَقُولُونَ: مٰا بِالْغٰارِ مِنْ أَرِمِ
ظَنُّوا الْحَمٰامَ وَظَنُّوا الْعَنْکَبُوتَ عَلیٰ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ لَمْ تَنْسُجْ وَلَمْ تَحُمِ

ابیات بالا، دو بیت هستند از "قصیدهٔ بردیه امام محمّد بوصیری -رحمه‌الله- که درفصل معجزات رسول(ص) سروده و معنی آنها، چنین است: «صدق/یعنی حضرت رسول(ص)/ وصدّیق/ابوبکر/، در غار به سر می‌بردند و کافران، می گفتند: "درمیان غار، کسی نیست، چون نه تارعنکبوت -که بردهانهٔ غار است- تازه تنیده شده ونه آشیان کبوتر، تازه درست شده است واز پیشتر، وجود داشته‌اند"»؛ این، اشاره است به واقعهٔ "روزهجرت رسولﷺ "- از "مکه" به "مدینه" که ابوبکرصدّیق -رَضی‌الله‌عنه- نیز همراه ایشان بود ودر میانهٔ راه، به "غار ثور" تشریف بردند، اهل تاریخ و سیر و مفسران، همه برآنند که پس ازآن که ایشان، وارد غار شدند، خداوند، به اعجاز فخر کاینات(ص)، به کبوتری امرفرمود که در جلو غار، لانه بسازد و به عنکبوتی دستور داد که بر دهانهٔ غار، تار بتنند تا بدین سبب، کافران، ازخیال جستجوی رسول درآنجا منصرف شوند و به ایشان آسیب و زیانی نرسد؛ درآن حال که کفار، ازطریق جای پای ایشان، به جلوغاررسیده‌بودند و پیامبر وابوبکر، آنان را می‌دیدند، حضرت صدیق ترسید و رسول، به وی فرمود: «مٰاظَنُّکَ فِی إِثْنَیْنِ الله ثٰالِثُهما؟(:به دو نفری که خداوند، نفرسوم آنهاست، چه گمانی داری؟)»؛ این واقعه، نزد اهل ایمان و مؤمن راسخ و محب حضرت(ص)، وقوعش، دشوار نیست زیرا این،یکی از صدها معجزهٔ آن حضرت است؛چنانچه عاشق و بلبل باغ مدیحه‌اش، *"حضرت مولانا خالد شهرزوری"* - علیه الرّحمه- می‌فرماید:

ألسّلام ای آن که اعجازت، یکی از صدهزار،

برتر از گنجایش فسحتگه گفت وشنود!

ازنزول وحی وقرآن و "شرح صدر ومعراج وشق قمر وسایۀ ابر"و...،بگیریم و برشماریم، این، پایینترین آنهاست و برای *أولیای امت او* هم، چندها واقعه پیش آمده، همچون صدا کردن"ساریه" در "نهاوند" از سوی حضرت "فاروق" در مدینه و فرونشستن رود "نیل مصر"، پس از طغیان، با نامۀ عمر (رض) و زهرنوشیدن حضرت "خالدبن ولید" و بدون اثر بودن آن و نمونه‌های زیادی از این گونه‌ها که به تواتر ونقل کتب تاریخی واقوال همۀ بزرگان علمای اسلام ثابت شده و در ادوار مختلف برای بسیاری از *دوستان خدا* روی داده است و به اعتقاد "اهل سنت و جماعت"، برای حضرت پیامبر(ص)، معجزه محسوب است.

این مسأله را، اکثر قریب به اتفاق مفسران، در تفسیر آیۀ ۴۰ سورۀ برائت (توبه)، نقل کرده‌اند که به تعدادی از مهمترین آنها اشاره می کنیم:

-مفاتیحُ الغیب(تفسیر کبیر)،امام محمّدبن عمرفخرالدّین رازی،ج.٤،ص.٤٥٠؛

-ألجامع لأحکام القرآن،امام محمّدبن احمدقرطبی،ج.٤(جزء۸)،ص.١٤٤؛

-أنوارالتّنزیل وأسرارالتّأویل،قاضی عبدالله بن عمربیضاوی،ص.١٩٤؛

-عنایةالقاضی وکفایةالراضی(حاشیةالشهاب)،قاضی القضاةاحمدبن محمدخفاجی،ج.٤، ص.٣٢٧؛

-کشف الأسرارو عدّةالأبرار(تفسیرخواجه عبدالله)،ابوالفضل رشیدالدّین میبُدی،ج.٤،ص.١٣٧؛

-روح البیان فی تفسیرالقرآن، شیخ اسماعیل حقی؛

-روح المعانی فی تفسیرالقرآن العظیم والسّبع المثانی،علّامه شهاب الدّین محمود آلوسی،ج.٤(جزء١٠)،ص.٩٧؛

-ألمیزان فی تفسیر القرآن، سید محمّد حُسین طباطبایی، ج.۹، صص. ۹۳-۲۹۲؛

همچنین، خالی از فایده نیست که گفته شود این مسأله و نسج عنکبوت، برای حضرت "داود پیامبر" (ع) و چند نفر از اولیاء روی داده است، چنانچه در کتاب حیاةالحیوان الکبری، کمال الدّین محمّد بن موسی دمیری، ج.۱، ص.۳۶۹ و ج.۲، ص. ۹۲ آمده است.

و نیز، از کتب مهم سیره و تاریخ پیامبر (ص):

-نسیم الرّیاض فی شرح الشّفا للقاضی عیاض، قاضی القضاة احمد بن محمّد خفاجی، چاپ دار الفکر -لبنان (بدون تاریخ)، ج.۳، صص. ۲۱۱-۲۱۰.

-رفع الخفاء شرح ذات الشفاء، علّامه محمّد بن الحاج آلانی کُردی، چاپ اول نشر احسان -تهران (بی تا.)، ج.۱، صص. ۸۸- ۱۸۷.

- السّیرةُ النّبویّة والآثار المحمّدیة، امام احمد زینی دحلان، چاپ دار المعرفه - لبنان (بی تا.)، ج.۱، ص.۱۶۱.

هدف از تحریر این مقاله، این است که اگر گاهی، یکی از معجزات حضرت (ص)، نقل شود و خدای ناخواسته، *به دل کسی گذر کند که از عقل دور است*، یا در نظر، خرافات جلوه کند، این تردید را رد کند و به قدرت خدا که کائنات را به "امر کن" به وجود آورده و به عظمت پیامبر بنگرد و بگوید: واقعهٔ عنکبوت و کبوتر، برای کسی که خداوند، "جبرئیل امین" را همراز و همراه او کند و به "معراج" ش ببرد و "شرح صدر" کند *و ایمان به او را جزء دوم ایمان کامل قلمداد کند* و خود و ملایک، بر او درود فرستاده، مردم مؤمن را به درود فرستادن بر او امر کند و در قرآن و کلام جاویدان خویش او را وصف فرماید، خیلی سهل و جزئی است.

در خاتمه، از برادران اهل دانش و علم، استدعا می‌شود که دل مردم را از محبت و شوق چنین پیامبری سرد نکنند و بکوشند که خلق- چنانچه دستور قرآن

و حدیث است- به محبت *خدا و اسلام و رسول* بگرایند و این سه را از هـر چیز و هرکس و فرزند و مال، بیشتر دوست بدارند تا از گنـاه و بدعـت و شـرزمانه دور و محفوظ باشند- إن‌شاء الله.

خاکپای هر مؤمنی،

محمدسعید نقشبندی

۷۸/۵/۱۴

(۲۲)

سُنیّت عمامه

أعوذ بالله من الشّیطان الرجیم. «وَمٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ لِیُطٰاعَ بِإِذْنِ اللهِ. . .»[۱].

با یکی از برادران، بحثی دربارهٔ عمامه و این که آیا سنت است و اصلی از احادیث دارد یا خیر، به‌میان آمد؛ ایشان، گفتند: یکی از محدثان معاصر، نوشته‌است: "دربارهٔ عمامه، تنها سه حدیث وارد است که ضعیفند"[۲]؛ فقیر، گفتم: اولا، عمامه و بستن آن، به سه نوع سنت رسولﷺ، قولی، فعلی و تقریری (گفتار، رفتار و تأیید) ثابت است؛ دوم، این که آیا مؤلفان و محدثان سلف، از شارحان کتاب "منهج الطّالبین امام نووی" و خود وی و "امام رافعی" و "قاضی زکریا" و دیگران، همه، به اندازهٔ این محدث، اهل تحقیق نبوده‌اند که این همه، از عمامه و مکروهیت لخت کردن سر در "بابهای نماز و شهادت" کتابهایشان، بحث کرده‌اند؟!

نیز، اینک، برای آگاهی آن برادر و دیگر عزیزان از وجود احادیث بسیار دربارهٔ عمامه، به صفحات "کتب صحیح بخاری و مسلم"[۳] و یک کتاب شمایل و سیرت، اشاره می کنیم:

---

[۱]-نساء، ٦٤: «وهیچ پیامبری را نفرستادیم جز برای آن که به اجازهٔ خدا، از او فرمانبرداری شود. . .».

[۲]-لازم است که گفته شود که احادیث ضعیف، قریب سی بخش دارد که جز دو قسمت آنها به نام "منکر و متروک"، همه در فضایل اعمال سندند و بدانها عمل می‌شود.

[۳]-محدّث مشهور معاصر، "شیخ منصورعلی ناصف"، در کتاب خود، تاج‌الأصول (ج.۱، ص.١٤)، می گوید: «. . .[از علماء ومشاهیری که صحیحین بخاری ومسلم را مدح کرده‌اند]، "امام‌الحرمین جوینی"، گفته است: "اگر کسی به‌طلاق سوگند یاد کند که احادیث بخاری و مسلم، همه صحیحند، طلاق او واقع نمی شود به جهت این که مسلمانان همه، بر صحت آنها اجماع کرده‌اند و آنچه دربارهٔ بعضی از احادیث آن‌دو گفته شده که به درجهٔ صحت نرسیده‌اند، از اختلاف نظر ناقدان در مورد روات (روایت کنندگان) است". . .».

-فتح الباری بشرح صحیح الإمام أبی عبدالله محمّد بن اسماعیل البخاری، امام حافظ احمدبن حجر عسقلانی،به تصحیح محمدفؤادعبدالباقی و عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ج. ۱۰، جزء ۹،ص. ۲۷۳؛

-المنهاج فی شرح صحیح الأمام أبی الحسین مُسلم بن الحجّاج النّیسابوری، امام محدّث یحیی بن شرف نووی ، ج.۵، جزء ۹، ص. ۱۳۳؛

-ألرّوض الباسم فی شمائل المصطفی أبی القاسم، شیخ زین الدین محمد عبد-الرؤوف المناوی (مؤلف کتاب *فیض القدیر*)، به تحقیق و تخریج دکتر محمّد عادل عزیزة الکیالی الحسینی، چاپ اول محقق،دبی-۱۴۱۳ ق. ، صص. ۷۹- ۷٦ (باب شانزدهم، دربارهٔ عمامهٔ پیامبر-ص). . . .و بقیهٔ کتابهای صحاح حدیث و کتب فقه که همه، سند احکام شرع و مرجع مطالب دینی ما هستند.

خداوند، به کرم بی کران خویش، دل همهٔ ما وبرادران وخواهران دینی را به عشق پیروی حضرت رسول(ص)، زنده کند ویاریمان دهد که همگان، راه اتحاد را گرفته، مسائلی راکه موجب تفرقه درمیان مردم است، نیاوریم وهمگی رایکسو و یکدل وزبان، دراین زمان پربدعت واختلاف،درراه دین کوشا کندوازپیروی-کنندگان آیهٔ ۱۰۵ آل عمران قرارمان دهد که در آن می فرماید:«ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و أولئک لهم عذاب عظیم»[1] -وماذالک علی الله بعزیز.

وصلی الله علی النبی الأمی محمد و آله وصحبه أجمعین.

محمدسعید نقشبندی

۷۸/۵/۳۱

---

[1] -یعنی:«ومانند آن کسان نباشید که پس از آن که آیات روشن بر ایشان فرود آمد ، تفرقه و اختلاف کردند و برایشان، عذاب بزرگی است».

(۲۳)

جواب چند سؤال

که برادری، پاسخ آنها را خواسته بود-به امید خداوند.

۱- احکام، جمع حکم است؛ حکم، یعنی طلب آن (خواستن) از طرف خداوند؛ اگر این "طلب" ، همراه جزم ومحکم باشد، آن را "واجب" می گویند؛ مانند نمازهای پنجگانه، روزه، زکات و حج- برای کسی که بتواند؛ و اگر بدون جزم باشد،"سنت وندب وتطوع" نامیده می‌شود؛ مثل نمازهای سنت پیش و پس نمازهای واجب، سواک زدن، روزهٔ دوشنبه‌ها و پنجشنبه‌ها وغیره؛ و طلب، اگر "کف" باشد، یعنی "نهی" کند، و با جزم همراه باشد،"حرام" نام دارد؛ همچون نظر، غیبت، خوردن شراب، ربا(سود) وغیره؛ واگر نهی، بدون جزم باشد، آن را "مکروه" می گویند؛ چون نخواندن نمازسنت "تحیةالمسجد" برای کسی که داخل مسجد می‌شود، خوردن سیر وپیاز برای نمازگزاران مسجد، خوردن غذا در بازار، برای غیر بازاری واهل شرف وعلم وادب، نمازخواندن با سر برهنه وغیرآن.

۲- دربارهٔ"بدعت"؛ بدعت، یعنی تازه‌آوردن(نوآوری) دردین، خواه عمل باشد خواه عقیده؛ مانند کارهای خلاف شرعی که در طریقه‌ها پیدا شده و نیز در مراسم عروسی، مانند رقص وپایکوبی زن و مرد با هم، همراه وسایل طرب (ساز و دهل و...)، وبدعت عقیده، مانند این که گروهی، بی‌تحقیق، به مسلمین نسبت شِرک می‌دهند ومانند اعتقاد گروهی به‌نام "جبریّه"که می گویند: انسان، در هر کارخود، مجبوراست و مانند قلم است دردست نویسنده که بی‌اختیار است و مثل "جماعت معتزله"که می گویند: مؤمن، خداوند را در بهشت نمی‌بیند و یا این که: برخدا واجب است که هرچه به صلاح بنده (عبد) است، بکند وعقایدی غیر آن که شرحشان، در این مختصر برگه، میسر نیست و به این موجز، اکتفا شد.

۳-کسی، پولی را به یک نفربازاری می‌دهد، برای مدت یکسال یابیشتر واو، ماهیانه، مقداری ازپول را به صاحب‌مال می‌دهد؛ این نوع معامله، ازقسم سوم ربا، به نام "رباالنّساء" یا "رباالقرض" است که درآن نفع، شرط گرفته شده وحرام است.

٤- وام مسکن بانکها؛ مثلا، دومیلیون‌تومان وام به شخصی می‌دهند که ساختمانی را به شراکت خریداری کند یا بسازد واین ساختمان بیشتر از وام ارزش دارد و بانک، بقیهٔ سهم را، به صورت قسط ماهانه (یک‌چهارم سود ساختمان) پس می‌برد؛ ظاهرا، حکم این را دارد که بانک، کل مبلغ را پرداخته و هر ماه، مقداری از وام خودرا پس می گیرد، و همان یک‌چهارم را که بابت بالا رفتن بهای ساختمان درطول زمان است، برمی‌دارد، این مسأله، شرعی است و چون طبعا، هرچیزی زمان برآن بگذرد، قیمتش تفاوت می کند، حلال است.

٥- دیگر وامهایی که بانکها پرداخت می کنند: وام مضاربه،که در تحقیق، همان قراض است که درآن، مالک (صاحب مال)، پولی را به عامل می‌دهد و عامل،آن را به جریان می‌اندازد وطبق قرارداد فیمابین، نفع را بالمناصفه (مساوی) یا کمتر تقسیم می کنند البته بعد از دانستن نفع ومقدارآن-که به این گونه، حلال است- اما بانک، از همان روزاول پرداخت وام، درصد معینی را بازپس‌می‌برد و چون مقدار سهم ونفع بانک-که مالک است- روشن نیست، حرام است. وام جعاله: اگر روش جعاله شرعی درآن حاصل‌شود وتحقیق کند، یعنی: شخصی، کاری رابه کسی دیگر واگذار می کند و اگرکار را انجام دهد، پولی به او می‌پردازد، این صحیح است و پولی که بانک، در این صورت، در مقابل پولی که پرداخت‌کرده، می‌برد، روشن است که جایز می‌باشد. بقیهٔ قراردادهای بانکی و اقتصادی، باید کیفیت آن روشن و معلوم شود تا بتوان هریک را به عقودات شرعی ارجاع داد و روا یا ناروا بودن آن را آشکار ساخت.

٦-دربارهٔ تفاوت بین *فقه* شیعه و *فقه سنّت*؛ می‌دانید که بنای فقه برزمینهٔ *اصول‌فقه* است و چون میان اصول اهل سنّت و اصول فقه اهل تشیّع، اختلاف هست. طبعاً دراحکام واستنباطات وقواعد فقهی هم، موارد اختلاف و تفاوت، بسیار است. اصول فقه اهل سنت، "کتاب، سنت، إجماع، قیاس، استحصاب" و اصول‌فقه اهل تشیع، "کتاب، سنت، عقل وإجماع" است که‌میان ایشان، درتعاریف و مصادیق‌هریک ازاینها وحتی درمشترکات‌هم اختلاف‌نظر وجوددارد گرچه درکل، اشتراکات فراوانی باهم دارند والبتّه نشان‌دادن موارد اختلاف واتفاق فقهیْن،اینجا میسر نیست وبااستفاده‌ازعلوم ومطالعه‌وتحقیق‌در کتب‌هردو،برآن آگاهی می‌توان یافت.

۷-تعریف‌شیعه‌وسنی‌ازحدیث، باهم‌برابرنیست وظاهراً، دراصول‌فقه‌آنان، حدیث‌پیامبر،بایدازطریق‌ائمه‌وراویان ازایشان‌وراویان‌معتبرشیعه‌روایت‌شود یاگفتهٔ خودامامان باشد؛ممکن است‌حدیث‌یاروایتی‌ازپیامبر(ص)،میان‌ماوایشان‌مشترک‌باشدواهل‌سنت،آن‌راصحیح‌بدانند،امامِلاک‌شیعه‌برای‌صحت‌حدیث،همان‌است که گفتیم‌واصولاً،ازنظرآنان،فرقی‌بین‌حدیث‌پیامبریاروایت‌ائمه،درسندیت‌وجودندارد.

۸- دراصول‌اعتقادات، شیعه واهل‌سنت ومعتزله، در" توحید، نبوت و معاد"، هریک،باتعاریف‌وبرداشتهای‌خود،مشترکند؛ اما شیعه،"عدل"را از معتزله گرفته‌ودر "امامت"،بااهل‌سنت‌ومعتزله،اشتراکی‌ندارد؛به‌علاوه،شیعه،درروش کلامی‌خویش،از معتزله‌پیروی‌می‌کندودرعقایدزیر،تابع آنان‌است:۱-حکم‌عقل‌وشرع،یکی‌است،۲-حسن‌وقبح‌اشیاء،عقلی‌است،۳-قرآن،مخلوق‌است،٤-عالم،قدیم‌است،٥-خداوند،دیده‌نمی‌شود،٦-انسان،خالق‌اعمال‌خویش‌است‌وچندموردیگر-والله‌أعلم.

خداوند،همهٔ‌برادران‌وخواهران‌دلسوزدین‌واهل‌تحقیق‌راموفق‌وپیروزگرداند -آمین. والسلام، ختام الکلام.

بی‌نام، **محمدسعیدنقشبندی-۷۹/۸/۱۰**

(۲۴)

جواب چند سؤال دربارهٔ زکات

... اوّلاً، طبق نص قرآن واحـادیث پیـامبر (ص) سنت ایشـان و فقـه همهٔ مذاهب اسلامی، "زکات"، واجب و یکی از فروع مهم دیـن اسـت؛ زکـات، یعنی پاک کردن وتزکیه ودر اصطلاح شرع اسـلامی، یعنـی پـاک کردن و جداکـردن و پاکیزه کردن اموال انسان، طبق قانونی معلوم ازآن مقـدار سـهمی که خداونـد بـرای افرادی مشخص، روشن کرده است.

زکات، از اموال زیر داده می‌شود: محصولات کشـاورزی، همچـون گنـدم، جو و نخود و ذرت و سایر حبوبات دیمی و آبی، و از حیوانـات، همچـون گـاو، و بز، گوسفند و شتری -که خرج ونفقه‌ای ندارند وخود می‌چرند- و از پول و طـلا و نقره، به شرطی که همهٔ اینها، به حد نصاب (حدی که زکات آنها واجـب می‌شـود) برسند و پول و طلا و نقره، علاوه بر نصاب، یکسال از داشـتن آنـها گذشته باشد. حد نصاب محصولات کشاورزی، ۵ وِسق (حدود ۲۲۵ من) و حد نصاب طـلا، ۲۰ مثقـال اسـت. در محصـولات کشـاورزی دیمـی، حـد زکـات، یک‌دهـم و در محصولات‌آبی، حدزکات، یک‌بیستم می‌باشد، ودرطلا، از ۲۰ مثقال، نیم مثقـالش، زکات داده می‌شود وهمچنین است پول نقد که با توجه به پشتوانه‌اش -که امـروزه، طلا است- حساب می‌شود، یعنی: زکات پول نقد، حد نصابش، وقتـی اسـت که بـه قیمت ۲۰ مثقال طلا در آن روز، رسیده و یکسال بر آن گذشته باشد، بدون تغییر.

زکات، مطابق تعیین قرآن، به افراد زیر داده می‌شـود: ۱- فقـیر، کسـی اسـت که نه مالی دارد و نـه کـار و کسبی، اشـخاص فلج، معلـول و نابینـا و...، از ایـن قبیلند؛ ۲- مسکین، کسـی اسـت که مـال یـا کسـب و کـار دارد ولـی بـرای نفقـه و خرجش، کافی نیسـت؛ ۳- عـامل، کسـانی هسـتند که زکـات را از صاحبـان مـال

می‌گیرند و بر فقرا و مستحقین زکات، تقسیم می‌کنند، البته، در صورتی که صاحب مال، خودش زکات واجب خویش را تقسیم کند، این قسمت نمی‌ماندو نیست؛ ٤- بدهکارانی که از راه مشروع یا به سبب نفقهٔ عیال مدیون گردیده‌اند؛ ٥- فی‌سبیل‌الله، کسانی که محض، در راه خدا و برای این که کلمهٔ دین و پرچم اسلام بلند باشد، جهاد می کنند و پولی از دولت اسلامی نمی‌گیرند؛ ٦- مؤلفة القلوب، کسانی هستند که تازه، به دین حنیف اسلام مشرف گردیده و دین خود را به کلی ترک کرده‌اند؛ ٧- در راه آزادی برده‌هایی که در صددند خود را از بند بردگی رها کنند؛٨- ابن‌سبیل، مسافرانی هستند که از وطن خود دور شده و در میان راه، بی‌خرج مانده و برای بازگشت به منطقهٔ خود، پولی ندارند. ناگفته نماند، در این زمان که ما هستیم و در کشورما، عامل و برده، وجود ندارند.

مسألهٔ "خُمس" از اموال، در مذاهب اهل‌سنّت، واجب نیست.

ثانیاً، پیش دانشمندان و هرعاقلی روشن است و پوشیده نیست که هر انسان، وقتی که به حد بلوغ رسید وعقل و تشخیص یافت، باید در این عالم و نفس خود دقت کند و قبول اسلام، لازم است؛ آن گاه، به دل، "تصدیق" و به زبان "اقرار" به ایمان کند و اعضای ظاهر و جوارح بدن رابه کار گرفته و به دستورات دین "عمل" کند، تا فردای قیامت، شاد وآزاد، به حضور پروردگار خویش نایل و در جوار بزرگان و صالحان، محشور گردد-إن‌شاءالله.

دعاگوی خیر همگان،

محمدسعید نقشبندی

پاییز ۷۹

(۲۵)

دربارهٔ بدعتها

«إِذٰا ظَهَرَ الْبِدَعُ وَلَعَنَ آخِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَهٰا، فَمَنْ كٰانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ، فَلْيَنْشُرْهُ، فَإِنَّ كٰاتِمَ الْعِلْمِ يَوْمَئِذٍ، كَكٰاتِمِ مٰا أَنْزَلَ اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ»[1].

دراین وقت واوان، شنیده ودیده می‌شود که بدعتهای زیادی میان مردم رواج دارد و به کلی، سنت حضرت رسول(ص) را به‌حدی پوشانیده است که اگر کسی از سنت بحث بکند، آن را می کوبند و گویندهٔ آن را اهل بدعت می‌شمارند. در اینجا، برشمردن این بدعتها و نوشتن آنها، به طول می‌انجامد؛ اما به چند مورد از آنها اشاره می کنیم: از جمله، این که علماء وسلف صالح را به‌باد انتقاد می گیرند و می گویند: ایشان، با مردم خائن بوده‌اند و قصور کرده‌اند و این که ذکر را- با وجود آن که آیات زیادی در امربه‌آن هست و دراحادیث وکتب فقه به ذکر بعد از نماز تصریح رفته است- بدعت می‌شمارند و این که بعضی از "اهل علم"، گفته‌اند: در مسجد ما، هر که نماز بخواند، باید سر را برهنه کند و اوراد نخواند و فاتحه را قرائت ننماید و خودشان، از آن دوری می‌جویند و عمداً ترک می کنند؛ و مسایل بسیار دیگر که فقط بدعتهای دینی، در اینجا مد نظر ماست.

فقیر، به امید این که خداوند، همه را دل آگاه برای قبول بدهد و توفیق تبلیغ عنایت فرماید که مشمول تهدید حدیث فوق نشویم، به ذکر دو دلیل (از آیه و حدیث) می‌پردازم وچون نقل استنادات وعبارات ودلایل بسیار، موجب خستگی و ملال است، به همان دو مورد بسنده می کنیم که برای کسی که درصدد جستجو و قبول حق است، کافی است.

---

[1] -فیض‌القدیر، ج.۲، ص. ۴۵۱، حدیث ۷۵۱.

اوّل، آیات: آیات ۴۱و۴۲ سورهٔ احزاب، با تفسیر آن از تفسیر "روح‌المعانی شیخ محمود آلوسی"، جزء ۲۲، ص. ۴۲: «(یَاأَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُواالله): [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدارا ذکر کنید]، بدانچه او جَلّ‌جلاله شایسته است از تهلیل [(گفتن لَاإِلٰهَ إِلاَّ الله)] و تحمید [(گفتن اَلْحَمْدُلِلهِ)] و تمجید [(گفتن اَللهُ أَکْبَرْ)] و تقدیس [(گفتن سُبْحَانَ‌الله)]، (ذِکْرًاکَثِیرًا): [ذکری بسیار]، آنچنان که بیشترِ اوقات و احوال شما را فرا بگیرد، همچنان که بسیاری ازعلما گفته‌اند ونیز، از "ابن عبّاس" روایت شده است که گفت: "ذکر کثیر، آن است که خداوند متعال، فراموش نشود وازیاد نرود"...»؛ مفسر، در اینجا، از علمای اسلام نقلهای زیادی دربارهٔ "کثرت" و چگونگی و چیستی آن و این که ذکر اسماءالله چگونه است، کرده که مراجعه بدان، مفید فایدهٔ بسیار است. ادامهٔ آیه‌ها: «(وَسَبِّحُوهُ): [او را تسبیح کنید]، خدای سبحان را-جل و علا- به دل و زبان، از آنچه شایان ساحت قدس وی نیست، پاک کنید و او را از عیب ونقص بری بدانید، (بُکْرَةً وَّعَشِیًّا): [سحرگاه وشامگاه]، یعنی اول وآخر روز و نام بردن این دو وقت، به معنی اختصاص ذکر تنها به این دو زمان نیست، بلکه از آن رو است که فرشتگان شب وروز، هردو، درآن دو زمان حاضرند...»؛ سپس،در تفسیر، شرح وتفصیل بسیاری دراین مورد هست. درطی سوره‌های قرآن، آیاتی که امر به‌ذکردرآنها هست، زیاداست وهمین آیه، به‌حال هراهل ایمان ومؤمنی، کافی است.

دوم، حدیث: "امام نووی"، از "صحیح امام بخاری وامام مسلم"، در کتاب "ألأذکار" خویش، حدیثی نقل می کند که بدین شرح است: «...فقرای مهاجرین، نزد پیامبر آمدند و عرض کردند: ثروتمندان، همهٔ درجات بلند واجر وپاداش و نعمتهای همیشگی و دائمی بهشت را می‌برند چون که آنها نماز وروزهٔ ما را انجام می‌دهند و به علاوه، با مالشان، حج و عمره و جهاد می کنند و زکات و صدقه می‌دهند؛ حضرت فرمود: اینک، به شما چیزی یاد می‌دهم که به سبب انجام آن، به

کسانی که پیش از شما رفته‌اند، می‌رسید و بر کسانی که پس از شما می‌آیند، پیشی بگیرید وهیچ‌کس از شما بزرگتر نیست مگر آن‌که عمل شما را انجام دهد؛ عرض کردند: بله،ای پیامبر خدا![بفرمایید]؛ فرمود: پشت سرهرنماز،۳۳ بار گفتن هریک از کلمات تسبیح وتحمید وتکبیررا عادت وورد خود سازید»،حدیث۱۶۸، ص.۱۱۲؛ دردوحدیث بعد از این، باکمی تغییر، گفتن " لَاإِلٰهَ إلَّااللهُ وَحْدَهُ لَاشَرِیکَ لَهُ،لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ،بِیَدِهِ الْخَیْرُوَهُوَعَلٰی کُلِّ شَیْئٍ قَدِیرٌ" را نیز اضافه دارد.

باقی کتابهای فقه وحدیث، این موضوع را با موضوع عمامه وخواندن فاتحه بعد از نماز وغیره را درخود دارد؛ از قبیل کتب "تحفه"، ج.۲،صص.۱۰۳-۱۰۲و "مغنی"،ج.۱،ص.۱۸۲و "فتاوای کبری"،ج.۱،ص.۱۵۸و "فتاوای رملی برهامش فتاوای کبری"،ج.۱،ص.۱۶۰ و "إعانةُ الطّالبین"،ج.۱،صص.۸۰۳-۸۰۰.

در همهٔ این موضوعات، برما، مؤمنان و مسلمین به خصوص برکسانی که مسؤولیّتی دینی یا اخلاقی برعهده دارند، عمل به سنّت پیامبر واتباع حضرت فخر کائنات -علیه‌السّلام والصّلوات- وتبلیغ وترویج آن -تا حدّ امکان -لازم است.

و حامل براین که این خاکپای کمترین مؤمنان، این مطالب را به رشتهٔ تحریر درآورم، همان حدیث شریف مذکور در اوّلِ مقاله ومشاهده وشنیدن مسائلی است که درجامعهٔ ایمانی واسلامی وجود دارد وخیلی جای اسف است.

خداوند، به کرم بی کران، همگی را دلِ آگاه و چشمِ بینا وهمّتِ بلند وکوشا دهد تا خود وخانواده واجتماع خویش را بـه راه و روش نبی(ص)، دعوت کرده، وادار سازیم-آمین،وَمٰاذٰلِکَ عَلَی اللهِ بِعَزِیزٍ.

بی‌مقدار سرگردان،

محمدسعید نقشبندی

۸۰/۸/۹

(۲۶)

نگاهی کوتاه به یک استفتاء شرعی

جمعی از *اهل طریق*، نامه‌ای به‌عنوان استفتاء، به"استادمرحوم مبرور کلاشی" نوشته‌اند که: آیا گفتن اسم خدا، حی، هو یا غیره(ذکر) بادف و همراه با صدای آن، مطابق شرع، جائز است یاخیر؟ جناب استاد، درپاسخ خود، مطابق آنچه در کتب شرع است، عمل کرده و گفته اند: «درصورتی [که] اهل طریق ودرویشی واهل تصوف، درحال جذبه، ذکر الله وصلوات و باقی اسماء خداوند بگویند، شرعی است...». و چنان که ملاحظه می‌شود، ایشان، به دف وهمراهی آن با ذکر اشاره‌ای نکرده و نامی از آن نبرده‌اند، اما، مستفتیان، مطابق رأی و اشتهای خود، پاسخی از نوشتهٔ استاد بیرون آورده و استدلالی بی‌پایه کرده‌اند که ذکر اسماء الله، با دف و نواختن آن، درست است؛ در حالی که استاد، گفته‌اند: «اگر اطرافیان (دور و بر)هم، [با آن فرد مجذوب] تکرار ذکر نمایند، شرعی است» و قید"بادف" را نیاورده‌اند.

اینک، ما در اینجا، برای رفع این سوءبرداشت واثبات این که نواختن آلات لهو(دف وغیره) با ذکر و به نیت تقرب، حرام است، دو نقل از کتب معتبر تفسیری و فقهی می کنیم -امید است همگان را مفید افتد. ۱-«(...وَذَرِالَّذِینَ اتَّخَذُوادِینَهُمْ لَعِباًوَلَهْواً...)،[انعام، ۷۰]:...وَیدخلُ فی عمومِ هذهِ الآیةِ، مَن إتَّخذَ دینَ الأسلامِ لَهواً و لعباًوأَحدثَ فیه مٰا لیسَ منه، کَالخوارجِ وبعضِ من یَدعی الإنتسابَ إلی الصّالحینَ، حیث جعلواالطَّریقةَ المُوصِلَةَ إلی اللهِ،طبلاًوزمراًوأَحدثواأموراًلاتَحِلُّ فی دینِ الله...».حاشیةُ-الصّاوی،ج.۲،ص.۳۳. ۲-«(سُئِلَ-رحمهُ‌الله تعالی-عَمّا صُورَتُه):مایَتعاطاه جَهلَةُ المُتصوِّفَةِمن الطَّیران والقَصب والصِّیاح والرَّقص وإعتقادهم أَنَّ ذالکَ،قربةٌ[...إلی قولِهِ]: وهل ذالک صغیرةٌأوکبیرةٌوَهل یَکفرمن إعتقدالتَّقرُّبَ بِه إلی اللهِ-سُبحانه و تعالیٰ؟

(فَأَجابَ -نفعنا الله سبحانه و تعالی بعلومِه -بقوله): قد أَشبع الأئمّةُ، کـ"العزّ بن عبدالسّلام" فی "قواعدِه"، الکلامَ فی ذالک وَلا بأسَ بِالکلامِ عَلیها، باِختصارٍ، فنقولُ: أمّا الدّفُ، فَمباحٌ، مطلقاً حتّی لِلرّجال کما اِقتضاه إطلاقُ الجمهورِ و صَرّح بهِ "السُّبْکِیُّ" [... إلی قوله]: ونیّةُ التّقرّبِ بذالک، لا یخفی علی أَحدٍ أنّهُ حرامٌ...». الفتاوی، ابن حجر، ج.٤، ص.٣٥٦.

ترجمهٔ عبارت ۱: «(...ای محمد! آنان را ترک کن که دین خود را لهو ولعب گرفته و ساخته‌اند...): درعموم فحوای این آیه، آنان که دین اسلام را لهو ولعب ساخته و دراسلام چیزی پدید آورده‌اند که از آن نیست، مانند "خوارج" وبعضی از کسانی که ادعای انتساب به صالحان دارند -که طریقهٔ عرفانی رساننده به خدا را، تبدیل به طبل ومزمار کرده وچیزهایی احداث کرده‌اند که در دین خدا، حلال نیست- نیز داخل می‌شوند ومشمول امرند».

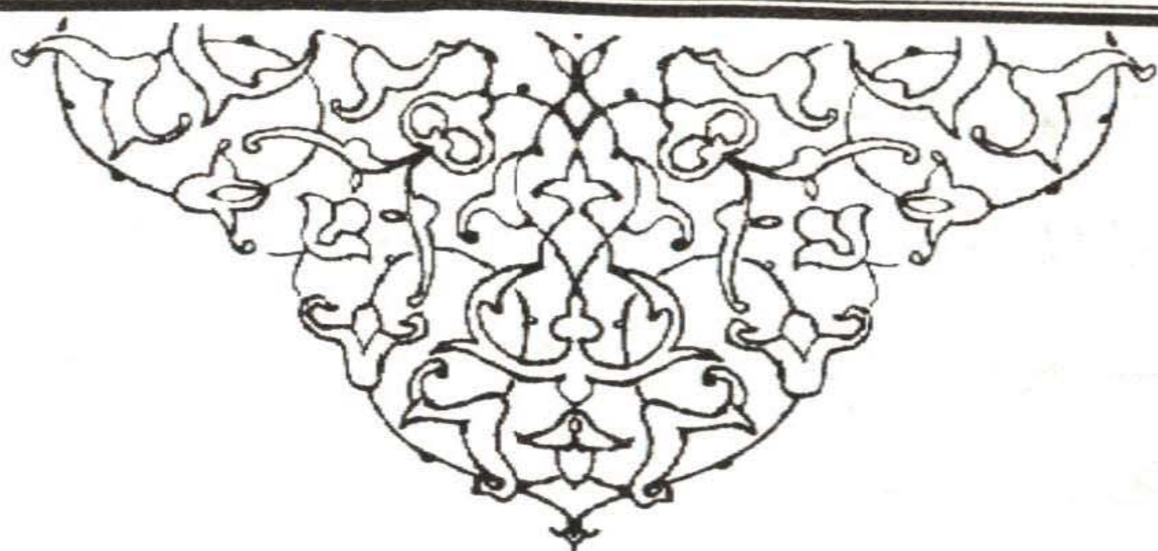
ترجمهٔ عبارت ۲: «از ایشان -خدایش رحمت کند- ازاین مسأله، پرسیده شده: آیا آنچه که بی‌دانشان ازاهل طریق، ازقبیل پرواز ونواختن نی وفریاد کشیدن ورقص انجام می‌دهند واین که عقیده دارند این کارها، عبادت خدا وتقرب به‌سوی اوست، گناه صغیره یا کبیره است؟ وآیا معتقد به تقرب بودن آن، کافر می‌شود؟ "شیخ ابن حجر" -رحمه‌الله-، جواب دادند: امامان گذشته، مانند "عزبن عبدالسلام" در کتاب "قواعد"ش، دراین باره، به تفصیل سخن گفته‌اند و مختصرا، دربارهٔ آن سخن گفتن اشکالی ندارد؛ گوییم: امادربارهٔ دف، مطلقاً، حتی برای مردان هم، حلال است چنان که اطلاق جمهور علماء و تصریح "شیخ سُبْکی" بر آن دلالت می کند [... تاآنجا که می گوید]: اما بر کسی پوشیده نیست که دف زدن [تنها یا باذکر] به‌نیت تقرب به سوی خدا، حرام است...».

خداوند، به لطف خود، همه را عرفان راستین بنماید- آمین.

محمدسعید نقشبندی

زمستان ۸۰

فصل دوم



مقالات عرفانی - اخلاقی

(۲۷)

بحثی دربارهٔ اقوال و افعال برخی مردم

أَلْحَمْدُلله رَبِّ العالَمین وَالصَّلوةُ والسَّلامُ عَلی النَّبیِّ وآلِهِ وأَصْحابِه أجمعین.

وَ بعد، مخفی نماند که بسیاری از اقوال و افعال مردم این زمان، گناه و مخالف شریعت غرّاء است که در این برگه، آنها راشرح نتوان داد، ولی در اینجا، چند مورد از آنها را که بیشتر قابل بحثند، همراه با ذکر مفاسد و زنندگی و زشتی و سببیّت آنها در ریشه کنی اخلاق و دین و ایمان و تقوی، مطابق شرع انور بیان می کنیم، شاید موجب نفع و باعث آگاهی مسلمانان و دست کشیدن و خودداری- کردن مرتکبان از آنها شود.

اوّلِ آنها، گفتن *کلمهٔ کفر* ویا برزبان آوردن یا انجام چیزی که به حرمت دین اسلام ومُقدَسات آن لطمه وارد کند و به بی‌مبالاتی و بی‌اعتنایی نسبت به دین منجر شود که مفاسدونتایج آن، قابل حصرنیست ولی به بعضی ازآنها، تصریح خواهیم کرد، این که: اگر گوینده یا انجامْ‌دهنده، برآن حال و بدون توبه بمیرد، کافر و از دین حنیف اسلام بیرون است و نیز این که: اگر زن یا مردی- که میان آنها، صیغهٔ نکاح جاری شده ولی دُخول صورت نگرفته باشد- مرتکب آن شود، در حال، طلاقش *بائنه* وواقع است واحتیاج به تجدید نکاح دارد و آن‌دو، از یکدیگر ارث نمی‌برند وهمچنین دیگران؛ و در صورتی که بین آن‌دو، نکاح ودخول واقع شده باشد، چنانچه زن، درزمان *عده* مسلمان نگردد وتوبه و انابه نکنند، بازاز یکدیگر حرام هستند و رانندهٔ لفظ، کافراست واگر بچه‌ای دربین آنها باشد، وارث آنها نیست و مطابق مذهب "امام اعظم "(رض.)، هرعملی که قبلا انجام داده، از قبیل: نماز، روزه، حج و زکات، باید بعد از توبه، قضا کند و مطابق مذهب "امام شافعی "(رض.)، آن

اعمال، بی‌ثواب می‌ماند و اگر پدر و مادر و یا برادر داشته باشد و در آن حال فوت شود، از آنها ارث نخواهد برد.

دوم، *راندن لفظ طلاق* و آن را شعار خود کردن و بدان سوگند خوردن در میان اقران خود؛ هر کس، این لفظ را عادت خود کند و بدان سوگند بخورد، کارش، عاقبت، منجر به فراق و جدایی بین او و زنش خواهد شد و معلوم است که هر کس، طلاقش واقع شده باشد و در آن حال، با زنش، عمل زناشویی انجام دهد و آن را حلال بداند، کافر است؛ مفاسد این عمل و گفتهٔ زشت نیز بسیار است که به ده مفسدهٔ آن اشاره خواهیم کرد: اوّل، این که به غیر خدا و صفات او سوگند خورده و این گونه سوگند، حرام است؛ دوم، مخالف قرآن و حدیث نبوی رفتار کرده و معلوم است که مخالفت آنان، منجر به کفر است؛ سوم، این که در امانت خیانت کرده و نقض عهد و پیمان خود کرده است چراکه این زن، به لفظ خدایی و عهد او حلال شده است و فرد، این عهد را به هم زده است؛ چهارم، با آن حال، گمان می‌برد که زن حلال وی است، درحالی که زن بر او حرام است؛ پنجم، فکر می کند که اولاد بعد از وقوع طلاق، به او نسبت دارند و فرزند ویند، در حالی که آنان، اولاد زنا ونطفهٔ حرام هستند؛ ششم، این که اولاد منسوب به او، فردای قیامت، سرگردانند و از پدر و مادر خود، تبرّی می‌جویند؛ هفتم، این که درصورتی که اولاد او پیشتر از خودش بمیرند و دارای ثروت باشند، اگر از ترکه و میراث آنها ارث ببرد، ناحق برده و شرعاً، مال وی نیست؛ هشتم، در حال سوگند به طلاق، حسنات او بی‌فایده‌اند و در دیوان حسنه‌اش درج نخواهد شد؛ نهم، این که با فاسقان و بدکاران، در قعر پایین دوزخ قرار می گیرد؛ دهم، این که از شفاعت کبرای حضرت رسول -علیه‌السّلام- محروم می‌ماند.

و نیز از جملهٔ آن اقوال و افعال است: بسیار سوگند خوردن، دروغ گفتن، تهمت زدن، خیانت کردن، سوگند ناحق یادکردن، کم‌فروشی، بی‌انصافی در معاملات، رباخواری و سودخواری -که به معنی اعلام جنگ با خدا و پیامبر است- دزدی کردن و رعایت نکردن حقوق دیگران در مال و ناموس ایشان، که بسیاری از مفاسد بالا که بر شمردیم، از نتایج این گونه اعمال نیز هستند و نیاز به تکرار آن نیست و در خانه، اگر کس است، حرفی بس است.

خدای، به کرم خود، دل کلیّهٔ افراد امّت اسلام را به فراگرفتن حقایق اسلام و دین پاک نبی- علیه‌السّلام- وادار و از آن، بهره‌مند کند تا آنچه را حق است، به جان قبول کرده، از هرچه باطل و رو به گناه و کفر است، دوری گزینیم و عادت حضرت رسول (ص) و یاران وآل و تابعان وی را شِعار و دثار و لِباس خود سازیم -آمین.

کمترین افراد مؤمنین،بی‌نام،

محمّدسعید نقشبندی

۵۲/۹/۱۸

(۲۸)
تصوّف و تزکیه

مُقدّمه

این که گفته می‌شود شفاعت، ساختهٔ دست "صوفی" است، سخنی نادرست بوده و ناشی از عدم آگاهی به نصوص قرآن و حدیث است، چراکه با یک نگاه گذرا و سطحی هر صاحب فکر سالم و هر عاقلی به وضوح درخواهدیافت که شفاعت، جایگاهی واقعی و والا در دین مبین اسلام داشته و منکر آن، دست به انکار یکی از مسائل به اثبات رسیدهٔ این دین حنیف زده است.

و امّا این که عده‌ای به‌نام صوفی و درویش -که در واقع از اصل تصوف بی‌خبرند-بدون انجام عمل خیری، چشم انتظار شفاعتند،آن مسأله‌ای‌دیگر است که درجای دیگری باید ازآن بحث‌نمود. هدف ما دراین نوشتار،گشودن راهی برجویندگان طریق حق و حقیقت است - آنان که بدون هرگونه کینه و بغضی درصدد یافتن حقایق هستند- تا نقاط مبهم روشن شده و پرده از حقایق برگرفته‌شود وهدف نهایی، جلب رضایت حق‌تعالی واظهار عبودیت است،چراکه: «وماخلقت‌الجن والأنس‌إلاليعبدون». اینک، به اصل موضوع می‌پردازیم و امیدواریم که خوانندگان عزیز وحق‌طلب،ازراه تحقیق، دریابندکه خدا وپیامبر واولیاءِ وی، چگونه تشنگانِ راهِ وصالِ ایزد وسوختگانِ وادیِ فراق وحیرت را به آبِ زُلالِ وصل ودرکِ لقایِ وی راهنمایی کرده و به‌آنان، مژده‌ای جانفزا و نویدی سرشار از نور و صدق و صفا می‌دهند.

چنان‌که درقرآن آمده، پیامبربزرگ‌خدا، حضرت‌ابراهیم-علیه‌الصّلاةُوَ السّلام- می‌فرماید که: «وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً یَتْلُوعَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ

وَيُزَكِّيهِم»[1]. "علّامهٔ آلوسی"، در تفسیر "روح‌المعانی"(ج.۱،ص.۳۴۷)، درذیل این آیه، می‌نویسد: «... :آنها را از مردار شرک و پلیدی و وسوسه و بوی گند گناهان پاک کند که این اشاره است به تزکیه و منزه ساختن دل از اخلاق زشت وعادات ناپسند (تخلیه) همان گونه‌که تعلیم به معنی آراستن قلوب به صفات نیکو واخلاق حسنه (تحلیه) می‌باشد».

خداوند متعال، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»[2]؛ درهمان تفسیر (ج.۲۱، ص.۲۱۳) آمده است که: «خداوند، مجاهدت را به طور مطلق ذکر کرده تا شامل همهٔ مجاهدتها، اعم از باطنی وظاهری بشود ومنظوراز "لنهدینهم سبلنا"، راههای سیر وپیشروی به‌سوی‌خدا و رسیدن به وی است ومنظور ازهدایت درآیهٔ مذکور، ازدیاد هدایت درطریق خیر وتوفیق در پیمودن‌آن راه است، چراکه جهاد، هدایت است یا چیزی مترتب برآن؛ دلیل این مدعا، این‌آیهٔ شریفه است که خداوند می‌فرماید: "وَالَّذِينَ اهْتَدَوا زَادَهُمْ هُدىً»[3]، ونیز درحدیث آمده است که: "هرکه بدآنچه می‌داند عمل کند، خداوند، علم آنچه‌راکه ندارد به‌وی خواهدداد"»؛ آری، عمل به‌علم موجود،موجب گشوده‌شدن دروازهٔ "علم‌لَدُنّی" ازجانب حق‌تعالی می‌شود وسبب می گردد که افراد امی و ناخوانده، به بهره‌ای از علوم ومعارف دست یابند که کمتر کسی ازعلماء بدان رسیده‌باشد؛ این افرادعامی، با درپیش گرفتن راه تقوا و پرهیزگاری وپیروی از قرآن وسنتهای پیامبراکرمﷺ، از دوستان خدا شدند وبهرهٔ علم لدُنّی یافتند، اینان، گرچه -ظاهراً- علمی نداشتند، درواقع

---

[1]-بقره، ۱۲۹: «و از میانشان پیامبری بر آنها مبعوث گردان تا آیات تو را برایشان بخواند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه‌شان سازد».

[2]-عنکبوت، ۶۹: «کسانی راکه در راه‌ما مجاهدت کنند، به راههای خویش هدایت می کنیم».

[3]-محمد، ۱۷: «آنان که هدایت یافته‌اند، خداوند، به هدایتشان می‌افزاید».

صاحب علومی ممتاز و بی‌مانند بودند که بهره‌مندان از آن، بسیار نادرند؛ از جملهٔ این مردان، می‌توان به حضرات "معروف کرخی"، "بایزید بسطامی"، "ابوالحسن خرقانی" -قدَّس اللهُ أسرارَهم اجمعین- و بزرگانی دیگر اشاره کرد.

درسورهٔ مائده آمده است که: «بر آنان که ایمان آورده، عمل صالح انجام می‌دهند، در آنچه می‌خورند، گناهی نیست»: منتها از آن چیزهایی که بر آنان حرام نشده است چراکه خداوند، درادامه، فرموده: «إِذٰا مَا اتَّقَوا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ»، "شیخ بیضاوی"، در تفسیر این آیه، می‌فرماید: «... : ازحرام بپرهیزند و بر ایمان و عمل صالح ثابت‌قدم باشند و از آنچه که بعد از نزول آیه بر آنان حرام می‌شود -مثل شرب خمر- بپرهیزند و به حرام‌بودن آن اعتقاد داشته باشند و برتقوی و پرهیز از گناه استقامت ورزیده، به اعمال نیک روی آورند و...».

درآیهٔ کریمهٔ ۹۶ سورهٔ مبارکهٔ مائده، سه‌بار، ازتقوی وایمان نام‌برده‌شده‌است، صاحب تفسیر بیضاوی، حکمت این تکرار را چنین بیان می‌فرماید: «این تکرار، یا به اعتبار اوقات سه‌گانه، یا به اعتبار حالات سه‌گانه‌ای است که وجود دارد»؛ از نظر ایشان، به اعتبار اوقات، سه‌حکم وجود دارد؛ اول، آنچه از اول حرام بوده است، دوم، اموری که بعدا حرام می‌شوند وسوم، وقت ومدت دوام برآنهاست؛ واما حالات سه‌گانه: «۱- کاربرد تقوی وایمان فرد با خودش (دربارهٔ نفس خودش)، ۲- به‌کاربردن تقوی وایمان فرد با جامعه ومردم، ۳- کاربرد تقوی و ایمان شخص با خدای خودش (بینه وبین‌الله)»؛ در مرحلهٔ سوم آیه، به‌جای *ایمان*، احسان به‌کاررفته، تا اشاره‌ای باشد به آن حدیث نبوی که "حضرت جبرئیل"، معنای *احسان* را از پیامبر(ص) سؤال کردند و ایشان نیز در جواب فرمودند که: "احسان، آن است که خداوند راآنچنان عبادت کنی که گویی او را می‌بینی، اگر او را نمی‌توانی ببینی (به آن درجه از ایمان نرسیده‌ای)، یقین بدانی که او تو را می‌بیند". تکرار سه بارهٔ

ایمان و تقوی، احتمالات دیگری هم دارد؛ ازجمله، این که به اعتبار چیزهایی باشد که باید از آنها پرهیز کرد و اینها، سه تا هستند: ۱- ترک محرمات کند تا ازعقاب، در-امان باشد، ۲- شبهات را ترک کند تا از واقع شدن در حرام مصون بماند، ۳- برای پرهیز از آرزوهای پست، از برخی از مباحها دوری کند که بدین وسیله، خود را از خوهای پلید بشری پاک می گرداند؛ یا این که به اعتبار درجات ایمان است (درجهٔ ضعیف، متوسط و عالی)».

در تفسیر روح المعانی (ج.۷، تفسیر آیهٔ ۹۳ مائده) هم، آمده است: «هدف از تکرار، بیان درجات تقوی و ایمان است و رسیدن به اخلاص، یقین و طی درجات تزکیه و کمال و این حاصل نمی‌شود مگر با پرهیز از شرک و ثابت‌قدم‌بودن در آن پرهیز، ایمان به خدا و دستورات واجب او و پایداری در آنها و انجام اعمال صالحه که بدین گونه فرد، به صبر کامل دست یافته، به مرتبهٔ *مشاهدهٔ عینی* (اَلْاِحْسانُ اَنْ تَعْبُدَاللهَ کَاَنَّکَ تَراهُ. . . :احسان، آن است که خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می‌بینی. . .)، می‌رسد و این، همان چیزی است که خداوند متعال در قرآن کریم به آن اشاره فرموده است، آنجا که می فرماید: «اَحْسِنوا اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ»[1] و بدین گونه، تقرب خدا، حاصل می گردد».

درجای دیگر از قرآن آمده است: «وَذَروا ظاهِرَ الْاِثْمِ وَباطِنَهُ اِنَّ الَّذینَ یَکْسِبُونَ الْاِثْمَ سَیُجْزَوْنَ بِما کانُوا یَقْتَرِفُونَ»[2]؛ در این آیهٔ شریفه، منظور از "ظاهر الإثم"، آن گناهانی است که با اعضای ظاهری بدن انجام می‌پذیرد و منظور از "باطن الإثم"، گناهانی است که به اعمال قلب مربوط می‌شود؛ بنابراین، ما-همچنان که با دشمنان ظاهری (کفار و ملحدان)، به مبارزه برمی‌خیزیم-باید با دشمنان باطنی خویش (نفس و

1-بقره، ۱۹۵: «نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست دارد».

2-انعام، ۱۲۰: «و گناه را - چه آشکار باشد و چه پنهان- ترک گویید؛ آنان که مرتکب گناه می‌شوند، به سزای اعمالشان خواهند رسید».

شیطان) هم - که درد رون انسانند - مبارزه کنیم، چراکه پیامبراکرم (ص)، پس از بازگشت از یک غزوه بزرگ، فرمودند که: «ازجهادکوچکتر به جهاد بزرگتر برگشتیم» و جهاد بزرگتررا *جهاد با نفس* عنوان فرمودند. "شیخ قرطبی"، درتفسیر این آیه، می گوید: «علماء، دراین مورد نظرات گوناگونی داده‌اندکه ماحصل آنها، این است: ظاهر گناه آن است که به اعمال بدن مربوط می‌شود که خداوند از آن نهی فرموده است و باطن گناه هم آن اموری است که به اعمال قلب مربوط می‌شود که خداوند از آن هم نهی فرموده است و کسی به این مرتبه نمی‌رسد جز آن که *تقوی* و *احسان* کرده باشد»[۱].

اکنون و پس از این چند آیه که از قرآن کریم در این مورد آوردیم، برای بیان بهتر مطلب، یک حدیث هم از نبی‌اکرم ﷺ می آوریم:

« از "عمربن خطاب" -رضی‌الله‌عنه- روایت‌شده که‌فرمودند: روزی، پیش‌رسول خدا ﷺ بودیم، که مردی با لباس‌بسیارسفید وموی‌بسیارسیاه- که نه‌او را می‌شناختیم ونه گرد وغبار مسافرت بر او دیده می‌شد- حاضرشدو کنارپیامبر(ص)، به طوری نشست که دوزانویش را به زانوان‌آن حضرت نزدیک‌کرد ودستهایش را برروی زانوهای پیامبرنهاد وپرسید: ای محمد(ص)! اسلام چیست؟ پیامبر(ص)، فرمودند: آن است که شهادت دهی که جز *الله*، خدایی نیست و*محمد*، فرستادهٔ اوست و *نماز*را برپاداری و*زکات* بدهی و*روزهٔ رمضان* را بگیری و اگرتوانایی مالی داری به حج بروی؛ آن مرد، گفت: راست گفتی(درست است)؛[حضرت عمر -رضی‌الله عنه- می‌فرماید: تعجُّب ما، ازآن بودکه وی از پیامبرسؤال می کرد و وقتی که ایشان، به او جواب می داد، می گفت: درست است.]باز، پرسید: ایمان

---

[۱] -تفسیرقرطبی، ج.۷، ص. ۷۶.

چیست؟ آن حضرت(ص)، فرمودند: آن است که به خدا، ملائکه، کتب آسمانی، پیامبران، روز آخرت و تقدیر خیر وشر، اعتقاد داشته باشی؛ آن شخص، بازهم، گفت: راست گفتی؛ پرسید: احسان چیست؟ فرمودند: آن است که خدا را آن گونه عبادت کنی که گویی اورا می‌بینی واگر نمی‌توانی او را ببینی، بدانی که او تورا می‌بیند؛ پرسید: قیامت، کی برپا می‌شود؟ فرمودند: سؤال‌شده، ازسؤال کننده بهترنمی‌داند[...تا آخرسؤال وجواب]. حضرت‌عمر، می‌فرماید: بعد از آن، پیامبر، کمی ساکت ماند و آن گاه، فرمود: آیا می‌دانید این مرد که بود؟ عرض کردیم: خدا ورسولش بهتر می‌دانند، فرمود: این، "جبرئیل" بود که آمده بود تا دین‌را به شما بیاموزد. از این حدیث نتیجه گرفته‌می‌شود که: *نتیجه وخلاصهٔ اسلام و ایمان، احسان است* که درمرتبهٔ سوم از آیهٔ ۹۶ سورهٔ مائده به آن اشاره شده است.

روشن وواضح است که پیامبراکرم-صلی‌الله‌علیه‌وسلم- اسوه ونمونهٔوالا وبه تعبیرِ عُرفاء، *انسان کامل* است وبه همین سبب است که خداوند، خودمی‌فرماید: «مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمٰانَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»[1] وازخصوصیّات بارز آن‌حضرت(ص)، اخلاق نیکو وپسندیده است؛ حق‌تعالی، خود، دروصف رسول گرامیش، می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» وخودپیامبراکرم نیز درحدیثی، فرموده‌است که: «بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكٰارِمَ الْأَخْلٰاقِ: مبعوث شدم تا اخلاق حسنه را تکمیل گردانم».

درتفسیرروح‌البیان "شیخ‌اسماعیل حقّی"(جزء ۱۰،ص.۱۰۶)، درذیل آیهٔ فوق، آمده است که: «انسان، جسم وصورت ظاهری داردکه به چشم‌سردیده می‌شود و این عالم، عالم شکل وحواس است؛ علاوه برآن، انسان، دارای صورتی باطنی نیز هست که آن‌را سیرت می‌گویند که با چشم‌دل می‌توان دید وبا چشم‌سر نمی‌توان و

---

[1] -حشر،۷: «ازآنچه پیامبر، برای‌شماآورده‌است، پیروی وازآنچه شمارا نهی کرده‌است، اجتناب کنید».

این سیرت، اخلاق و رفتار وی است، پس همچنان که صورت ظاهر به اعتبار شکل و رنگ و وضع شخص، به زشت و زیبا تقسیم می‌شود، صورت باطن هم به اعتبار طبع و خوی، زشت و زیباست و به‌همین دلیل، گروهی، خوی را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند: یکی، خوی زیبا و محمود و دیگری، زشت و مذموم و بیشتر اوقات، منظور از خلق را همان خلق نیکو می گیرند و آیهٔ مذکور- که در وصف آن حضرت آمده- از همین جمله است؛ "امام رازی "هم، در این مورد، می‌فرماید که: خلق و خوی، یک ملکهٔ دورنی است، کسی که طبیعتا دارای اخلاق نیکو باشد، امور خیر درنظرش پسندیده و نیکوست و به دنبال انجام دادن آن امور می‌رود، به اعتبار دیگر، خلق آن حالتی است که درفرد وجود دارد و اورا در اقدام به امور خیر یاری می کند و درواقع، تسهیل کنندهٔ انجام امور نیکوست، اما اگر کسی در سرشت خود دارای این ملکه نباشد، باید مجاهدت کند و سعی به خرج دهد تا دارای این ملکه و خلق و خوی گردد و این کار، باهمنشینی و رفت‌و آمد با افراد نیکو امکان‌پذیر می گردد؛ چنانچه درحدیث نبوی، آمده‌است: "اَلْمَرْءُ، عَلیٰ دِینِ خَلِیلِهِ فَلْیَنْظُرْ أَحَدُکُمْ مَنْ یُخَالِلُ: شخص، دنباله‌رو دوست و همنشین خودش است، توجه کنید که با چه کسی دوستی می کنید" و درحدیثی دیگر، آمده است که: "لَا تُجَالِسُوا أَهْلَ الْأَهْوَاءِ وَالْبِدَعِ فَإِنَّ لَهُمْ غُرَّةً كَغُرَّةِ الْجَرَبِ: با اهل بدعت و هوای نفس، مجالست نکنید، چرا که رفتار آنان، مانند زخم شخص گر، به شما سرایت می کند"، همنشینی و مجالست با نیکان و صالحان امری پسندیده و معاشرت با افراد شرور و پست، امری مذموم است؛ روح و روان آدمی، خود به خود همیشه به سوی امور خیر و صلاح، کشیده می‌شود و غالباً به افراد نیکو کار علاقه می‌ورزد، این، یک موهبت و فضل الهی است که باید مدنظر داشت و از این بابت حق‌تعالی را سپاس گفت. همچنان که جسم آدمی به دلایل مختلفی دچار بیماری می گردد و به

پزشک ودارو محتاج می گردد، روح و روان آدمی نیز به دلایلی بیمار شده و نیاز به‌معالجه پیدا می کند، برای همین، بزرگان دین وروانشناسان اسلام، برای مداوای این بیماریهای درونی، کتب متعدد ذی‌قیمتی را تألیف کرده‌اند ودرآنها، ضمن شرح وشناسایی بیماریها، طرق معالجهٔ آنها را بیان داشته‌اند،[آنان بیان فرموده‌اند که افراد چگونه به اصلاح نفس خود بپردازند و خود را ازشر بیماریهای مذمومی چون حسد، بخل، بغض، ریا و. . .، نجات‌بخشند]».

حال که بدی پیروی از هوای نفس بیان شد ولزوم تزکیهٔ دل ازتعلقات و اخلاق نفسانی مورد تأکید قرارگرفت ومعلوم شد که شخص، جهت رهایی از بیماریهای مذموم درون ورسیدن به سعادت، باید به تزکیه و اصلاح نفس بپردازد، می گوییم که: انسان، در این کار، باید راه وروش صحیحی داشته باشد ولازمهٔ آن، پیروی ازکسانی است که این راه را با موفقیت گذرانده‌اند و درمدرسهٔ تصوف و تزکیه پیش بزرگان دین درسها آموخته‌اند؛ وتصوف، همین است ونه چیزی دیگر.

بنابراین، تصوّف به معنایی که بیان شد، نه‌تنها بدعت وخرافات‌نیست، بلکه نشأت‌گرفته‌ازچشمهٔ‌زلالی‌است که آل‌واصحاب‌وتابعین -رضی‌الله‌عنهم‌اجمعین- از آن سیراب گشته‌اند. صوفی ودرویش واقعی،آن کس‌است که از این تعالیم حیات‌بخش بهره گرفته‌باشد و دراین‌طریق ره پیموده‌باشد که اینان، به راه پیامبر رفته‌اند وجزآن‌را نامقبول دانسته‌اند، چنان‌که به نقل اقوالی ازآن بزرگان در این‌باره خواهیم پرداخت؛ نیز، اگر *معیارشناخت صوفی را تبعیّت از شریعت مقدّس و اخلاص درکار* قراردهیم، دیگرهیچ شخص جاهل ونادان یا هیچ فرد ریاکار ومتقلّبی، نخواهد توانست که به‌اسم اهل تصوّف وبه‌نام تزکیه، خلاف شرع واخلاق کند وبه‌اغواء مردم بپردازد ودامان بزرگان تصوّف وعرفان را بیالاید، بزرگانی که اینک، برای کسبِ فیض ازانفاسِ قُدسیّهٔ‌آنان ونشان دادن

چکیدهٔ عقایدشان و تکمیل مطلب، نمونه‌هایی ازفرموده‌های چندتن ازآنان را اینجا می‌آوریم.

"غوثُ السّالکین،عبدالقادر گیلانی" -قُدِّس سرُّه-، می‌فرماید: «مرید واقعی،آن است که همیشه به خدا روی آورد، از او اطاعت نماید و از غیراو رویگردان باشد، گفتهٔ غیر او رااجابت نکند، به‌آنچه در قرآن وسنت آمده، عمل کند ونسبت به غیرآن، کر وناشنوا باشد»؛ باز می‌فرماید: «کوشش ومجاهدت، جزبا مراقبت حق‌تعالی پایان نمی‌پذیرد ومراقبت،آن است که پیامبر(ص)،درحدیث جبرئیل [(حدیثی که وی، ازپیامبر، معنی‌احسان‌راپرسید)] به‌آن اشاره کرده‌است؛ زیرا مراقبه،آن است که بنده، همیشه‌بداند که خداوند،بر او آگاه ومطلع است واین، جزبامحاسبهٔ نفس واصلاح‌حال وپاسداشت دل، به‌دست نمی‌آید(ألغنیه، ج.۲، ص.۱۵۸)». **"شیخ جُنیدبغدادی"** -رحمه‌الله- که از بزرگان تصوف وعرفان است، می‌فرماید: «راههای رسیدن وپیوستن به خدا، برهمه بسته است مگر برتبعیت کنندگان ازسنت نبوی». **"سیّداحمدرفّاعی"** -رحمة‌الله‌علیه- می‌فرماید: «هرحقیقتی که شریعت آن را قبول نکند، بی‌دینی است». **"سیّد محمّدبُخارایی،مشهوربه‌شاهِ‌نقشبند"** -قَدَّسَ اللهُ تَعالی رُوحَهُ- می‌فرماید: «سراسرطریقهٔما،پیروی‌از سنت نبوی است، هرکس ازطریقهٔ ما(= سنت نبوی)، سرپیچی کند،باید بر ایمان او ترسید». **"امام‌شافعی"** -رحِمه‌الله- در دیوان اشعار خود، می‌فرماید که: فقه وتصوف، ملازم یکدیگرند:

فَقِیهاً وَصُوفِیاً فَکُنْ لَیْسَ واحِداً

فَإنِّي وَحَقِّ اللهِ إِیّاکَ أَنْصَحُ،

فَذٰلِکَ قاسٍ،لَمْ یَذُقْ قَلْبُه تُقیً،
وَهٰذا جَهُولٌ، کَیْفَ ذُو الْجَهْلِ یَصْلُحُ![1]

"**شیخ ابن حَجر هیتمی**"(رح.)، در کتاب "الفتاوی الحدیثیّه"، ضمن تأکید برصحیح- بودن ومطابق سنت‌بودن راه عرفا، می‌فرماید که: «از میان طریقه‌ها، "طریقهٔ نقشبندیه"، بیشتر برسنت پیامبر(ص) متکنند»؛ ایشان، درادامه، می‌افزایند که: «شریعت، همچون درخت است ومعرفت، ثمرآن و یا این که شریعت، شیر است و معرفت، کره، یا این که شریعت، دریاست وطریقت، کشتی است که درپی معرفت می گردد». "**شیخ عبدالحقّ دهلوی**"(رح.)، می‌فرماید:

طریقت، ازشریعت نیست پیش عارفان، بیرون
مثال آن، به کشتی ساز وشبه‌این، به‌دریا کن!

"**شیخ اجل سعدی**"-علیه‌الرّحمه- می‌فرماید:

محال‌است "سعدی!"که‌راه‌صفا توان رفت، جز درپی مُصطفیٰ.

از مجموع آنچه آمد، نتیجه گرفته‌می‌شود که تصوّف وعرفان واقعی، مطابق باآیات قرآن، احادیث نبوی واقوال ورفتار آل واصحاب ودیگر بزرگان دین است. وبی‌شک، اعمال و رفتارناپسند وخلاف شرع آن کسان که تنها، نام صوفی و اهل عرفان دارند، به هیچ وجه، نمی‌تواند دلیل بربُطلان و یا بی‌اصل واساس بودن

---

[1] -دیوان امام شافعی. به‌تصحیح *محمدعفیف‌زعبی*،چاپ‌سوم،بیروت-۱۳۹۲هـ.=۱۹۷٤م.،ص. ۳٤؛ ترجمهٔ اشعار به نثرونظم: هم فقیه وهم صوفی باش، نه فقط یکی ازآن دو، به خدا سوگند، من پنددهندهٔ تو هستم؛ زیراآن(فقیهِ بی‌تقوا)، قساوت قلب دارد ومزهٔ پرهیزگاری را نچشیده است و این(صوفیِ بی‌علم)، جاهل است، چگونه اصلاح می‌پذیرد؟!

فقیهی باش و صوفیی، نه از آنها یکی، جانا! که هستم ناصحت، حتما، به‌حق ایزد دانا؛
چه،آن قاسی بود، قلبش ز تقوا دور و بی‌بهره، واین،جاهل، چه‌سان صالح شود؟ ای‌عاقل‌بینا!

تصوّف وعرفان باشد، چراکه اسم یک چیز، با حقیقت آن فرق دارد ونباید فقط با اتّکاء بـه‌نام وعنوان کسی، وی را نمونهٔ کاملی ازواقعیّتِ مُدّعایش دانسته، او را تبلورِ حقیقیِ آن ادّعا(هرچه باشد) به حساب آورد.

در خاتمه، ازخداوند تبارک وتعالی، می‌خواهیم که به کرم خویش، همهٔ مؤمنان را به توحید واقعی رهنمون سازد، ایمان راستین را درقلوب آنان جایگزین گرداند، کینه وبغض وحسد را از دلهایشان بزداید، جهل ونادانی را-که مایهٔ بسیاری از گمراهیها و کجرویهاست- ازآنها دور گرداند، تفرقه ونفاق را از بین مسلمین ریشه کن سازدوبه‌تمامی مسلمانان،توفیق‌عمل خالصانه‌وبی‌ریاعنایت‌فرماید- إِنَّهُ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ عَنّٰا؛ إِنَّهُ لاٰ یُخْلِفُ الْمِیعٰادَ.

بارالها! مؤمنان‌را برکفّار ومشرکان پیروزگردان و دین محبوب خویش را درسراسر گیتی ودر تمام اقطارِعالم، گسترش‌ده ومحفوظ‌بفرما-آمین. حَتّٰی یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ.

وَالسَّلام علیکم ورحمةُاللهِ وبرکاتُه.

۲۳رمضان‌المبارک۱٤۰۹هـ.ق.،
دهم‌اردیبهشت‌ماه۱۳٦۸شمسی.

(۲۹)

ترجمهٔ گزیدهٔ وصیّتی از "امام اعظم، ابوحنیفه "(رح.)

که به یکی از شاگردان خود نوشته‌اند؛

«آرای "ابوحنیفه"-رضی‌الله‌عنه- دربارهٔ مردم وجامعه وپیوند ورابطهٔ عالم با اجتماعی که درآن زندگی می کند، آراء دانشمندی است که از حالات روحی و نفسی انسانها، آگاه است، درآن تحقیق می کند و درتحقیقش، ژرفنگراست، احوال آن را جستجو می کند وشیرینی وتلخی آن را چشیده است»؛ و وصیتی که ایشان، بدان، از شاگرد خود، "یوسف‌بن‌خالدسمتی"، هنگامی که به "بصره" رفته، خداحافظی کرده‌اند. شامل نکات زیادی ازتفکرات استوار و محکم اوست و اینجا، ما، گزیده‌ای از آن را نقل می کنیم که درآن، آمده است:

«...بدان که اگر با مردم، سوء برخورد داشته باشی، دشمن تو خواهند شد هرچند پدران ومادران تو باشند واگر با مردمی که خویشان تو نیستند، با رفتار نیک و کردار پسندیده رفتارکنی، برای تو، همچون پدران و مادران خواهند شد؛ اگر به بصره بروی و از درمخالفت با مردم آنجا درآیی وخود را از ایشان بزرگتر پنداری و به علم و دانش، خود را برآنان قوی و بلند نشان دهی و از معاشرت و مخالطت با ایشان روی گردانی و ازآنان دوری کنی و ایشان، از تو دوری کنند و آنان را دشنام دهی و ایشان تو را دشنام دهند و آنها را گمراه و اهل بدعت بخوانی و ایشان هم تو را گمراه و بدعی بخوانند، آن گاه، این عیب، به ما و به تو بر می گردد و گویی می‌بینم که تو، ناگزیر به فرار وگریز و انتقال از آنجا شده‌ای و این، شیوهٔ درستی نیست زیرا کسی که با افرادی مدارا نکند-که ناچار است تا زمانی که گشایشی از طرف خدا می‌شود، باآنان مدارا کند- عاقل نیست.

اکنون، وقتی که به بصره [یا هرجای دیگری] وارد شدی، مردم آنجا به استقبال ودیدار تو می آیند و حقت را رعایت می کنند و می‌شناسند، آن گاه، تو هم، هر کس را به جای خود بشناس و اهل شرف و بزرگی را احترام کن و اهل علم را بزرگ بدار و پیران و بزرگان را گرامی دار و با جوانان و کودکان، نرمی و مهربانی پیشه کن و به عامهٔ مردم نزدیک شو و با تبهکاران مدارا کن و با نیکان مصاحبت داشته باش و به قدرتمندان اهانت مکن و هیچ کس را تحقیر مکن و از مردانگی خود مکاه و اسرار خود را با کسی در میان مگذار و به دوستی کسی که امتحان نکرده‌ای، اعتماد مکن، با آدمهای سبک و پست‌فطرت، دوستی روا مدار و با کسی که در ظاهر حال، منکر تو است، الفت مگیر و از گشاده‌رویی و شوخی با سفیهان برحذر باش... و برمدارا و صبر وشکیبایی وبردباری و تحمل و خوی نیک و فراخدلی، مداومت و ملازمت داشته باش؛ لباس تازه بپوش و [برای سفر و آمدوشد] مرکب خوب و چابک اختیارکن و طعامت را ببخش زیرا هرگز هیچ بخیلی سیادت وسروری و بزرگی نیافته‌است، دوستی نهانی برای خود قراربده که اخبارمردم را به‌تو برساند، تا هرگاه ازبدی وفسادی‌اطلاع‌حاصل کردی، دراصلاح آن بکوشی وهروقت، ازخوبی وصلاحی آگاه‌شدی، بدان توجه ومیل بیشتربکنی.

در دیدار بینی کسی که از تو دیدن نمی کند و خوبی کردن نسبت به‌کسی که به تو خوبی یا بدی می کند، کوشا باش وعفو وآمرزش را خوی و دثار خود ساز و به خوبی و معروف امرکن و از هر چیزکه برایت فایده‌ای ندارد، غافل باش و مناهی وکارهای بد را ابتدا خودت ترک کن و انجام مده و آن گاه، مردم را از انجام آنها نهی کن؛ اگرکسی از توکمکی خواست، خودت او را کمک کن و پشتیبانش باش؛ اگر کسی از مردم را ندیدی و مدتی غایب شد، از حال او جستجو کن و اگر کسی از ایشان، تو را ترک کرد، تو، او را ترک مکن و تا

می‌توانی نسبت به مردم، محبّت و مهربانی ابراز کن،[هدیه وتحیّت اسلام]، سلام را از هیچ کسی هر چند از آدمیان بدخو و لئیم، دریغ مدار.

هر گاه، میان تو و کس دیگری، درمجلسی یا مسجدی اجتماع و به هم-رسیدنی واقع شد و مسائلی در میان شما جاری گردید و درآن به خلاف عقیدهٔ تو بحث شد، خلاف آن را اظهارمکن و اگر ازتو دربارهٔ آن مسأله پرسیده شد، بدانچه که آنان می دانند و می‌شناسند، جواب بده وبگو: قولی دیگر در این مسأله هست وآن، فلان چیز ودلیلش فلان چیزاست، اگر ازتو شنیدند، قدرآن و شأن تو را می‌شناسند، اگر گفتند: این قول، ازکیست؟ بگو: قول و گفتهٔ بعضی از فقها[یا علما] می‌باشد؛ اگر بر این حال مداومت کردند و بدان الفت گرفتند، قدرتو را می‌شناسند وتو را بزرگ‌می‌دارند.

با هرگروه ازکسانی که برای طلب علم پیش‌تو می‌آیند، ازدانشی بحث کن که بدان نظر دارند وبدانان انس گیر وگاهی، شوخی کن و با ایشان حرف بزن -زیرا محبت ودوستی، خوگیری و مواظبت از علم را دوام می‌بخشد - و گاه گاهی، به آنان طعام بده وحاجتشان را[درحدّ امکان] برآورده کن و شأن آنان را بشناس و دراشتباهات و لغزشهایشان، خود را به ندانی بزن و نادیده بگیر، با آنان مهربان باش وبا ایشان به مسامحه وچشمپوشی رفتار کن، برای آنان، دلتنگی و شکوای خودراآشکارمکن وباآنها، بدرفتارمباش ومانند یکی‌ازایشان‌باش و "نفس" خودرا باحفظ آن ازناملایمات وبدیها وبه‌وسیلهٔ مراقبت‌از احوال‌آن، یاری کن....

برمردم تلکیف و باری که نمی‌توانند، میانداز و بدانچه که ایشان برای خود بدان راضیند، رضایت بده و باآنها، حُسنِ نیّت پیش‌آور وراستی را به کاربگیر و پیشه کن وکِبر واظهار عظمت را دور بینداز؛ از ظلم برحذر باش گرچه به‌تو ظلم وغدرشود، همیشه امانت را اداء کن و به صاحبش برگردان و خیانت مکن گرچه

با تو، ازدرخیانت درآیند، به ریسمان وفا چنگ انداز وتقوی را از دست مده و با آن قوی شو. با معتقدان به ادیان ومذاهب دیگر معاشرت کن و با ایشان، به حسن رفتار و خوی پسندیده و مدارا روزگار را سپری نما».

اینانند مردان مکتب قرآن وبزرگانِ پروردهٔ سُنّت سیّدِ اِنس و جان، "محمّدبن عبدالله" ﷺ. خداوند، ما دورافتادگان پریشان را یاری کند تا به راه آنان برویم وخود وخانواده واجتماع خود را از نورِ هدایت وادبِ همهٔ حکمت آن پاکدینان، بهره‌مند سازیم -آمین، بِالنَّبِیِّ وَآلِهِ الْأَمْجادِ وَصَحْبِهِ الْأَوْتادِ أَجْمَعینَ وَما ذالِکَ عَلیَ اللهِ بِعَزیز.

بی‌نامِ همه قصور،

محمدسعیدنقشبندی

ترجمه، زمستان ۶۸

(۳۰)

دربارهٔ تَقْویٰ

ازآنجاکه مطابق آیات قرانی واحادیث نبوی، اساسِ هرخیر و موجبِ هر فلاح ورستگاری و کلیدِ هردرِبسته وواسطهٔ هرنجاحی، تَقْوی است، خواستم معنی آن وسندهای وارد درآن را برای استفادهٔ مسلمانان، به رشتهٔ تحریردرآورم که تقوی، بهترین توشه است(بقره،۱۹۷).

"تقوی"، به معنی پرهیزگاری و پرهیز و یا هرخیری است که وسیلهٔ پرهیزگاری شود؛ پس، تقوای بنده از خداوند، آن است که بین خود وخدای خویش، معنی وحقیقتی قراردهد که او را از غضب خدا پرهیزدهد وآن، انجام دادن اوامر ودوری از نواهیِ وی است با عملی کردن آنچه او فرموده و ترک-کردن آنچه از آن نهی کرده است، به فراخور حال و مقدار توانایی خود؛ پس هرکس، چنین کند، ازشمار پرهیزگارانی است که خداوند، در کتاب قدیمِ خود، آنها را مدح و ثنا فرموده است و به جوائز و پاداشها و نعمات فراوان مشرّف و مزّین می گردند؛ و ازجُمله:

-کارِ مقصود ومراد خداست: «. . .وَإِنْ تَصْبِروُا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذالِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُور»،(آل‌عمران،۱۸٦)؛

- مُتّقی، ازدشمنان نگهداری وبه حفظِ خدا نایل می‌شود: «. . .وَإِنْ تَصْبِروُا وَ تَتَّقُوا لايَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شيئاً»،(آل‌عمران، ۱۲۰)؛

- خداوند، همواره با تأیید ویاریِ خود باآنان است: «إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذينَ اتَّقَوْا وَ الَّذينَ هُمْ مُحْسِنُون»،(نحل،۱۲۸)؛

- به نجات ازسختی روزگار و دریافتِ رزقِ حلال فائز می‌شوند: «. . .وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِبُ. . .»؛" ابوذر غفّاری"، می گوید:

پیامبر(ص)، این آیه را خواند وفرمود: «ای اباذر! اگر همه به این آیه دستاویزند و بدان عمل کنند وتقوی پیشه‌سازند، همین آیه، حکایت‌حال آنان‌است»،(طلاق،۲و۳)؛

-کارهای آنهارا آسان می کند: «...وَمَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً»؛

-گناهان آنان‌را می پوشاند ومی‌بخشد وپاداششان را بزرگتر می‌سازد: «...وَمَنْ یَتَّقِ اللهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَیُعْظِمْ لَهُ أَجْراً»،(طلاق،٤ و ٥)؛

-آنان‌را به درست کردن کارها واعمال وآمرزش گناهانشان، این‌چنین، مژده می‌دهد: «اِتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمالَکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ...»، (احزاب، ۷۰ و ۷۱)؛

- دوسهم و دوجزء و دونصیب از رحمت خود به‌آنان ارزانی می‌دارد و برای آنان، نور روشنگر هدایت‌دهنده‌ای قرارمی‌دهد که بدان راه روند: «...اِتَّقُوا اللهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَیَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَیَغْفِرْ لَکُمْ...»، (مجادله، ۲۸)؛

- ایشان را به قبول اعمالشان، بشارت می‌دهد: «...إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ»،(مائده،۲۷)؛

- اهلِ تقوی، از همهٔ مردم، پیش او گرامیترند وآنان را به اکرام و عزت خود، گرامی می‌دارد: «...إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاکُمْ...»،(حجرات،۱۳)؛

- ازنجات‌دادن آنان‌ازعذاب‌دوزخ خبرداده‌است: «ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا...»، (مریم،۷۲)؛

- خلود وماندگاری دربهشت،مخصوص آنان‌وبهشت آماده شده برای ایشان است: «...أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ»،(آل‌عمران،۱۳۳)؛

- انسان متقی وپرهیزگار، به‌نهایت هرخیر و غایت هرسعادت و سرانجام هرسرور و فرح و نماندن ترس وحزن و دریافت بشارت و مژدگانی دردنیا و

آخرت وفوز بس بزرگ و ازهمه مهمتر ووالاتر، به"مقام محبوبیّت" و دوستی خدا می‌رسد: «. . .إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»،(توبه،٤ و٧)، و«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ●أَلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ●لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»[1].

ودرنهایت، اگر درتقوی، جز سه خصلت و پاداش زیر نباشد، باز هم برای پرهیزگاران کافی وبس است درجهت دستیافتن هرمقام ومنزلتی:یکم، دوری از عذاب ابدی به سبب بری شدن از شرک، چنانچه دروصف مؤمنین، می‌فرماید: «. . .وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ. . .»،(فتح،٢٦):. . .کلمهٔ تقوی را خوی وصفت ملازم و همراه نفس ایشان گردانیده است؛ دوم، دوری از هرکرداری که موجب گناه باشد، ازفعل(کردن) وترک(نکردن)، یعنی شخص، با تقوی به جایی می‌رسد وچنان حضورحق پیدا می کند که حتی گناههای کوچک و صغیره را هم انجام نمی‌دهد و این، همان تقوای معروف ومشهور در شرع و مراد ومنظور از فرمودهٔ خدا دراین آیه ومژده است درآیهٔ ٩٦اعراف: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا. . .»؛ سوم، این که به سبب همین تقوی است که"دوست" و"ولیّ" خداوند می‌شود وخدا از او حمایت می کند ودرنتیجه، *دوستدارش، دوستدار خدا ودشمنش، دشمن خدا است*، چنان که در"حدیث قُدسی "آمده: «مَنْ عَادَىٰ لِي وَلِيّاً، فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ. . .: هرکس با یک ولیّ من دشمنی کند، قطعاً به او اعلام جنگ می کنم. . .».

خداوند، همگان را ازنعمتِ تقویٰ بهره‌یاب کند-آمین.

محمدسعید نقشبندی-زمستان ۷۲

---

[1] -یونس،٤-٦٢:بیدار باش!که دوستان خداوند، خوف وحزن وترس وغمی برآنان نیست●آنان که به خداوندگرویده، راه تقوا را می‌پیمایند●برایشان در دنیا وآخرت مژده و سرورهست، تبدیل وتغییری برای حکم خدا نیست واین، برای تقواکرداران، فوز بزرگی است».

(۳۱)

راه کسب قُرب ومحبّت حق

برادران وخواهران وگرویدگان به خدا و رسول(ص)!

به‌سوی محبت خدا، معبود واقعی خود، باکردار و اعمال زیر وامثال آن -که موجب تقرب وجلب رضا ومحبت اوست(جلّ جلاله)- بشتابید:

۱- خواندن قرآن باتفکر وتدبر در معانیش وجستجوی دریافتن مرادخدا در آن؛

۲- "اِحسان" درعبادت خدا، آن‌گونه که او را می‌بینی که اگر تو او را نبینی، او، تو را می‌بیند و همهٔ نیّات ورفتار تو را می‌آفریند، وکردار نیکو ورفتار ونیت و گفتار شیرین با بندگان خدا، که: «إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ»[1]؛

۳- "تقوی" را خوی خود ساختن؛ به‌قول بزرگان، تقوی، آن است که انسان، آن سان که پای خود را ازخار برحذر می‌دارد، ازگناه برحذر و دور دارد، یاآن که درهر کار و جایی که خوشنودی خدا درآن است، باشد و در هر کار و جایی که محل خشم خداست، نباشد که: «فَإِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ»[2]؛

٤- پاکی ظاهر وباطن(بیرون ودرون)؛ ظاهر را از نجاستها و آلودگیهای ظاهری ومادی پاک ساختن و باطن را از عقاید و ایده‌ها و اخلاق بد وکفر و شرک و بدعت وگناه خالی گرداندن، که: «...وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ»[3]؛

---

[1]-بقره، ۱۹۵: «...به راستی که خدا، نیکوکاران را دوست دارد».

[2]-آل‌عمران، ۷٦: «...که همانا، خدا پرهیزکاران را دوست دارد».

[3]-بقره، ۲۲۲: «...ونیز پاکان و پاکیزگان را دوست دارد».

۵- تقرب به سوی خدا با هرخیری و سبب‌سازی جهت حصول نزدیکی او، با انجام نافله‌ها وسنتهای رسول(ص)، پس از درست کردن فرائض و واجبات؛ چنان که درحدیث قدسی، می‌فرماید: «بندهٔ من، نمی‌آساید وبه وسیلهٔ نوافل، به سوی من قُرب می‌جوید تا ایشان را دوست می‌دارم...»؛ ورعایت عدل و داد در هر کار و با هر کس، که: «إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»[1]؛

۶- دوام ذکر و یاد او در هر حال و هر جا، جز جاهای مستقذر و ناپاک و حالات قضای حاجت؛ و این ذکر، به دل و زبان و عمل و بی‌حد و شمار باشد که: «...اُذْكُرُوا اللهَ كَثِيرًا ۝ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»[2]؛ وتوکّل به او درهرحال، که: «... إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»[3]؛

۷- به دل ودیدهٔ بصیرت وبادقّت، مطالعهٔ اسمها و صفات خدا و به‌کار-انداختن قلب وعقل وتفکر وتعمق درآفریده‌های شگفت‌انگیز و عجائب مخلوقات او و تعقل درآثار وآیات قرآنی وآفرینش او؛

۸- دیدن نیکیهاواحسانهاوخیرات ونعمتهای ظاهری پروردگارعالم، ازحیات و سلامت ومال وفرزند و... ونعمتهای باطنی، ازعلم وعقل واخلاق وعرفان وغیره؛

۹- فروتنی به‌جان ودل و لابه وتضرّع و ذلّت در جلوی دست ندرت او و اظهار فقر و نیاز وعجز و بیچارگی خویش در پیشگاه عظمت و جلال و

---

[1] - مائده، ۴۲: «... به راستی که خدا، دادگران را دوست دارد».

[2] -احزاب، ۴۲-۴۱: «... خدا را بسیار ذکر کنید ● واو را درصبح و شام، تسبیح کنید».

[3] -آل‌عمران، ۱۵۹: «... به راستی که خداوند، توکل کنندگان را دوست دارد».

بزرگواری او -جلَّ جلاله- و التماس وخواهش رحم و الطاف وی و توبه و پشیمانی از هر گناه، که: «إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ. . .»[1]؛

۱۰- همنشینی وحضور درمجلس کسانی که قرآن می‌خوانند وعمل می کنند و کسانی که دائمُ‌الذّکر وصادق واهل تقوایند، که: «. . .وَكُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ»[2]؛

۱۱- جهاد در راه خدا و جنگ وستیز با دشمنان ظاهری وباطنی خدا و بشر، بدون کاستگی وتوقف؛ دشمنان ظاهری دین و شیاطین جن وانس ودشمن‌ترین آنان، نفس؛ که: «إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ»[3]؛

۱۲- پیروی تام از پیامبر(ص)، درهمهٔ کردار وگفتار وکلیهٔ حرکات و سکنات خویش، که: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ. . .»[4]؛

۱۳- صبر وشکیبایی پیشه کردن درانجام کارها وعبادات، دردوری از گناه و درپیشامدن حوادث وعوارض وهجوم بلاها، که: «. . .وَاللهُ يُحِبُّ الصّابِرِينَ»[5]؛

۱۴- شب‌زنده‌داری ونیایش پنهان باخدا دراوقات نزول رحمت خداوندی و خواندن "کلامُ الله" درسحر گاهان ودوام استغفار وبخشش وانفاق به نیازمندان و دستیاری از آنان، که: «. . .تَتَجافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً

---

[1] -بقره، ۲۲۲: «به راستی که خداوند توبه کنندگان را دوست دارد. . .».

[2] -توبه، ۱۱۹: «. . .وهمواره، با راستان و راستگویان باشید».

[3] -صف، ٤: «همانا که خداوند، آنان را که درراه‌او، به صف، همچون بنیانی استوار، ستیز می کنند، دوست دارد».

[4] -آل عمران، ۳۱: «(ای محمّد!) بگو: اگر خدارادوست دارید، ازمن پیروی کنید، خدا، شمارادوست می‌دارد».

[5] -آل‌عمران، ۱۲٦: «. . .وخدا، شکیبایان و صابران را دوست دارد».

وَمِمَّارَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ● فَلَاتَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِأَعْيُنٍ جَزآءَبِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»[1]؛

۱۵- دوری ورزیدن از هرمانع و باعث که پرده بین وصول دل وخداوند است وعدم تعلّقِ خاطر بدان، و در *اوّل وآخر وآغاز وانجام*، کسب محبّت و عشق، که اساس هر کاری است وهیچ چیز، بدون آن، میسّرنیست وبه‌قول "حافظ":

نشان مرد خدا، *عاشقی* است، باخود دار!

که درمشایخ شهر، این نشان نمی‌بینم.

والسّلام.

محمدسعید نقشبندی

۷۴/۲/ ۲۱

---

[1]-سجده،۱۷-۱٦: «(درهنگام شب)، پهلوهایشان، ازرختخوابها کناره می گیرد وباترس وامید، پروردگارشان‌را می‌خوانند واز آنچه به‌ایشان روزی کرده‌ایم، می‌بخشند● هیچ کس، آنچه ازموجبات شادی و فرح را- که برای پاداش اعمالشان آماده وپنهان شده‌است- نمی‌داند».

(۳۲)

نمازهای سُنّت وقُرب

درقرآن کریم(آل‌عمران، ۳۱)،آیه‌ای فرحبخش وپراز بشارت برای همهٔ آدمیانی که درجستجوی حقّندوخصوصاً، برای مؤمنان و مسلمانان و امّت "محمّد رسول‌الله"(ص) هست که می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَ يَغْفِرْلَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌرَحِيمٌ:(ای محمّد! به گرویدگان ودورافتادگان از ساحت قُرب وشیفتگان وصال و بازماندگان ازراه لقای خداوند به سبب گناه و تبهکاری)، بگو: اگرخدا را دوست دارید، (اگر درحُب وادّعای حبّ خدا صادقید، اگر می‌خواهید قدم از مرحلهٔ مُحِبّی(عاشقی) به سرمنزل مَحبوبی (معشوقی) بردارید)، هان! به پیروی من(محمد) بشتابید و از من تبعیّت کنید، آن‌گاه، خدا شما را دوست خواهد داشت(ووسائل راه قرب خود را برای شما سهل وآسان می کند) وشما را می‌آمرزد و "الله"، آمرزنده و مهربان است».

بدانید عزیزان! که نزدیکترین راه نزدیکی به خداوند، محبّت رسول(ص) است چنانکه خود او، فرموده است: «هیچکدام از شما مؤمن نیست تا آن‌که مرا از خود و پدر و مادر وهمسر و فرزندش و از همهٔ مردم، بیشتر دوست نداشته‌باشد»، و محبّت پیامبر(ص)، با پیروی از او درهمهٔ کردارها ورفتارها، به ویژه، نمازهای سنت او، میسر می گردد و نمازهای سنت، دو بخشند:۱- *مؤکّد*؛ یعنی نمازهایی که پیامبر(ص)، به گزاردن آنها اهمیت زیادی داده و برآنها دوام کرده و دستور داده و تأکید کرده است؛۲- *غیرمؤکّد*؛ یعنی نمازهایی که گاهی انجام داده و گاهی انجام نداده است و تأکیدی برآنها نیست؛ به ترتیب زیر:

نمازهای سنّت: الف) نمازهای پیش و پس از فرضهای پنجگانه:

- دورکعت سنّت مؤکّدهٔ *راتبهٔ* پیش از نماز صبح؛

- چهاررکعت سنت مؤکدهٔ راتبهٔ پیش وچهاررکعت پس از نماز ظهر، مؤکد وغیرمؤکد؛

- چهاررکعت سنت غیرمؤکدهٔ راتبهٔ پیش ازنماز عصر، اگرخوف نرسیدن به تکبیرةُالإحرام جماعت را نداشته باشد، وهمچنان درمغرب و عشاء.

- دورکعت سنت غیرمؤکدهٔ راتبهٔ پیش از نماز مغرب و دورکعت راتبهٔ مؤکدهٔ بعد ازآن؛

- دورکعت سنت غیرمؤکدهٔ راتبهٔ پیش از نماز عشاء ودورکعت راتبهٔ مؤکدهٔ پس ازآن؛

- سه‌رکعت سنت مؤکدهٔ وتر، پس از نماز عشاء؛ به دوسلام خوانده می‌شود: ابتداء، دورکعت وسپس، یک‌رکعت؛ تمام نماز سنت وتر، یازده‌رکعت است؛ پنج‌نماز دورکعتی و یک‌نماز یکرکعتی؛ نمازگزار، اگربخواهد، می‌تواند

هشت رکعت وتر وبقیه را، پیش ازخواب یا بعد ازخواب درهنگام نمازتهجّد بخواند که اقل آن، شش رکعت است، درنصف شب خوانده می شود وحداکثر ندارد.

ب) نمازهای سنّت دیگر:

-دو تا هشت تا دوازده رکعت سنت مؤکّد ضحی(چاشت)، پس از طلوع خورشید تا یک ساعت قبل از ظهر؛

- دو رکعت نماز سنّت *وضو*(دست نماز).

- دو رکعت نماز *تحیّةُالْمسجد* برای واردشونده به مسجد، قبل از نشستن؛

- چهار رکعت نماز *صلاةُالتّسبیح*، که پیامبر(ص)، به عمویشان، "حضرت عباس"(رض.)، تعلیم و به او فرمودند: «اگر توانستی،آن را هرروز یک بار و اگرنه، هرجمعه، یکبار و اگرنه، هرسال، یکبار واگرنه، در مدّت عُمرت، یکبار بخوان»؛ این نماز،بدین صورت است: هفتادوپنج بارخواندن "سُبْحانَاللهِ وَالْحَمْدُلِلّٰهِ وَلاٰإِلٰـهَإِلاَّ اللهُ وَ اللهُأَکْبَرُ» درهررکعت: پیش ازخواندن فاتحه، پانزده بار، دررکوع، ده بار، در اعتدال(ایستادن پس ازرکوع)، ده بار، درسجدهٔ اول، ده بار، دربین دوسجده، ده بار، درسجدهٔ دوم، ده بار ودرجلسهٔ استراحت(پیش از برخواستن)، ده بار.

- دو رکعت نماز *سنت استخاره*، برای پیدا شدن قصد وعزم برانجام کاری یا دانستن خیروشرآن. بعد ازآن، دعا وصلوات بسیار خوانده می شود و دل نمازگزار برهرچیزی آرام وقرارگرفت وثابت شد، برآن اقدام کند ودنبال انجام آن برود؛ ونیز، ازقسمت دوم نمازهای سنت است، دورکعت نماز *سُنّت منزل*، یعنی وقتی که شخص، ازمسجد یا هرجای دیگر، به خانه برمی گردد، بخواند ونیز، دورکعت نماز سفر، یعنی دروقتی که قصد رفتن به سفری را دارد و پیش ازرفتن ونیز، دورکعت نماز سنت در جایی که برای اولین بار بدانجا رفته وتا حال نرفته است.

ج) نمازهای سنّت دیگری هستند که *سنّت مطلَق* نامیده می‌شوند و به زمان و مکان خاصّی مربوط و مقیّد نیستند و نمازگزار، هروقت و هرجا که بخواهد، می‌تواند به نیت نماز سنّت مطلق *(نَفلِ مطلق)*،آن را بخواند جز درجاهایی که نماز، مطلقاً، حرام است یا دراین اوقات: بعد ازنماز صبح تا طلوع آفتاب و زمانی که آفتاب، کمی از افق بلند شود، بعد از زوال آفتاب، یعنی گذشتن آن از نصف‌النهار (وسط‌روز) تااذان ظهر وبعداز نمازعصرتا غروب آفتاب، که نباید نماز خوانده‌شود.

این بود آنچه تحریرش دراین مورد مُیسَّر شد، خداکند برادران و خواهران و جوانان پاکدل وشیردل ومخلص، ازآن بهرهٔ وافی گیرند و فقیر درمانده را به دعای خلاصی از نفس و شیطان، یاد کنند.

محمدسعید نقشبندی

مسجدِ فاروقیّهٔ روانسر- **۷۴/۳/۲۳**

(۳۳)

یادداشتهایی دردفتر خاطرات یک دانش آموز

یکی ازجوانان دانش آموز-که جوانی پاک وصالح است- از فقیر درخواست کرد که چند شعر ونکتهٔ پندآمیز دردفتر خاطراتش بنویسم؛ وچون، به‌دل، دوستدار وخواهان عزت وسربلندی برادران وخواهران دینی خود بوده وهستم، اینک، مطلب اورا برآورده کرده، به‌امید خدا، چند شعر ومطلب‌را برایش می‌نویسم، شاید، بی‌فایده نماند وموجب خیر واستفاده وحسن قبول او ودوستانش گردد.

- تضمین یک بیت "حضرت شیخ جامی"، مبنی برتشویق خدمت:

هرکه درعشق عزیزان، یک‌قدم بنهاد، رست،
ازهوای نفس وازکردار زشت وخوی پست،
این "سعید"، ازرشحهٔ جام نگاران گشت‌مست،
« "جامی "ازشاگردی‌پیرمغان،شدمی‌پرست،
شد هنرور، هرکه رنج خدمت‌استاد برد».

- تقوی، چند علامت دارد؛ اول، صبر بربلا؛ دوم، رضا برقضا؛ سوم، شکر نعمت؛ چهارم،گوش به حکم قرآن دادن.

- **پند**: بیا جانا! ز عمرخود، ثمر بهرقیامت بر
ودررزق مقدرکوش ورو خیروسعادت بر
چوفردای قیامت، حتم، می‌پرسند ازهردو،
جواب مثبتی حاصل کن وگوی رشادت بر.

- سرانجام سیروسلوک "عارف":

چون‌لطائف‌ازتوهرپنجش،به‌نورِذکرِیار، شدمنوّر،دل‌شوداز‌عشق‌رویش،بی‌قرار
درکِ‌تواز‌خویش‌وازعالم‌بودیکچیزوآن: هستیی‌نبودبه‌هردوکون، جُز ذاتِ‌نگار.

- اخلاص، سه‌نشانه دارد؛۱- عدمِ تفاوتِ ذم یا مدحِ مردم از فرد در نزد او؛ ۲- بی‌بها دیدن اعمال خویش؛۳- نخواستن هیچ پاداشی برای عمل در هردوجهان.

- در معنی این بیت "خواجه حافظ شیرازی"-علیه‌الرّحمه:

«درخت دوستی بنشان که کامِ‌دل به بار آرد،
نهالِ دشمنی برکَن که رنجِ بی‌شمار آرد»،

یعنی:آدم، بهرِاُنس ویکدلی موجود گشت،
همچنان‌شیطان،به‌خوی‌بددلی،مطرود گشت

چون رسولِ‌ما،به‌سوی‌دینِ‌دُرستی می‌شتافت،
عاقبت،اسم‌شریفش،احمد ومحمود گشت.

- دربارهٔ شُکر نعمتِ خداوند-که یکی از واجبات هر مؤمن و مسلمانی است و اگر همهٔ وقت و هر زمانی را درآن صرف کنند، هنوز، شکر یک نعمت، تمام نشده است- دوشعر زیر سروده شد:

(۱)

شکر نعمتهای تو، ای‌خالقِ‌دانایِ من! کی توانم کرددایم؟ ناجیِ‌فردایِ من!
ذرّهٔ جان و تنم، نبود تهی ازیاد تو، زان بَوَد این‌ناله وآهِ دل شیدایِ من.

(۲)

تارْموهایِ وجودم، گرزبان باشد،هنوز، کی‌توانم کردشُکرت‌جمله‌سال‌وماه‌وروز؟!
آن‌رسولِ‌مُصطفیٰ گفته‌ست:"لاأُحصِی‌ثَنا" عقل را،ازمن‌بگو:رَوچشم‌ازإحصابدوز.

- چندشعراز "شیخِ‌جامی"(رح.)،درندااوابرازخُلوص‌وعشق‌به‌حضرت(ص):

مرحباسیدِ مکّی،مدنیّ‌وعربی! دل‌وجان‌بادفدایت‌چه‌عجب‌خوش‌لقبی!
نسبتی نیست به ذاتِ تو،بنی‌آدمِ را، بهترازعالمِ وآدم، تو، چه‌عالیْ نسبی!
نسبت‌خود،به‌سگت‌کردم‌وبس‌منفعلم، زان‌که‌نسبت‌به‌سگِ کوی‌توشدبی‌ادبی!

ما، همه، تشنه‌لبانیم، تویی آب‌حیات لُطف‌فرما که زحد می گذرد تشنه لبی.
لِبی، حَبیبٌ، عَربیٌّ، مَدَنیٌّ، قُرَشی،
که بُود درد وغمش، مایهٔ شادیّ وخوَشی
وصفِ ذاتش چه کنم؟ او عربی، من عجمی!
لافِ مهرش چه‌زنم؟ او قرشی، من حَبَشی!
ذرّه‌وارم، به هواداریِ او، رقص کنان،
تا شد او شُهرهٔ آفاق به خورشیدْوَشی
صفتِ بادهٔ عشقش، ز من مست مپرس،
ذوقِ این مَی نشناسی، به خدا، تانچَشی
«جامی!» اربابِ وفا، جُزرهِ عشقش نروند
سرمبادت، گرازین راه قدم بازکَشی!

ودروصفِ "مدینهٔ منوّره":

مابیم که چون لالهٔ صحرایِ "مدینه"، داریم به دل، داغ و تمنّای مدینه
خرماچوخوری، دانه‌همی بوس که‌باشد تسبیح مَلک، دانهٔ خرمای مدینه
از "میمِ" مدینه، بنگر آن که چگونه: دین است مرتّب‌شده تا "ها"ی مدینه.

- دراینجا، به عزمِ تبرّک، چند حدیث شریفِ کوتاه ازحضرت رسول(ص) را نوشته، ترجمه می کنیم، خدا کند اهلیّت استفاده بیابیم.

قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:

«۱- إنَّ فِی الْجَسَدِ مُضْغَةً، إذاصَلُحَتْ، صَلُحَ الْجَسَدُ کُلُّهُ، ألا! وَهِیَ الْقَلْبُ؛ (حدیثی دیگر): اَلْقَلْبُ مَلِکٌ وَالْأَعْضاءُ جُنُودُهُ، فَإذاطابَ الْمَلِکُ، طابَ جُنُودُهُ وَإذاخَبُثَ، خَبُثَ جُنُودُهُ. ترجمه: به درستی، درتن انسان، تکّه گوشتی است که اگرصالح شود، همهٔ جسم اصلاح می شود واگرفاسد گردد، همهٔ جسم،

فاسدمی‌شود، بدانید که‌آن، قلب‌است؛ قلب، پادشاه‌است‌واعضای دیگربدن، لشکریان‌او هستند،اگرپادشاه، خوب وپاک باشد،لشکریانش،خوب وپاکند واگر آلوده وبدباشد، لشکریانش‌هم، بدوآلوده‌اند.

۲- ثَلاثَةٌ، مَنْ حَفِظَهُنَّ، فَهُوَوَلِيِّ-حَقّاً وَمَنْ ضَيَّعَهُنَّ، فَهُوَعَدُوِّيّ-حَقّاً: أَلصَّلوةُ وَ الصِّيامُ وَالْجَنابَةُ. ترجمه: سه‌عمل هست‌که هرکس،آنهارا نگهدارد ودرانجام وحقّ آنها،کوتاهی‌نکند وبی‌تفاوت نباشد، به‌راستی، او، دوست من وهرکس:آنهارا انجام‌ندهد وضایع کند ودرآنها کوتاهی‌ورزد، او، به‌راستی، دشمن من است: نماز، روزه، جنابت؛ یعنی نمازگزار باشد وروزه بگیرد و سعی کند به حالِ جنابت خود را نگه‌ندارد وبلکه تا حدّامکان، زودتر، غُسل کند؛ والبتّه، حدیث، توجّه به ظاهر و باطن اعمال فوق باهم دارد، یعنی انسان، ظاهراً، نماز بگذارد و درباطن، پیشِ خدا اظهارِ تسلیم وبندگی کند؛ ظاهراً، روزه بگیرد و درباطن، از غیرِخدا روی بگرداند؛ ظاهراً، بدنش را از آلودگیها پاک کند وباطناً، آلودگیِ رذایل درونی را ازخود بزداید. عزیزان!به بزرگی وشأن والای این اعمال دقّت‌کنید! که با انجام‌آنها، دوست رسول(ص) و با ترکشان، -پناه برخدا!-دشمن او می‌شویم.

۳- سِبابُ الْمُؤمِنِ، فُسُوقٌ وَقِتالُهُ، كُفْرٌ وَحُرْمَةُ مالِهِ،كَحُرْمَةِ دَمِهِ. ترجمه: دشنام‌دادن به مؤمن و سب کردن او، گناه وفسق است وکشتن او/مؤمن/، کُفر وحرمتِ مالش، چون حرمت خون اوست؛ احترام به مال او، مانند احترام به خون او است، یعنی خداوند، مؤمن را دوست دارد و تجاوزبه جان و مال وی را حرام‌کرده زیراکه آنها را محترم شمرده است.

٤- صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَاعْطِ مَنْ مَنَعَكَ وَقُلِ الْحَقَّ- وَلَوْعَلى نَفْسِكَ. ترجمه: ازکسی‌که ازتو دیدار نمی‌کند، دیدارکن و نسبت به کسی‌که به تو بخشندگی نمی‌کند، بخشنده باش وحق را بگو-گرچه به ضرر خودت بیانجامد.

۵- أَلنَّظَرُ، سَهْمٌ مِنْ سِهامِ الشَّيْطانِ. ترجمه: نظر ونگاه کردن به نامحرم، از تیرهای شیطان است که دل مؤمن را با آن دچار گناه و سرانجام،اورا مرتکب اعمال بد و نامشروع می کند؛ شاعرِ عارف "باباطاهر همدانی"-علیه‌الرّحمه- می فرماید:

اگر چشمان، نکردی دیده‌بانی،

چه داند دل، که خوبان درکجایند؟!

٦- زِنَا الْعَيْنَيْنِ، أَلنَّظَرُ. ترجمه: زنایِ چشمان، نظر به نامحرم است؛ یعنی چشمان، سهم خود را از گناه زنا، با نظر می‌برند.

۷- أُنْصُرْ أَخاكَ، ظالِماً أَوْمَظْلُوماً. ترجمه: برادرت را یاری کن و به کمکش بشتاب، ظالم باشد یا مظلوم؛ عرض کردند: یاری دادن مظلوم، معلوم است، یاری‌دادن ظالم چگونه است؟ فرمودند: مگذار ظلم کند و او را از ستم بازدار.

۸- أللهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مادامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخيهِ. ترجمه: خداوند، درکاریاری‌دادنِ بندهٔ خویش‌است تا زمانی که او، درانجامِ کار ویاری‌دادن برادرمؤمنِ خودش باشد.

۹- صاحِبُ الْقَميصَيْنِ مَلْعُونٌ، أَلَّذي يَأْتِي هذا بِوَجْهٍ وَيَأْتِي هذا بِوَجْهٍ. ترجمه: آدمِ دوجامه، معلون است؛ آن‌که پیش هرکس به نوعی رفتار می کند؛ روزی، با این است و روز دیگر، باآن؛ خلاصه، آدم دورویی که درهر مجلس و مکانی و پیش هرکسی، به مناسبت حال، خود را تغییر می‌دهد.

۱۰- آيَةُ الْمُنافِقِ، ثَلاثَةٌ؛ إِذاأَحْدَثَ، كَذِبَ وَإِذاوَعَدَ، أَخْلَفَ وَإِذاائْتُمِنَ، خانَ. ترجمه: نشانه وعلامتِ منافق وفردِ دورو، سه‌چیز است: در سخن گفتن، دروغ می گوید، از وعده‌اش، تخلّف می کند و درامانت، خیانت می‌ورزد .

۱۱- لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، لا يُسْبِقُها عَمَلٌ وَ لا يَتْرُكُ ذَنْباً. ترجمه: هیچ عملی بر گفتن کلمهٔ توحید،"لا إِلهَ إِلاَّ الله"، درزیادی اجر ومقدار وعظمت، پیشی نمی گیرد و بیشتر ثواب ندارد و گناهی از گوینده را نابخشوده باقی نمی گذارد». إِنْ شاءَالله.

این فرمودهٔ حضرت(ص)، برای مسلمانان و تمام کسانی که ذکر و وِرْد خود را این کلمهٔ طیّبه می‌سازند، مژدهٔ خیلی دلخوش‌کننده‌ای است؛ البتّه، گفتنِ آن، همراه با ملاحظهٔ دقیق معنیِ آن و ایمان راسخ بدان، اجری بیشتر دارد و طولی نمی‌کشد که *ایمان و یقینی ثمربخش*، جملهٔ اعضاء و جوارحِ گوینده را مطیع و رامِ امر خدا و شرع کرده، نفس را سرنگون و از خطرات اعمال زشت و عقاید ناروا و رذایل، دور می‌سازد؛ معنی واقعی و تمام این کلمهٔ مبارک، این است: کلمه،"اسمِ ذاتِ"باری، اسم جلالهٔ "الله" و سه‌صفت از صفات مخصوص او را درخود دارد، صفات وجوبِ وجود، *خلق به معنی ایجاد از عدم* و *رزق دادن*؛ گوینده، لازم است با گفتنِ آن، در دل بیاورد و معتقد باشد که هیچ واجبی و خالقی و رازقی و الهی، یعنی معبودِ بحقّی، جز"الله" -که دارای تمام صفتهای کمال است- نیست و پشت سرآن، دردل، می گوید:" مُحَمَّدٌ رَّسُولُ الله "(محمّد، فرستادهٔ الله است) و این را با حضور قلب و وضو، در جایی آرام و با تمرکز و فراغت خاطر، پی‌درپی، تکرار می کند و وقتی که از گفتن دو کلمه فارغ می‌شود، باز، دردل، می گوید:"إلهی! أنتَ مَقْصُودِي ورِضاكَ مَطْلُوبِي: خدایا! مقصود من از این کارم، توهستی ورضایت تو، مورد طلب وخواستهٔ من است".

این بود آنچه تحریرش، برای آن برادر- به امید استفادهٔ او و دیگر مسلمانان- میسّر شد. خداوند ، آن را باعث خیر برای فقیر و آن برادر و دیگر استفاده کنندگان گرداند- آمین.

محمّدسعید نقشبندی

۷۴/۱۲/۱۷

(۳۴)

گفتاری در توبه واستغفار ومشروعیّت آن

توبه، باز گشت به‌سوی پرورد گار وبه کلی، ازخلاف فرمان ایزد گریزان بودن وازاو فرمانبرداری کردن و کوشابودن در کسب رضای خدا و پیروی حضرت رسول(ص)، شرایط آن، چنین است:

۱- بریدن و دست کشیدن از گناهان؛

۲- عزم کردن بر عدم بر گشت به گناهان پیشین؛

۳- پشیمانی قلبی وعملی از اعمال زشت گذشته؛

٤- رد مظالم، یعنی: رد ظلم وستمی که به هر نوع به مردم روا داشته است، ازقبیل غیبت مردم یا آزار آنان یا خوردن مالشان؛

۵- گریه و زاری و لابه از بدی اعمال گذشته؛

٦- سعی و کوشش در ادای واجبات فوت‌شده و پافشاری بر آنها بعد از توبه و رعایت سنتهای حضرت رسول(ص).

از آنجاکه آدمیزاد-- جز انبیا، علیهم الصَّلاةُ و السلام - همه، جائزالخطایند و ازگناه و تباهی، خالی نیستند و وسیلهٔ رهایی از دام خطا واین درد هولناک وداروی مرضِ "دوری از ایزد"، ایمان به استغفار وزدودن زنگ دل با آن است، خواستم، به یاری حی توانا، پس از این توضیح مختصر، آیات و احادیثی دربارهٔ استغفار وحکم آن، نقل وبیان کنم؛ خداکند موجب اجر فردای قیامت و قبول دل دوستان و تزکیه و قدم تقرب به سوی پروردگار باشد.

الف) آیات:

- «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا(۱۰) يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا(۱۱) وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا(۱۲)»؛ سورهٔ مبارکه

نوح[1]؛ «... وَاسْتَغْفِرُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»(۲۰)؛ سورهٔ مزّمّل[2]؛ «... وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَحِيماً(٦٤)»؛ سورهٔ نساء؛ «... وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ(۳۳)»؛ سورهٔ انفال[3]. **و آیات بسیار دیگر؛**

ب) احادیث و روایات :

«... وَكَذَا ايماً فِي مُسْنَدِ "الإمَامِ أَحْمَدَ وصحيحِ مُسلمٍ"، عَن "عائشةَ"، أيضاً، قالتْ: 'كَانَ رسولُ الله، يُكثرُ فِي آخرِ أمرِهِ، مِن قولِ: "سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ"...' وَقدصحّ أَنَّهُ -عليه الصَّلاةُ والسَّلام- كَانَ يَسْتَغْفِرُ اللهَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ، أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً...»[4]؛ «... وَفي الحديثِ: "مَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ، لَا يُمْنَعُ الْمَغْفِرَةَ، لِأَنَّهُ تَعَالَىٰ، قَالَ: "إِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً..."»[5]؛ «... وَعنهُ -عليه الصَّلاةُ والسَّلام- :

---

[1]-یعنی: «(حضرت نوح، می گوید:) پس، گفتم: از خدا آمرزش بجویید که او، بسیار بخشنده است• باران بسیار پرسودی از آسمان برشما می باراند• ومال وپسران شما را زیاد می کند و برایتان جویبارها می آفرینند [اگراستغفار کنید]•».

[2]-: «... از خداوند، طلب آمرزش کنید که خدا، بسیار بخشنده ومهربان است».

[3]-: «... خداوند، عذاب دهندهٔ آنها نیست درحالی که طلب آمرزش می کنند(یعنی اگر آنان طلب آمرزش کنند، خداوند، عذابشان نخواهد داد)•».

[4]-روح المعانی، جزء۲۹، ص.۲۵۷: «... وهمچنان بدان دلیل که درمسند "امام احمد وصحیح مسلم" هست، از "حضرت عایشه "-خداوند، ازاو خشنود باد!- روایت شده است که فرمود: پیامبر، در نزدیکیهای رحلتش، سبحان الله و بحمده...، بسیار می گفت... واز او(ص) به صحت رسیده است که درشبانه روز، بیشتر از هفتادبار، از خدا استغفار وطلب آمرزش می کرد...».

[5]-اسماعیل حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، چاپ دار إحیاء التراث العربی، ج.۱۰، ص.۱۷۶: «... ودرحدیث است که: به هر کس استغفار بخشیده شود، از مغفرت منع نمی شود، زیرا خداوند تعالی، فرموده است: "از خدایتان طلب آمرزش کنید که او، بسیار بخشنده است..."».

"إنّي،أسْتغفرالله فِي اليوم واللّيْلةِ مائــة مـرّة. . .»[۱]؛ ـ"شیخ منصورعلی ناصف"نیز، در کتابش، "ألتّاجُ الْجامعُ للأُصول" چاپ"آخوندبازیار" از روی چـاپ چـهارمِ"عیسی الحلبی"، ج.۵، صص.۱۴۸-۱۴۷، احادیث بالا را با شرح و بسط زیـاد، نقل کـرده و این حدیث را بـا عبارت زیـر در همـان کتـاب، ص.۱۵۰، آورده اسـت: «عَـن إبـن عبّاس (رض.)، عنِ النّبیّ(ص)، قال:"مَنْ لَزِمَ الإسْتِغفْارَ، جَعَلَ اللهُ لَـهُ مِنْ كُـلِّ ضِيـقٍ، مَخْرَجاً وَّمِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجاً وَيَرْزُقهُ مِن حَيثُ لاَ يَحْتَسِبُ"؛ رواه أبوداوود والنّسائيُّ بِسندٍ صحيحٍ»[۲]؛ شارح، درذیلِ این حدیث نوشته است: «. . .درکثرت استغفار،خـروج از هرتنگـی وگشـایش هرغـمّ و همّـی وفراخـی رزق اسـت، زیـرا هنگامی کـه بنــده، به‌سوی پروردگارخویش بازگردید و بــه ذکرویاد او مشغول شـد، خداونـد،کـار اوراکفایت می‌کند. . .، گفته اند:کمترین اندازهٔ استغفار، صدبار اسـت و از ایـن‌رو، بعضی از "صوفیّه"-خداوند،ازآنهاخشنودباد!- برای مرایـدن، در ابتدایِ کـارِ ایشـان، وِرْدِ صبح وشام را صدبار اسغفار، صدبار صلوات بر پیامبر(ص) وحدّاقل،سیصدبار "لاإلهَ إلاّالله" قرار داده است واین، از برگزیدهٔ عبادات است. . .»؛

ـ"اُستاد ملاّ عبدُالکریم مدرّس"، درکتاب درسی "ئیقبالّنامه"خویش، روایتـی را با اشعارِکُردیِ زیر نقل کرده است:

«شه‌خسێ،داوای کردله"مه‌ولاعه‌لی"، بۆ جـه‌بری گونـاح، دۆعـایێ جه‌لی،
یه‌کێ، دۆعای باخ، یه‌کێ، بۆمندالْ، یه‌کێ، لـه‌بـۆئاو، یـه‌کێ، لـه‌بۆمــالْ،

---

[۱] -قاضی ناصرُالدّین البیضـاوی،تفسـیربیضاوی،سـورهٔ نصـر،ص.۲۷۱:«. . .وازپیـامبر-درودوسـلام خدابراوباد!روایت شده که فرمود:"من،درشبانه روز،صدبار،پیش خدا استغفاروطلب‌عفو می‌کنم". . .».

[۲] -:«از"ابن عبّاس"-خدا،ازوی‌راضی‌باد!-روایت‌شده که:پیامبر،فرمود:"هرکس،اسـتغفارراوِرد دایمِ خودکند،خداوند،اورااز هرتنگی‌نجات‌ودرهرغصّه‌ای‌گشایش‌خواهدداد‌وازجایی‌وبه‌نحوی که‌خود،نمی‌دانـدو نمی‌تواندحساب‌کند،بدورزق‌می‌دهد"؛"ابوداوودونسائی"،این‌حدیث‌رابااسندصحیح‌روایت کرده‌اند».

بۆهەمووی،فەرمووی:"ویردی ئیستیغفار" بەشەرتی: دەوام لەگەڵ ئیعتیبار، بەدەلیل،فەرمووی: لە"سوورەتی نووح"، ئایەی"فقلت استغفروا"ی مەشرووح!»[1]؛

- «شیخ آلوسی» نیز، عین مطلب را در تفسیر خود، ج.۲۹،ص.۷۳(سورهٔ نوح)، از"حضرت حسن"(رض.)، نقل کرده‌است.

از آیات واحادیث مذکور روشن شد که در گفتن استغفار، برای مؤمن درمانده از گناه وبازگشته به‌سوی اله، اگرامور وارد شده درآیات را،حمل بر "وجوب"کنیم، واجب است واگرحمل بر"ندب"کنیم، سُنّت است؛ ولی، از اطلاقات آیات‌واحادیث واستغفار کردن پیامبر(ص)-باآن‌همه‌پاکی وتقرُّبی که دارد- معلوم‌می‌شود که‌استغفار،برای امّت، لازم وخیلی‌مطلوب‌است،مخصوصاً،به‌دنبال *نمازهای‌واجب*؛ که‌طبق "حدیث‌وفقه"،دعای‌پس‌ازنماز،مقبول‌ومستجاب‌می گردد.

"حضرت امام‌محمدشافعی"(رض.)، فرموده‌است: «هرچه‌تازه وحادث‌باشد، اگرمخالف باکتاب وسنت واجماع واثر باشد،"بدعت بد وگمراهی" است وهرچه پیداشود ومخالف هیچکدام ازآنهانباشد،"بدعت محمود وستوده"است»؛ کتابهای فقهی،هرکارخیری‌را، مانند بنای مدارس وسایرمکانهایی-که جای ذکر وفکر خداوندباشد- وهر*احسانی* را-که در"عصر اوّل"نبوده‌باشد-مستحب می‌دانند. از فرمودهٔ‌حضرت‌شافعی ونقل کتب فقه، معلوم است که‌گفتن‌استغفار به دنبال نمازها، -برفرض این که"طلب واجب وندب" نباشد- بدعت حسنه ومحموده می‌باشد و گفتن "یاسلام ویاهادی" -که"مشایخ‌بیاره"، برای مریدان ورد کرده‌اند- ازجملهٔ اذکار و داخل عموم آیات «فَاذْکُرُوا اللهَ قِیاماًوَقُعُوداً؛ اُذْکُرُونی أَذْکُرْکُمْ؛ وَأَیّاًمّاتَدْعُوا

---

[1] -سەرچاوەی‌ئایین، کتاب مذکور، ص.۲۹۷: «شخصی، از"حضرت‌علی"(رض.)، برای جبران گناه ودرخواست اعطای ثروت وفرزند وحفظ آنها، دعایی طلب‌کرد وایشان، برای همهٔ‌آنها، با استناد به آیه‌ای از"سورهٔ نوح"، استغفار را به او‌تعلیم‌داد».

فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنیٰ: خدا را،درایستادن ونشستن،ذکر کنید؛ مرا ذکر کنید تا شما را ذکر کنم؛ (و) به‌هرنامی، دعاکنید، خداوند، نامهای زیبایی دارد».

وفّقَنَاالله وجمیع إِخوانِنا، عَلیٰ إِتّباعِ الرّسول والْحَذَرِعَنِ الإِبتداعِ وَدوام ذکْرِه و شکرِهِ وحُسن عبادته —آمین.

محمدسعید نقشبندی

روانسر-۷۶/۳/۱

(۳۵)

معنی یک‌بیت ویک‌عبارت عرفانی

بیت:

«نام احمد، نام جملهٔ انبیاست چون که صد آمد، نود هم، پیش ماست»

این بیت، از "مولانا جلال‌الدین بلخی"-علیه‌الرّحمه- است در "مثنوی" (دفتر اول، بیت ۱۱۶). ظاهرش، به‌خاتمیّت وجامعیّت حضرت رسول(ص) اشاره دارد؛ یعنی: هم چنان که عدد صد، شامل آحاد و عشرات (یکان‌ها و دهگان‌ها)ی پیش از خودش می‌شود و همهٔ آن اعداد و ارقام، در عدد ۱۰۰ مستتر و پوشیده و موجودند، نام و کمالات و صفات همهٔ انبیاء -علیهم‌السلام- در نام و ذات حضرت رسول (ص)، جمع و مستتر است و ایشان، آخر انبیاء و ختم نبوت است و پیامبران پیش از حضرتش، معلومند؛ و به قول شاعر:

قد رعنا، رخ زیبا، یدبیضاداری، آنچه خوبان،همه،دارند، تو یکجاداری!

معنی و نکتهٔ دیگر، این که بعضی ازعلمای دین، از اسم مبارک حضرت (ص)، شمارهٔ تعداد پیامبران را به حساب حروف "ابجد(جمل)صغیر"، استخراج و حساب کرده‌اند که چنین است:

محمد= د+ م+ ح+ م

۲۰ = ٤+ ٤+ ۸+ ٤

عدد ۲۰ را-که شمارهٔ لفظ محمد است- در خودش ضرب می‌کنیم: ٤۰۰= ۲۰×۲۰ وحاصلضرب(٤۰۰) را درشمارهٔ تعداد پیامبران مرسل(۳۱۳)، بدون یکان آن یعنی(۳۱۰=۳-۳۱۳)، ضرب می‌کنیم:۱۲٤۰۰۰=٤۰۰×۳۱۰=۳-۳۱۳، حاصل کار،

عدد صد و بیست‌وچهارهزار(۱۲٤۰۰۰) است که شمارهٔ همهٔ پیامبران، اعم‌از نبی ورسول می‌باشد.

معنی ونکتهٔ دیگر-که از مصرع اول می‌توان فهمید- این است که منظور از کلمهٔ "نام" دربیت، صفت و اخلاق است، چنانچه خداوند، درآیهٔ ۱۲۰ "سورهٔ نحل"، درقرآن، دروصف "حضرت‌ابراهیم‌خلیل"-علیه‌السَّلام- فرموده است: «إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ کٰانَ أُمَّةً قٰانِتاً. . . : ابراهیم، امّتی بوده است. . .»، یعنی: پیغمبر وامام امتی بوده است، یا این‌که اوصاف وروشهای نیکوی یک امت، در او جمع بوده است.

ونکتهٔ آخر، این‌که بیت، با توجه به ابیات قبل و بعدش، معانی دیگری هم دارد-والله‌ُ اعلم.

عبارت:

«. . .وَأَمّاٰ رِعایَةُالأَعمالِ، فَتوفیرُها بتحقیرِها وَالقیام بِها مِن غیرِ نظرٍ إلَیْها و إجرائها مَجری العلمِ، لاٰعلی‌التَّزَیُّنِ بها؛ وأَمّاٰ رِعایَةُالْأوقات، فَأنْ یقف معَ خَطوهِ ثُمَّ أَن‌یّغیبَ عَن‌خطوه. بالصَّفاءِ من رسمه ثُمَّ أَن‌یذهب عن شهودِ صَفوه؛ و أَمّاَ رعایَةُ-الأَحوٰال، فَهِی أَن یَعُدَّ الاجتهادَ مُراٰیاةً ولِلنَّفسِ تَشبُّعاً والحالَ دعویً. . .».

معنی عبارت فوق را یکی از برادران سؤال کرده‌بود و دانسته نیست که از چه کتابی نقل کرده و چنان نمایان است که ازکتب یا نوشته‌های عرفا و صوفیّه -قَدَّسَ اللهُ أَسْرارَهم- باشد.

دراین‌عبارت، به سه‌نوع وظیفه برای سالک راه شناخت و معرفت خداوند، اشاره گردیده است:

۱- رعایت اعمال؛ یعنی سالک، کردارخود را تحت نظارت قرار دهد، در اعمال ظاهری و باطنی، سعی زیادی به کار برد و از وفور آن- همراه با

ناچیز شمردن و به جای آوردن مطلوب آن —کوتاه نیاید، بدون این که آگاهانه و درمسیر دانش، بدان بنگرد و هدفش، زینت دادن خود با آن باشد.

۲- رعایت اوقات؛ این است که با گام نهادن به سوی شناخت دوست، ساکن وآرام باشد و سپس با همان صفای درونی که حاصل کرده، از پیشرفت و ترقّی روحی خویش، بی‌خبر و از نفس وهستی و وجود نفسی خود، *فانی* بماند و آن‌گاه، از شهود صفای خویشتن نیز، فانی گردد[که این حال را عرفا، قدم به "کوی بقا" می‌شمارند].

۳- رعایت احوال؛ این است که سعی و کوشش خود را-گرچه غایت اخلاص و پاکی را در آن به‌کار برد- ریا قلمداد کند و چنان بداند که هرچه زحمت می‌کشد، غذای نفسِ امّاره است و احوال و طی مقامات را، دعوی و عُجب به حساب بیاورد.

هٰذٰا مٰا ظَهَرَلَنٰا وَلِلّٰهِ الْحَمْد.

بی‌نام،

محمدسعید نقشبندی

۷۷/۵/۲۹

(۳۶)

ذکر و اورادمأثوره ازپیامبر(ص)

برادری از فقیر درخواست کرد که بعضی اذکار و اوراد مأثوره از حضرت رسول(ص) را برایش بنویسم؛ خداکند از آن بهره‌یاب گردد.

باید دانست که آن حضرت(ص)، دائمُ‌الذِّکر ودرهمهٔ‌احوالش، وبه‌خصوص، درآخر نمازهای فرض پنجگانه دریادخدا بود.

اینک، به یاری خدا، به امید این‌که او و برادران و خواهران ایمانی دیگر از آن نصیب وافی گرفته، مرا از دعای خیر محروم نسازند، به تحریر برخی از آنها - ماأمکن - می‌پردازم.

دعاهایی که در وقت خواب می‌خواند: «بِسْمِکَ اللّٰهُمَّ أَحْیا وَبِسْمِکَ أَمُوتُ، أَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْکَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْکَ وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْکَ، لَا مَلْجَأَ وَلَامَنْجَأَ إِلَّا إِلَيْکَ، بِسْمِکَ اللّٰهُمَّ وَضَعْتُ جَنْبِي وَاغْفِرِاللّٰهُمَّ ذَنْبِي وَاخْسَأْ شَيْطَانِي وَفُکَّ رِهَانِي وَاجْعَلْنِي فِي النَّدِيِّ الْأَعْلیٰ، أَللّٰهُمَّ قِنِي عَذَابَکَ يَوْمَ تَبعَثُ عِبَادَکَ».

در وقت بیداری: «أَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَمَاأَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ، أَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي رَدَّعَلَيَّ رُوحِي وَعَافَانِي فِي جَسَدِي وَأَذِنَ لِي فِي ذِکْرِهِ؛ یا: بِذِکْرِهِ».

در وقت رفتن به قضای حاجت: «أَللّٰهُمَّ إِنّي أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ وَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ».

در وقت‌شروع‌به‌غذاخوردن: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِکَ اللّٰهُمَّ أَبْدَأُ الطَّعَامَ».

در وقت فراغت از آن: «أَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي أَطْعَمَ وَسَقیٰ وَجَعَلَ لَهُ مَخْرَجًا، أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَجَعَلَنَا مُسْلِمِينَ».

دروقت‌آب آشامیدن: «أَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي سَقَيْنَاعَذْبًافُرَاتًا بِرَحْمَتِهِ وَلَمْ يَجْعَلْهُ مِلْحًا أُجَاجًا بِذُنُوبِنَا».

در وقتی که گوشش، صدا می کند[بعد از صلوات]: «ذَکَرَاللهُ مَنْ ذَکَرَنِي بِخَيْرٍ».

در وقت خوردن نخستین ثمر از هر میوه: «أَللّٰهُمَّ بٰارِكْ فِي بُكُورَتِنٰا هٰذِهِ، أَللّٰهُمَّ ارْزُقْنٰا آخِرَهُ كَمٰا رَزَقْتَنٰا أَوَّلَهُ».

در وقت وضو گرفتن: «بِسْمِ اللهِ، أَلْحَمْدُلِلّٰهِ عَلَى الْإِسْلٰامِ وَنِعْمَتِهِ، أَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمٰاءَ طَهُورًا وَالْإِسْلٰامَ نُوراً، أَللّٰهُمَّ إِنِّي، أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزٰاتِ الشَّيٰاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ يَحْضُرُونِي».

در وقت رفتن به مسجد، پای راست را جلو انداخته، میفرمود: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، أَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِي وَافْتَحْ لِي أَبْوٰابَ رَحْمَتِكَ».

در وقت بیرون آمدن از مسجد، پای چپ را جلو انداخته، می فرمود: «أَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوٰابَ فَضْلِكَ»، یا: «أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ».

بعد از سلام نماز: «أَللّٰهُمَّ أَنْتَ السَّلٰامُ وَمِنْكَ السَّلٰامُ، فَحَيِّنٰا بِالسَّلٰامِ، تَبٰارَكْتَ وَتَعٰالَيْتَ يٰاذَاالْجَلٰالِ وَالْإِكْرٰامِ، أَللّٰهُمَّ لٰامٰانِعَ لِمٰا أَعْطَيْتَ وَلٰامُعْطِيَ لِمٰامَنَعْتَ وَلٰارٰادَّ لِمٰا قَضَيْتَ وَلٰايَنْفَعُ ذَاالْجَدِّ مِنْكَ الْجَدِّ، أَللّٰهُمَّ أَعِنّٰا عَلىٰ دَوٰامِ ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبٰادَتِكَ». (سپس، آیةالکرسی وبه ترتیب، ۳۳بار سُبْحٰانَ اللهِ، ۳۳بار أَلْحَمْدُلِلّٰهِ، ۳۳بار اللهُ أَكْبَرُ، ۳بار لٰا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لٰاشَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ، عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ۱۰۰بار أَسْتَغْفِرُاللهَ وپس از آن، دستها به حالت دعا بلند می‌شود و از دعاهای قرآن، مخصوصاً این دعا، خوانده می‌شود: «رَبَّنٰا آتِنٰا فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ» وسپس، این دعا: «أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ سَيِّدِنٰا مُحَمَّدٍ صَلٰاةً تُنْجِينٰا بِهٰا مِنْ جَمِيعِ الْأَهْوٰالِ وَالْآفٰاتِ وَتَقْضِي لَنٰا بِهٰا جَمِيعَ الْحٰاجٰاتِ وَتُطَهِّرُنٰا بِهٰا مِنْ جَمِيعِ السَّيِّئٰاتِ وَتَرْفَعُنٰا بِهٰا عِنْدَكَ أَعْلَى الدَّرَجٰاتِ وَتُبَلِّغُنٰا بِهٰا أَقْصَى الْغٰايٰاتِ مِنْ جَمِيعِ الْخَيْرٰاتِ فِي الْحَيٰاتِ وَبَعْدَ الْمَمٰاتِ، إِنَّكَ سَمِيعٌ قَرِيبٌ مُجِيبُ

الدَّعَواتِ، أَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا مِنَ الّذِينَ إِذا أَحْسَنُوا، اسْتَبْشَرُوا وَإِذا أَساؤُوا، اسْتَغْفَرُوا».
(-آمين، بِحُرمةِ سورةِالفاتحه).

آنچه دربالا آورده شد، تنها مقدار اندکی از اذکار و اوراد مأثور از حضرت رسول (ص) است. خالی از فایده نخواهد بود که طالبان، به کتابهای ترجمه شدهٔ حدیث، مراجعه کنند.

وَالسَّلامُ عَلی تابعيِ الهُدیٰ.

محمدسعید نقشبندی

۷۷/۷/۳۰

(۳۷)

به‌سوی دوست

یکی از برادران، از حسن ظنّی که به فقیر دارد، نوشتاری درمورد شروط راه وصل خدا وطریق هدی و این که کدام وچگونه است، از من درخواست کرد؛ فقیرنیز، چنانچه مرحوم مبرور، عارف عالم، "مولوی معدوم" می‌فرماید:

«من بی‌ناله، بی‌پا، چون دَرایم مگردرگردن غیری درآیم»،

معترفم واینک، به امید خدا و فیض حضرت رسالت پناه(ص) برای امتش، آنچه را اساس راهیافت به معارف و فوز لقای ایزد و وسیلهٔ تزکیهٔ نفس است، به رشتهٔ تحریر درمی‌آورم، خداکند سبب هدایت و قبول دل دوستان گردد؛

۱- عشق، که اساس وریشهٔ شناخت ایزداست و بدون‌آن، سیر وکوشش میسر نیست وهمین عشق، موجب اخلاص می‌شود؛ "حافظ" -علیه‌الرحمه- گوید:

«عشقت رسدبه‌فریاد، ورخود، بسان **حافظ**،

قرآن زبر بخوانی، با چارده روایت»؛

۲- توبه ازخطاها وگناهان واستقامت برآن توبه؛

۳- خالی کردن دل از حب دنیا وجاه وشهرت ومقام؛

٤- مخالفت کلی بانفس درهرچیز، حتی اگرچه دربعضی جاها، درخیرهم باشد؛

٥- محکم گرفتن سنت پیامبر وپیروی از روش حضرت خیرالانام(ص)، که این، موجبِ حبِّ رسول وحبّ او، باعث حبِّ ذاتِ حق است.

٦- کمربستن به خدمت مردم گرچه به دشمن هم باشد، چنانچه رسول (ص)، فرماید: «رَأْسُ الْعَقْلِ، أَلْمُدٰارٰاةُ وَإِصْطِناعُ الْمَعْرُوفِ لِكُلِّ بِرٍّ وَفٰاجِرٍ: تمام عقل، مدارابامردم ونیکی کردن به هرخوب وبدی است».

۷- دوام ذکر و کثرت صلوات و درود بر حضرت(ص)، نوع ذکر، لفظ جلالهٔ "أَللّه" و نفی و اثبات، "لَاإِلٰهَ إِلَّااللّه"؛

۸- حب اولیا و مصاحبت با نیکان و از آنان است مرشد کامل و مکمل؛

۹- شب بیداری - تاحد امکان - و سحرخیزی؛

۱۰- محبت فقراء و مساکین و خدمت به‌آنان به مقدار توانایی و استطاعت؛

۱۱- چشمپوشی از عیوب مردم و به جای بدی، نیکی کردن و خلاصه: دوام بر روشهای فوق تا خداکند کامل گردد -إِنْ‌شَاءَاللّه ومَاذالکَ عَلیَ اللّهِ بِعَزیز، وبتواند خوی بزرگان دین را بگیرد که در اشعار ذیل آمده است:

هر که‌دارد هشت خصلت، کامل است، بی گمان، درراه عرفان، واصل است:
قول وفعل وخوی نیک ومعرفت، ترک وعزلت، هم‌قناعت، مکرُمت،
نیز، گمنامی -که باشد هشتمین، پیش او؛ شاید شوی از واصلین.

أَللّٰهُمَّ خُذْ بِنَاصِیَتِنَا إِلیٰ رِضَاکَ وَلِقَاکَ وَإِتِّبَاعِ رَسُولِکَ -آمین.

بی‌نام درمانده،

محمدسعید نقشبندی

۷۷/۱۱/۶

(۳۸)

بحثی کوتاه دربارهٔ ذِکر و "ذِکرقلبی"

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم.

«رَبَّنا لاتُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْهَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً، إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّابُ»[۱]؛

«أَلا بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»[۲]؛

«یَوْمَ لایَنْفَعُ مالٌ وَلابَنُونَ • إِلاّ مَنْ أَتَی اللهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ»[۳]؛

«أَلا! إِنَّ فِی الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذاصَلُحَتْ، صَلُحَ الْجَسَدُ کُلُّهُ وَإِذافَسَدَتْ، فَسَدَ الْجَسَدُ کُلُّهُ، أَلا وَهِیَ، الْقَلْبُ»[۴]؛

«إِنَّمَا الأَعْمالُ بِالنِّیّاتِ وَإِنَّما لِکُلِّ امْرِئٍ مانَوی...»[۵].

از آیات قرآن واحادیث نبوی و ازحکایات عُرفا وعُشّاق، می‌خوانیم و می‌دانیم و می‌فهمیم که جای عَقدِ پیمان ومَناطِ نظرِ حضرت منّان، قلب(دل) است و هرطاعت وعبادتی، بدون خبرِدل وحضور قلب، بی‌فایده است و اثری براعضا و جوارح آدمی-که دانشمندان دینی و زنده‌دلان، آنها را لشکر دل و عسکر و جنود

---

[۱]-آل‌عمران، ۸: «پروردگار ما! دلهای ما را پس از آن که هدایتمان کردی، گمراه مکن و از جانب خود به ما رحمتی ببخشا که تو، بسیار بخشایشگر هستی».

[۲]-رعد، ۲۸: «بیدار باش! که دلها، تنها با یاد خدا آرام می‌گیرند».

[۳]-شُعرا، ۸۹-۸۸: «روزی که ثروت وپسران، هیچ سودی نمی‌دهند• مگر آن کس که دل سالمی به پیشگاه خدا بیاورد[که او را سود می‌رساند]».

[۴]-صحیح بخاری، ج.۱(جزء اول)، ص.۱۹: «هان! که درتن انسان، گوشتپاره‌ای است که اگر اصلاح شود، همهٔ جسد اصلاح واگر تباه شود، همهٔ تن تباه می‌گردد، هان! که آن، فقط قلب است».

[۵]-همان: «اعمال، تنها به نیّتها وابسته است و برای هرکس، فقط آن‌چیزی است که نیّت کرده‌است».

قلب نام کرده‌اند - نمی‌نهد و بزرگان دین و اولیاءُ الله، ذکر را چند قسمت کرده‌اند؛ ذکر *زبانی* و*ذکرقلبی* و *ذکرزبانی وقلبی*؛ با این همه، استماع می‌شود که بعضی، می‌گویند: «"ذکرقلبی"، درست نیست»[۱].

لذا، اینک، به نقل دلایلی برمطلب فوق پرداخته، از خوانندگان می‌خواهیم که به چشمِ محبّت ورغبت و دل مملو از انصاف، آنها را بخوانند وفراگیرند.

۱- «(وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ). . .وَهوَ، عامٌّ لِکُلِّ ذِکرٍ، فإنَّ الإخفاءَ اَدْخلُ فِی الإخلاصِ وَأقرب مِنَ القبول وفی بَعضِ الأَخبار:"یقولُ‌الله-تعالی:'مَنْ ذَکَرَنی فِی نَفْسِهِ، ذَکَرْتُهُ فِی نَفْسِی. . .'. . ."[إلیٰ قوله:]. . واستُدِلَّ بالآیةِ عَلی أنَّ إخْفاءَ الذِّکر أفضَل وَیُوافِق ذالک ماأخرجه"أحمد"من قوله ﷺ:"خَیْرُ الذِّکْرِ، الْخَفِیُّ". . .»[۲].

۲- «. . .فَإنْ لَمْ یکُن له أستاذٌ کَذالک [(جامعُ طَرفَیِ الشَّریعةِوالحقیقة)]،فلا یعدِل عن ذکرِ لاٰ إلٰهَ إلاّالله،بلسانِهِ وقلبه،بل یُدیم ذالکَ إلیٰ أنْ یفتحَ اللهُ له مٰا یعلم به خیرَالأمرین فی-

---

[۱]-نیز این که بعضی، گفته‌اند: «ذکرجهری، بدعت است»، معلوم است که از بی‌اطلاعی از آیات و احادیث و اقوال علماء ومشایخ دین است، زیرا علاوه بر اسنادی که در متن آورده شده است، آیات زیاد دیگری در قرآن هست که به"ذکر"امر می‌فرماید؛ از جمله: ۱۵۲ بقره، ۱۹۰ آل‌عمران، ۱۰۳ نساء. احادیث نیز، در این مورد بسیار است؛ از جمله: حدیث شماره ۸۰۸۷ کتاب"فیض‌القدیر"، ج. ۵، ص. ۴۹۴. واز موضوع جهریه ذکر، یعنی بلند گفتن نام خداوند- که کلمهٔ جلالهٔ الله و کلمهٔ توحید لاٰإلٰهَ‌إلاّالله است - کتب زیادی از قبیل "إحیاءعلوم‌الدین امام غزالی والغنیةامام‌عبدالقادر گیلانی" بحث کرده‌اند و"علامه‌شیخ‌محمود آلوسی"،درتفسیرخود،"روح‌المعانی"،ج.۱۶،صص.۴-۱۶۲،توضیح‌زیادی درآن‌نوشته که‌بسیارمفیدفایده‌است.

[۲]-روح‌المعانی، ج.۵(جزء۹)، صص.۵-۱۵۴: «(وپروردگارت را دردرون خود یاد کن). . .واین، شامل هرذکری می‌شود چون‌که پوشیده داشتن ذکر، بیشتر داخل دراخلاص ونزدیکتر به قبول است و در حدیثی،آمده که:"خدای تعالی، می‌گوید:'هرکه مرا دردرون‌خود یاد کند، اورا دردرون‌خود یاد می‌کنم. . .'؛ . . ."[تاآنجاکه‌می گوید:] . . .و بااین آیه، براین که پوشاندن‌ذکر بهتراست، استدلال شده است وحدیثی هم که"امام‌احمد"از قول‌پیامبر(ص) نقل کرده که می‌فرماید:"بهترین ذکر،ذکر خفی است"، موافق آن است. . .».

التّرقّی إلیٰ شُهودِالعین. . . والذّکرُالخَفیُّ، قدیُطلَق ویُرادبـه، ماهوبـالقلب، فقطوماهو بالقلبِ واللّسانِ، بحیثُ یُسْمِعُ نَفْسَه ولایُسْمِعُهُ غیرَه ومنه: "خَیْرُالذِّکْرِ، اَلْخَفیّ". . .»[1].

۳- «. . .وقال "ذوالنّون": "من إشتغلَ قلبُهُ ولسانُه بالذّکر، قَذفَ الله فی قلبهِ نورَ الإشتیاقِ إلیه"؛ وقال "إبراهیمُ الجُنید": "کان یُقال: 'من عَلامةِ المُحِبِّ لِله، دَوامُ الذّکر بالقلبِ واللّسان وقلَّ مـاولَع الْمَرءُ بذِکـرالله إلّا أفاد منهُ حُبَّ الله'"؛وقال "أبوجعفر الْمحولی": "وَلیُّ الله الْمُحِبُّ لِلّهِ، لایَخلو قلبه من ذکرِ رَبّـهِ وَلایسأمُ من خِدْمَتـه"؛ و کان "لِأبی هُرَیْرَة" خَیطٌ فیه أَلْف عقدةٍ، فلاینامُ حتّی یُسَبِّحَ به»[2].

این بود مقدار بسیار کمی از برخی ازکتب تفسیر وحدیث وگفته‌های مشایخ وعلمای دین که مشتی، نمونهٔ خرواری است وگرچه بـرای انسانهای شیفتهٔ خـدا و دلداده به حُبّ رسول(ص) وتشنهٔ لقای ایزد متعال، کافی وبـس اسـت، ولـی بـه‌آن کسان که توان‌مخالفت بانفس خود ندارند وسرِ قبول فرونمی آورند، چه‌باید گفت؟!

---

[1]- الفتاوی الحدیثیّة، ص.۵۳: «. . .اگر [فرد]،چنان استادی [(جامع شریعت وحقیقت)] نداشته باشد، با زبان ودلش، ازذکر "لااله الاالله" کوتاه‌نیاید وترک‌نکند بلکه آن را ادامه‌دهد تا آن که خداوند،آنچه ازترقّی به شهودعینی برای او نیکو می‌داند، براوبگشاید. . . .وذکرخفی،گاهی اطلاق می‌شود ومنظور از آن، ذکری ست که فقط باقلب یا باقلب وزبان وچنان باشدکه فـرد، آن را بـه خودبشنواند و بـه سمع غیرخودنرساندو [حدیث]:"بهترین ذکر، ذکرخفی است"هم، ازاین‌مقوله است. . .».

[2]- کعکو، احمدحسین. هکذاتکلم‌الأولیاءوالصالحون، چاپ اول، دارالإیمان، دمشق-۱۹۹۰م،جزء ۲، صص.۱۷-۱۱۶: «. . .و"ذوالنون"،گفت: هرکه دل وزبانش به ذکـر مشـغول شـود، خداونـد، نور اشتیاق بـه سوی خود را به قلب او می‌اندازد؛ و"ابراهیم‌جنید"،گفت: "گفته‌می‌شد:'از نشانهٔ دوستدار خدا، دوام ذکر به قلب و زبان است و بسیار اندک واقع می‌شودکه شخصی، مشتاقانه، بـه ذکرخـدا سـرگرم شـود و فـایدهٔ عشق به خدا را از آن نبرد'"؛ و"ابوجعفرمحولی"،گفت: "ولی خدا ،آن کس که به خدا عشق می ورزد،دلـش ازذکر پروردگارش تهی نمی گردد واز خدمت او خسته نمـی شـود"؛ و"ابوهریره"، نخی‌داشت‌که در آن، هزارگره بود واو، تابدان تسبیح نمی گفت، نمی‌خوابید».

هدف ازتحریر مطالب مختصر فوق، این است که اگر کسانی، خلاف آن را بشنوند، قبول نکنند، زیرا به دلیل موارد واَسناد فوق و مستَندات بسیار دیگر، آن قول، خلاف قرآن وحدیث وروش علماء ومشایخ دین است.

خداوند، به‌رحم بی‌کران خویش، همگی را با دل وجان واعضاء وجوارح و خیال وآرزو، برای شناخت خویش واتباع رسول(ص)، به حرکت وکوشش درآورد و یاریمان‌دهد که بی‌سرمایهٔ معرفت او ومحبت پیامبر وبدون برگهٔ عبور، از منازل پرخوف وخطر، نگذریم -آمین، إِنَّهُ یُجِیبُ الْمُضطَرَّ إِذادَعاهُ وَیَکشِفُ السُّوءِ و یَجْعَلُ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ خُلَفٰاءَ الْاَرْضِ، وَمٰاذالک علی اللهِ بعزیز.

بی‌نام خمول،

محمدسعید نقشبندی

۷۸/۴/۲۹

(۳۹)

دربارهٔ منکرات وضرورت اتباع پیامبر(ص)

«أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛

«. . . وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. . .؛(صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ. حشر، بخشی از آیهٔ۷): . . .از آنچه پیامبر آورده،پیروی کنید واز آنچه نهی کرده،بپرهیزید. . .».

«قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(۲۹)يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَاللهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ(۳۰)؛ (صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ.آل‌عمران): (ای پیامبر!) بگو: اگر آنچه را درسینه‌هایتان دارید، بپوشانید یا آشکار کنید، خداوند، آن را می‌داند و بر آنچه درآسمانها و زمین است دانا و برهمه‌چیز تواناست(۲۹) روزی که هر کس، آنچه ازخیر انجام‌داده، حاضر می‌یابد وآنچه ازبدی انجام داده، آرزو می کند که میان او وآن عمل بد، فاصله‌ای بسیارباشدوخداوند، شمارااز‌خودش می ترساند واو، نسبت‌به‌بندگان، مهربان‌است».

این خطاب آسمانی و این کلام ربّانی، دلداران مؤمن وطرفداران ایمان واسلام وقرآن وشریعت ازمسؤولان حکومتی و کسانی که نفوذوقدرت دارند و علماء واامامان جمعه و کلیهٔ اقشار مردم را فرمان می دهد و بیدار می سازد و به مفاد حدیث رسول(ص): «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا، فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ، فَبِلِسَانِهِ وَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ، فَبِقَلْبِهِ وَذَالِكَ، أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»[1] -صَدَقَ الرَّسُولُ(ص)-، امر می کند که جلوی اموری را-که موجب غضب ومقت خداوند است وسلامت اخلاقی جامعه‌را

---

[1]-ترجمهٔ حدیث: «هر کس از شما، کارمنکر وبدی را دید، آن را با دستش منع کند واگر نتوانست، با زبانش واگر نتوانست، با قلبش واین آخرین، نشانهٔ ضعیفترین ایمان است».

به‌خطر می‌اندازد- بگیرند ومعلوم است که هرمؤمن ومسلم، برای تحقیق معنی ایمان واسلام وکسب رضای ایزدمتعال وخوشنودی حضرت رسالت پناه(ص)، احتیاج مبرم به اتباع و پیروی روش وی دارد واسم تنها وقول بی‌عمل، کافی‌نیست و این بی‌بندوباری و اختلاف و *تراکم بلاهای ناهموار* را دوا نمی‌کند، بلکه آنچه لازم و با اهمّیّت برای همهٔ اقشار، از اهل علم وسایر مردم است، جِدّ و جهد و کوشش فراوان درپاک کردن حرام و مکروه و مخالفت سنت ازکردار خود است تا مؤمن و مسلمان واقعی باشیم؛ از جملهٔ این اعمال، بدعتها و مکروهاتی است که درمراسم عروسی و مجالس تعزیه‌خوانی به وجود آمده است، از قبیل استعمال آلات موسیقی و گرداندن عروس نیمه‌لخت در بازار وجاهای پرجمعیت ورقص و پایکوبی واختلاط زن و مرد وبی‌حجابی زنان و عدم رعایت قیود اخلاقی دراین مجالس وبرداشتن فیلم ازآنها به وسیلهٔ فیلمبردار نامحرم-که همه، به‌کلی، خلاف شرع انوراست — و درمراسم عزاداری، اشغال مساجد و استهلاک فرش و وسایل دیگرآن و گذاشتن نوار قرآن و یا اختلاط مرد و زن و سرخاک رفتن و هفتم یا چهلم یا سالگردگرفتن و نیز، از این گونه اعمال است استعمال مواد مخدر و نوشیدن مشروبات مست کننده و اعتیاد به آنها، در این‌مجالس یا اوقات دیگر.

روشن است که حکم هرکدام از این اعمال ناپسند: یا حرمت(حرام) یا بدعت سیئه ویا کراهت تحریمی است وبه‌علاوه، همهٔ آنها، باعث اذیت وآزارفردو جامعه ومخارج غیر لازم و تباه‌کنندهٔ عقل ووجدان وسلامت فرد واجتماع هستند و متأسّفانه، دیده‌وشنیده‌می‌شود که‌درجامعهٔ‌ما شیوع‌یافته‌اند وخواسته‌ازپروردگاراست که جوانان ما را از این بلاهای ریشه‌سوز و سرچشمه‌های پلیدی، محفوظ‌دارد.

دلایل‌وسندهای‌احکام‌هرکدام‌ازاین‌اموروغیرشرعی،درکتب‌مشهوروومعتبرفقه، مکتوب ومشروح‌است وما، برای‌دوری‌ازاطالهٔ‌کلام، طالبان‌را به‌آنها ارجاع‌می‌دهیم.

از عُلمای اعلام و حامیان سنّت حضرت(ص) و پرچمداران تبلیغ دین و دلسوزان اخلاق و دین جامعه و آگاهان و سایر مردم، عاجزانه، خواهشمندیم که به علم و عمل و گفتار، درجلوگیری از این اعمال، کوشا بوده، پشتیبانان دین و اخلاق را یاری دهند و کوشش کنیم که امروز، جوابِ کتمِ آن را داده باشیم.

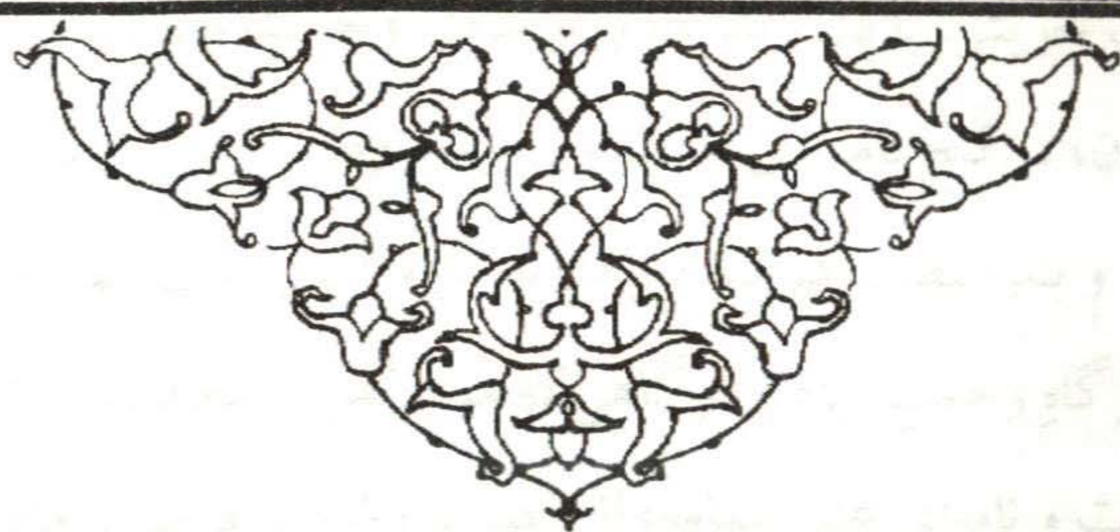
درخاتمه، امید است که همهٔ مردم ما، به چشم رضایت، این سخن حق را قبول فرمایند و کلمهٔ «. . .وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ. . .: . . .وخداوند، شما را از خود می‌ترساند. . .» را به گوش دل بسپارند و همگان را دعای اخلاص و خلاص کنند.

خاکپای دلسوزان دین،

محمدسعید نقشبندی

روانسر **–مهرماه ۷۸**

فصل سوم



... و یک نامه

(۴۰)

پاسخ به یک نامه

عموزادهٔ آزادهٔ فاضل، جناب **حاج شیخ امین نقشبندی** -دامَ اقبالهُ!

اَلسَّلامُ علیکُم وَعلی مَن لَدیکُم،

داعی حق را، به‌جان، لَبیک گو! مقصد تو،دردوعالم، اوست، او

چون خویش. با دلِ ریش، دوراز شادی وخسته وپریشان، سوزان ازآتش هِجرِ دوستان، در کُنجِ نامرادی نشسته و از محرومیّت از برکات آنان، نالان، در هوای نفس و بندِ شیطان گیرافتاده و دل به این و آن و آمال بیهوده نهاده بودیم، که ناگاه، از درگاه رحمتِ ایزد -درگاهی که همه، یُمن و سعادت است- بادگرمی، وزیدن گرفت و نامه‌ای عنبر شمامه، از حضرت رشادت قرین، جناب "حاج شیخ امین" درخطّ شیرین و انشاءنمکین، شرف وصول ارزانی کرده، فقیران را سرافراز و قرین افتخارمان فرمود، دریچهٔ دل را گشود، جُنود غم را هزم کرد، جان را، حیاتِ تازه وگرم بخشید، مرغِ روح را در قفسِ جسد، از تپیدن ساکن نمود چراکه پیکِ باطن، "دعوت" می کرد و شایستهٔ قربانی و شایان جان‌افشانی بودکه داعیِ ربّانی و بَریدِ سبحانی بود: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعَا إِلَی اللهِ. . .؟!»؛ نابغهٔ عقل، گوش به این نداکرده، با هزاردرد، به پنهانی، جانِ اسیرراگفت‌که: قُوّهٔ طُغات را بگو: «یاقَوْمَنا أَجیبُوا داعیَ اللهِ وَآمِنُوا بِهِ. . .»، جان سزاچشیدهٔ فرعون نفس و زحمتْ-کشیدهٔ هامانِ بدگوی شیطان، گفت: «إِنِّی أَخافُ أَنْ یَقْتُلُونِ فَأَرْسِلْ إِلی هارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی. . .» به‌سوی هرهارونی رساله‌ای بَر، که‌آنچه شاید، باید کرد.

فرموده‌بودید: «. . .که از بادهٔ محبّت ومعرفت بنوشیم. . .»، آه. . .! قیاس از خردگرفته‌ایدکه به مسألهٔ مشهورکُردی: «که‌وکوشتن، چیه؟! بیکوژه وبینیّ باخه‌تْ!»، این سرگشتهٔ دلشکسته، این گمنامِ بی‌نام را قوّهٔ بوی حقشناسی کو؟! که

جُعَلِ بدخو، به بوی عطری، جان می‌سپارد، وتاب نزدیکیِ کانِ عرفان، کَـی دارد؟! ظرف قابلِ تأثیررا از کجاآرد-که نـدارد؟! چه جایِ پرکردن وگـویِ خوشبختی «مستی از مَیِ حقیقت» بردن و پیش ازمرگ، مردن؟!

باز، درمکتوبِ محبوب، دست ناصحانهٔ بزرگانه، به خزانهٔخیال بـرده، از سرِ خیرخواهی و درماندگان را به شاهراهِ حقیقت خواندن، به ذمّ دُنیای فـانی، شـرحی نوشته بودید؛ آری، خَطامی که از ایـزدش، وصـفِ لـهو ولعب آمـده، کـه‌می‌فرماید: «إِنَّمَاالْحيوةُالدُّنيالَعِبٌ وَلَهْوٌوَزِينَـةٌوَتَفاخُرٌ...» ویاجایی کـه بیـداران اُولی‌الأبصـارو وهُشیاران ذوی‌الاعتبار را، «...لاتُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ...» به‌گوشِ هوش فروخوانده، واز فرستادهٔاو، جزتقبیح وتنفیرندیده، که: «أَلدُّنيا، مَلْعُونٌ وَمَلْعُونٌ مافيها، إلّاعالِماًاَوْمُتَعَلِّماً»، چه‌جای دلبستگی و اعتمـاد اسـت؟! آنجاکـه ذوالجـلال، دربیانِ حـالِ بـزرگترین علمای یکی از اُممِ سالفه-که باآن همه علم ودانش، به میـل بـه سوی آن مـردار و رکون به جانبِ طمع گرایید- گوید: «وَلَوْشِئْنا لَرَفَعْناهُبها وَلكِنَّـهُاَخْلَدَإِلَى الْارْضِوَاتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِإِنْ تَحْمِلْهُ يَلْهَثْ وَإِنْ تَتْرُكْهُ يَلْـهَثْ...»، ماهـا، بـاید بـه جـان و دل، کوشا بوده، پای را از گِلِ بیرون‌نهاده و گـردن دل را از بنـدِ آن دون، راحـت و آسـوده سـاخته، بـه‌تمامیِ همّت وهمـهٔ عـزم ونـهمت، خویـش ووابسـتگان را وادارنموده، از حُبِّ این حیله‌گرِ غدّار، پرهیزگارشویم وگـوشِ هـوش و چشـمِ‌دل بازکنیم که از این مزرعه، حاصلی به دست‌آورده، دستار را تهی‌نبریم وحـرص وآز را کنار نهاده، دنیا را به عُقبیٰ و این دو روزهٔمنزل را به آن سرای جاودان، نخریم.

همچنـان، در نامـه‌اتان، ایـن دور از نـورِ مـهجور را"فـانی" قلمداد کرده‌ایـد؛ هرچند «لِسانُالْمَخْلُوقِ، قَلَمُالْخالِقِ» واگرخدا بخواهد، شاید وگرنـه، چـون منی را، فانی به این معنـی بـاید گفت کـه: تـن را بـه‌فناداده، عمـر را درهبـا بدرقـه‌نموده، درِ رحمت ازخودبسته و به‌گناه، درگاه نقمت برخود گشوده است، نـه فـانی، بـه معنیِ

واصل به یارِ جانی و ازخودْرسته وعارفِ انوار "حقایقِ ربّانی"! که اینْهمه مسافتِ من و آن، در این سرای ویران و با پای لنگ و نقصان و راه دور و بیابان، در میان دیو ودَدان، چه سان پیموده گردد؟! و چگونه بدین آسانی، خاکِ آن آستان را، بسانِ راستان، به چشم کشم و بدان آستانه نایل آیم که نمی‌شایم؟! «اَللهُ یَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ»؛ دستِ ما، کوتاه وخرما، برنخیل! هشدار! ده چون من ذلیل وبی‌دلیلِ علیل را -دخیل! صددخیل!- پیروِ رسول و خلیل نشمارید! ولی، از تهِ دل، دعایی همراهم کنید، شریکِ نیاز گاه و بیگاهم کنید، رحمی به سردیِ آهم کنید، فکری به کوهِ گناهم کنید و به یک‌شعله، روشنی درراهم کنید که بسی جای قبول است و رشتهٔ بزرگان اصول خود راگرفته، به دعاگویی و دستگیری افتادگان بپردازید که به صواب نزدیک و عینِ واقع است.

بقیهٔ نامه را با مناجات به درگاه قاضیُ‌الحاجات جَلَّ جَلالُه، جهت صفحِ گناه، تسوید کنیم، فکری هرچه زیباتر و رأیی سدیداست که: «اِنَّ اِلی رَبِّکَ الرُّجعی» و «فَاِیّایَ فَارْهَبُونِ»؛ دل، باید به او داد، سرِ سجود، به خاکِ پاکِ او لازم است نهاد، خوشا کسی که سروکارش با او افتاد! که او را، بقاست و غیرِاو را، فنا و نفاد؛ این، لباسِ دوختهٔ تن وکالای مقبول هرانجمن است و محبّت او بنی‌آدم را، سابق است برمحبتّ بنی‌آدم او را، که: «یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ»؛ تباه آن دل که به رازِ او، نیاراسته! آه بر آن جان که به نیازِ وی، طرازنگرفته! کاسته آن تن که درطاعتِ وی خسته نگشته! وای بر آن سر که خیالِ سگبانیِ درِ وی نپخته!، چه، هرکه وی را نشناخت، دین و دنیارا باخت وهرکس توشهٔ عرفان را نساخت وبه جانفدایی او و رسول و آل و یارانِ مقبول نپرداخت، نقدش، بی‌رواج ودردش، بی‌علاج وعمرش، به تاراج و سعیش، بی‌اثر ودرختش، بی‌ثمر وعملش، بی‌بر وبه هرگامی، درْخطر است.

درخاتمه، به سمکِ آن عالی‌مقام، مِشکِ سلام را هدیه کرده، یادآوربوده، دستانِ مبارکش را بوسه‌داده، به چشم می‌مالم و لابهٔ بی‌شائبه‌ام از حضرت قادر توانا، برای ایشان، ترقیاتِ روزافزونِ دارین ومحفوظیّت از این دور واژگون ودهر پرافسون وزمانهٔ گوناگون است وامیدوارم از ارث اجدادِ خوشرشادِ پاکنهادِ خود، بهره‌مندبوده، سرمستِ بادهٔ توحید گشته، دگران را ساقی شده، میِ باقی نوشانیده، برگِ وفاقی بپوشانند -وماذالِکَ علَی‌الله‌بعزیز.

روزهٔ ماهِ مبارکت، مقبول وآمالت، محصول باد! وچون عیدش، نزدیک است، تبریک عرضه می‌دارم. اهلِ خانه وآقازادگان را سلامْ‌رسان و داعیِ عصمت ومزیدِ عُمرم.

هرگاه، از"**حضرتِ‌شیخ**" وچگونگی احوال شریف او -دامَ بقائُهُ- خبری یافتید، به وسیلهٔ "*خالو محمّدطاهربیکِ سلطانی*"، فقیر را بی‌خبر نفرموده، مطّلع فرمایید- بی‌اجر نیست. زیاده، اطلال، موجب ملال است.

کمترین دینخواهان،

محمّدسعیدِ نقشبندی

رمضان ۱۳۵۰

استاد «شیخ محمّد سعید نقشبندی» مدرّس مدرسهٔ علوم دینی فاروقیه «روانسر» از زمره مفاخر ارزشمند دینی و فرهنگی و یکی از میراثهای گرانبهای علمی، عرفانی، و اخلاقی جامعه‌ما می‌باشد که سالهای عمر پر برکت خویش را صرف عرفان عملی و نیز تدریس، ترویج و تبلیغ علوم دینی و بیان احکام شرعی و اسلامی در مناطق روانسر، جوانرود ، اورامانات و پاوه نموده‌اند.

«او» که وجودش ریشه در زلال علم و عرفان دارد، با پیروی از سلف صالح و عارف خویش با نهایت ورع و پارسایی زندگی را سپری نموده و همواره جلب رضایت الهی را بر هر نوع مصلحت اندیشی، عُرف و خواسته‌های بشری دیگری ترجیح داده است.

مقالات روشنگرانه‌اش در این کتاب واگوئی دغدغه‌های دیرین او و پاسخ به بدعتها و مسائل فکری، اعتقادی و اخلاقی جامعهٔ امروز ما بوده که سالهای سال با گفتار و رفتار خود آنها را بیان کرده و اکنون ، قلم شیوا، عارفانه و عالمانهٔ خویش را بکار گرفته است تا به گونه‌ای دیگر آنها را یادآوری نماید . . . چرا که: «یادآوری برای مؤمنان سودمند و ثمربخش خواهد بود».

از آنجا که همواره گفتار و کلام «استاد » از عمق جانش برآمده و توأم با «صدق» و «اخلاص» می‌باشد، لاجرم گفته‌های او و در این کتاب نیز بر دل خوانندگانش خواهد نشست.

ناشر

شابک: ۷-۰-۳۵-۹۴۰-۹۶۴
ISBN:964-94035-07

